سفر نامه

کارستن نیوز

پرویز رجبی



بسم الله الرحمن الرحیم

سفرنامه کارستن نیبور

نویسنده:

کارستن نیبور

ناشر چاپی:

بی جا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سفرنامه کارستن نیبور

مشخصات کتاب

سرشناسه : نیبور، کارستن، ۱۷۳۳-۱۸۱۵م.

Niebuhr, Carsten

عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه کارستن نیبور [۱۷۶۵]/ ترجمه پرویز رجبی.

مشخصات نشر : [بی‌جا]: انتشارات توکا، ۱۳۵۴.

مشخصات ظاهری : ۳۲۰ ص.: مصور (بخشی تاشده)، نمونه، نقشه.

شابک : ۷۵۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : این اثر ترجمه جلد دوم از سفرنامه سه جلدی کارستن نیبور و قسمت مربوط به ایران می باشد.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : سفرنامه‌های آلمانی

موضوع : ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۲ق.

موضوع : ایران --آثار تاریخی

شناسه افزوده : رجبی، پرویز، ۱۳۱۸ - ۱۳۹۰.، مترجم

رده بندی کنگره : DSR۱۲۸۶/ن۹س۷ ۱۳۵۴

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۳۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۲۲۰۰۸

[فهرست]

در این کتاب:

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹

دیباچه مترجم

از زمان خلفا تا سده دوازدهم میلادی میدان دید غربیها- در راستای خاور- از دیوارهای غربی اورشلیم فراتر نمی‌رفت. با لشکرکشی تاتارها به باختر و جنگهای صلیبی، دیواری، که از دیرباز در مسیر جاده‌های ابریشم و کهربا میان آسیا و اروپا به‌وجود آمده بود فروریخت. باتمام خشونتی که خاصیت و عادت این جنگها بود و باتمام خونهایی که ریخته شد و ویرانیهایی که به بار آمد، آسان می‌توان یک چیز مثبت را به حساب این جنگها نوشت و آنرا به رسمیت شناخت: دیوار حائلی که فروریخت و رفت‌وآمدهایی که بین شرق و غرب به‌وجود آمد و فرهنگهایی که فرصت همشناسی یافت و راههایی انسانی که بین شرق و غرب با پای آدمها و اسبها تنیده شد و سرانجام مغرب زمین و یا به عبارت دیگر «اورشلیم غربی» دریافت، که در کنار دنیای مسیحی امپراتوری روم غربی و شرقی، دنیای دیگری هم از مسیحیت در آسیا قرار دارد. از اوایل سده اول میلادی در ایران هم مردمی مسیحی به سر می‌بردند و مراکز مهم مسیحی‌ها گیلان، خراسان، فارس و افغانستان امروز بود. آشنایی با این مسئله بود، که پای اروپایی‌ها را- ابتدا

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰

به‌صورت میسیونهای مذهبی- به ایران باز کرد و بعد نوبت به کاشفان، سوداگران، سفیران و سیاستمداران رسید ....

گذشته از آثار سیاحان اسلامی مانند ابن خردادبه، استخری، ابن حوقل، مقدسی، ناصر خسرو، ادریسی، یاقوت حموی و غیره، که هرکدام به سهم خود اثری بسیار پرارزش دارند و ما برای پرداختن به جغرافیایی تاریخی ایران از هیچ‌کدام از آنها بی‌نیاز نیستیم، هرکدام از سیاحان غیراسلامی هم در روشن شدن گوشه‌های تاریک جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران سهم جداگانه‌ای

دارند.
اولین آلمانی، که به ایران سفر کرد، هانز شیلتبرگر بود.
شیلتبرگر در پانزده سالگی- در سال ۱۳۹۴- به ایران آمد و سی و پنج سال بعد- در پنجاه سالگی- به وطنش باواریای آلمان بازگشت.
پس از شیلتبرگر تا کارستن نیبور- مؤلف ما- دهها آلمانی دیگر از ایران دیدن کردند و آنها که سواد نوشتن داشتند، هرکدام به میدان دید خود، سیاحتنامه‌ای از خود به یادگار گذاشتند. اما شاید هیچ‌کدام از این سیاحان، مانند نیبور، خودآگاهانه- دست‌کم به گستردگی کار نیبور- دست به یک سیاحت کاوشگرانه نزده باشند.
دیتمار هنتسه، که در سال ۱۹۶۳ یک بار دیگر به شیوه فوتومکانیک سفرنامه نیبور را در اتریش چاپ کرده است، در شناساندن نیبور دیباچه جامعی دارد، که پس از دیباچه ما برای کتاب حاضر، به نام سهم کارستن نیبور در شناسایی شرق می‌آید.
سفر کارستن نیبور به ایران از دو نظر حائز اهمیت فراوان است:
نخست این‌که او تنها اروپایی بود، که در زمان کریم خان زند از ایران دیدن کرد و دوم به این خاطر، که او گذشته از گزارشهای گوناگون
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱
سیاحان اروپایی از تخت جمشید، مانند شاردن و کمپفر، نخستین کسی بود، که تخت‌جمشید را به‌طور اساسی مورد بررسی و مطالعه قرار داد.
نیبور از بوشهر وارد خشکی ایران شد و به‌جای استفاده از راه معمول، از بیراهه‌ای بزرگ به شیراز رفت و پس از چند روز اقامت در شیراز راهی تخت‌جمشید شد و پس از بررسیهای عمیق خود در تخت- جمشید و طرح‌برداری از پیکرکنده‌ها و سنگ‌نبشته‌ها دوباره به بوشهر بازگشت و از راه جزیره خارک ایران را ترک کرد. دیده‌های نیبور در مدت اقامت کوتاهش در ایران، از نظر پرداختن به تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، از این‌روی پرفایده است، که به‌طوری‌که اشاره شد، او اولین و آخرین سیاح اروپایی زمان کریم خان زند است. ما با خواندن سفرنامه نیبور، بااین‌که هدف اصلی او، پژوهش در تخت جمشید بوده است، از شکل رخت و آرایش مردم، از اوضاع سیاسی و آرایش نظامی، از اوضاع اقتصادی و بازرگانی و به‌طورکلی اوضاع اجتماعی ایران، اخبار درستی به دست می‌آوریم. به‌طوری‌که پرداختن به تاریخ اجتماعی ایران در زمان کریم خان زند، بدون خواندن سفرنامه نیبور صحیح نیست.
اما در مورد تخت جمشید: به‌طوری‌که گفتیم، پیش از نیبور سیاحان دیگری هم از تخت‌جمشید دیدن کرده بودند، اما به جرأت می‌توان گفت، که هیچ‌کدام از آنها به دقت و هوشیاری نیبور، به‌طور همه‌جانبه‌ای تخت‌جمشید را مورد بررسی قرار نداده‌اند. به خاطر همین دقت و هوشیاری نیبور بود، که بعدها، یعنی در سال ۱۸۰۲، سی و هشت سال پس از بازدید نیبور از تخت جمشید، خط میخی برای اولین‌بار خوانده شد و با خوانده شدن خط میخی تاریخ پیش از اسلام ایران
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲
به مرور از تاریکی به روشنایی کشانیده شد. می‌دانیم تا پیش از خوانده شدن خط میخی، جز اخبار نویسندگان یونانی و رومی، تقریبا چیزی از تاریخ پیش از اسلام ایران روشن نبود. یعنی ما از وجود تاریخ پیش از اسلام اطلاع داشتیم، اما آن را به درستی نمی‌شناختیم.

بنـابراین مطالعـات نیبور شـکاف بین تاریـخ پیش و پس از اسـلام را پر کرد و یـا به عبـارت دیگر، روی این شـکاف پـل زد. با خوانـده شـدن خطوط میخی و روشن شـدن تاریـخ پیش از اسـلام ایران، شـکافهای موجود در میان قسـمت‌های مختلف تاریخ خاور نزدیک هم پر شـد. علاوه‌براین طرحهای بسـیار جالبی که نیبور از آثار مختلف تخت‌جمشـید تهیه کرده بود، زمینه کاری شد برای باستانشناسانی، که پس از نیبور به ایران آمدند و به کاوش پرداختند.

بنـابراین نیبور در میان همه سـیاحانی که از ایران دیـدن کرده‌انـد، جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است و ما به‌خاطر این ویژگی جای او، برای او احترام خاصی قائل هستیم و اثرش را ارجمند می‌داریم.

در سـفرنامه سه جلـدی کارسـتن نیبور، که مـا فقـط قسـمت مربوط به ایرانش را از جلـد دوم ترجمه کرده‌ایم، شـکلهای زیادی مربوط به سرزمینهای مختلف وجود دارد. از آن جمله شکلهایی مربوط به ایران.

چون نیبور شـکل‌های هر جلد از کتابش را شماره‌گذاری کرده است، ما ناگزیر بودیم- به‌این‌خاطر که فقط قسمتی از جلد دوم ترجمـه شـده اسـت- شـکلها را از نـو شـماره‌گذاری بکنیـم. بـه این ترتیب کسـانی که به متن اصـلی کتـاب مراجعه می‌کننـد، شماره‌هایی را که ما به شکلها داده‌ایم، با شماره‌های متن برابر نخواهند یافت. یادآوری دیگر این

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳

که در متن اصلی، در شرح مربوط به هر شکل، یک بار به شماره شکل اشاره می‌شود و بعد قسمتهای مختلف هر شکل، که با حروف کوچک و بزرگ لاتین نشانه‌گذاری شده‌اند، مجرد از تمام شکل، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مـا در ترجمه به‌جای پیروی از روش نیبور- به‌خاطر سـهولت مراجعه- اول حرف لاتین را- همان حرفی که مورد اسـتفاده نیبور هم قرار گرفته است- آورده‌ایم و بعد پس از یک خط مایل شماره شکل را.

نکته دیگر این‌که چون شـکلهایی را که نیبور رسم کرده است- به خاطر آزاد نبودن همه قسـمتهای خرابه‌های تخت‌جمشید در زمان نیبور- ناقص هسـتند و به خاطر ضـرورتی که برای مقایسه شـکلها با عکسـهای قسـمتهای مختلف خرابه‌های تخت‌جمشید وجود داشت، هرجا که نیازی به نشان دادن اثری از تخت‌جمشید احساس شده است، عکس آن قسمت، از کتاب تخت‌جمشید اریش اشـمیت برداشـته شـده است. این عکسـها در آخر کتاب پس از شـکلهای نیبور چاپ شـده‌انـد. چون اریش اشـمیت این عکس‌ها را لوحه نامیده است، ما هم به پیروی از او عکسهای مکتسب را لوحه نامیدیم، اما این‌بار- چون همه لوحه‌های اشمیت در یک جلد جمع است و کتاب تخت‌جمشید به فارسی در دسترس خوانندگان قرار دارد، شماره‌های لوحه‌ها را تغییر نداده‌ایم، تا مراجعه‌کنندگان به کتاب تخت‌جمشـید اریش اشـمیت دچار سـرگردانی نشوند. فقط هرجا که شماره لوحه‌ای با حرفی لاتین همراه نیست، منظـور لوحهA است و در غیراین صـورت حرف لاـتین- که همـان حرف مورد نظر اشـمیت است- همراه شـماره لوحه آمده است.

نیبور در طول اقامت خود در ایران- علاوه بر بررسیهای

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴

باستانشناسـی مهمی که کرده است- تاریخ سیاسی ایران را از سال ۱۷۴۷، یا سال مرگ نادر شاه، تا سال ۱۷۶۵، که او از ایران دیدن کرده است، روی کاغذ آورده است. او مطالب این تاریخچه را از دهان مردم شـنیده است. اما معلوم است که متن فرانسه یـا آلمـانی تاریـخ جهانگشـای نادری را هم مطالعه کرده است. در صـفحه ۳۸ کتاب حاضـر می‌خوانیم: «آن‌قـدر از دقت میرزا محمـد خـان تعریف کردنـد، که بعـد در شیراز من هم کوشـیدم، تا رونوشتی از این کتاب را برای کتابخانه سـلطنتی به دست بیاورم. این همان کتابhahcS ridaN ed erotsiH است، که آقـای جونز آنرا در سال ۱۷۷۰ از فارسی به فرانسه ترجمه

کرده است و بعـد از ایـن ترجمـه، ترجمـه آلمـانی آن در سـال ۱۷۷۳ به نـامhahcS ridaN sed ethcihcseG ، در گرایفزوالـد به چاپ رسـیده است.» در حاشـیه متن آلمانی این قسـمت از کتاب، نیبور نوشـته بود، که تاریخچه‌ای را که درباره ایران نوشـته است در آخر ترجمه آلمـانی کتـاب نـادر شـاه چـاپ کرده است. چون به هنگـام چـاپ کتـاب حاضـر اطمینانی به دست‌یابی به این نوشته نیبور نبود، از ترجمه حاشیه متن نیبور خودداری شد. خوشبختانه دوست خوب آقای دکتر محمد هادی مفیـدی محبت کردنـد و پیش از تمـام شـدن چـاپ کتـاب، متن آلمـانی تـاریخچه مورد بحث را در برلین تهیه کردنـد و برایم فرستادند، که سپاسـگزارم. ترجمه متنی را که آقای مفیدی فرستاده‌اند در آخر کتاب، پس از پایان سفرنامه آورده‌ام. چون این متن یکی از منابع تاریـخ سالهای بین ۱۷۴۷ و ۱۷۶۵ است- علیرغم لغزشـهایی که کم و زیاد در آن به چشم می‌خورد- بـدون ایـن‌که کوچکـترین توضـیحی دربـاره ایـن لغزشـها بـدهم، آنرا چـاپ کردم. بـه دو دلیـل: اول ایـن‌کـه توضـیح‌هـای مکرر در تاریخچه‌ای ۱۸

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۵

صفحه‌ای سبب می‌شد، که توضیح‌ها بیشتر از اصل متن بشود و دوم صلاح ندیدم، که برای متنی دست اول، پاورقی‌های مکرر بنویسم، تا متن به‌صورت دست‌نخورده‌ای- همچون دیگر منابع تاریـخ این دوره- در دسترس قرار بگیرد. فقط خوانندگانی، که خواسـتار اطلاعاتی بیشتر درباره این دوره هسـتند، می‌تواننـد به کتاب کریم خان زند و زمان او، از نگارنده، که در سال ۱۳۵۲ منتشر شده است مراجعه کنند.

از کارکنان چاپخانه رامین مخصوصا آقای حسـین عامری حروفچین چاپخانه، که، در چاپ این کتاب از کوشـش و یاری دریغ نکردند، سپاسگزارم.

تهران- آبان‌ماه ۱۳۵۴ پرویز رجبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۶

کارستن نیبور

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷

سهم کارستن نیبور در شناسایی شرق از دیتمار هنتسه

«وقـتی یـک سـیاح وظیفه‌اش را انجـام داده است و درخـور تقـدیر است، که آثـار بهـترین سـیاحان پیش از خـودش را تأییـد و تصـحیح و تکمیل می‌کنـد و ادامه می‌دهد و جاها و هم‌چنین مردمی را، که می‌بیند، به دقت مورد مطالبه قرار می‌دهد و پیشه‌ها و امور بازرگـانی، قوانین عرفی و شـرعی، تاریـخ و تمـام چیزهـای دیگری را، که هنوز از طریق کتابها به ما نرسـیده است و در عین حال جالب است، خیلی جدی مورد بررسی قرار می‌دهد. او بایستی بهترین شیوه سفر در سرزمین‌های بیگانه را و یا بهترین شیـوه‌ای را، که خـودش پیش می‌گیرد و هم‌چنین مشـکلات و منـافع سـفر و حـوادث گونـاگون کوچکی را، که برای خواننـده خـالی از اهمیت نیسـتند، شـرح بدهـد و می‌توانـد هم شـرح بدهـد، و بـایستی نقشه‌هـا و طرح‌ها و تصویرهای صـحیح و دقیق و صادقانه‌ای تهیه بکند.»

آنتون فریدریش بوشـینگ «۱» در معرفی جلـد اول سـفرنامه نیبور، بـا این کلمـات وظیفه یـک سـیاح خوب را تعیین می‌کنـد و می‌نویسد: «در این سفرنامه سروان نیبور شایسته این شهرت است، که سیاحی از این قماش باشد.»

امروز از این شـهرت فقط نور ضـعیفی به ما می‌رسد. عمر یـک سـفرنامه، فقط بستگی به غنای مطالبش ندارد؛ برای این‌که یـک

سفرنامه بتواند، نسل‌ها زنده بماند، بایستی از صراحت و بداهتی زنده و مطالبی با روح برخوردار باشد. ما

---

(۱).

neuen nov nethcirhcaN ehciltnehc? oW: gnihcs? uB hcirdeirF notnA nrehc? uB nehcsirotsih dnu nehcsitsitats, nehcsihpargoeg, netrahcdnaL. F ۵ II. S, ۵۷۷ I,. gJ. ۳, nilreB, nehcaS dnu سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۸

هنوز هم یک گئورگ فورستر «۱»، یک لیشتنشتاین «۲»، یک پوپیک «۳» را به خاطر توصیف- های جزءبه‌جزئی که دارند، می‌ستاییم. اما از این نظر، نیبور کوتاهی کرده است.

اثر او نشانی از طبیعتی که او هفت سال در آن چرخیده است، ندارد. واقعیت، با خشکی در کنار واقعیت قرار دارد. هر قدمی را که برداشته می‌شود، اندازه و عددی همراهی می‌کند. به این ترتیب حتما کتاب نیبور یک کتاب خواندنی نبود، اما کتابی بود مملو از حقایق دقیق و اثیر و فقط جدی. به‌طوری‌که نیبور در زمان خود به صورت یک قهرمان درآمد. ما بزرگی او را در قهرمان بودن او می‌بینیم.

کارستن نیبور از یک خانواده کشاورز فریزی است. او روز هفدهم مارس ۱۷۳۳، در لودینگ وورت «۴»، در هالدن «۵»، متولد شد. اجداد او در خانه‌های کشاورزی خود، که در کنار دریا قرار داشت، پایین‌تر از سطح دریا، زندگی می‌کردند.- «مردانی سالم، بی‌آن‌که جزء ثروتمندان باشند.» «۶» مادر نیبور چند هفته پس از تولد او درگذشت. زن پدر نیبور تربیت بچه را- که تربیت معمول یک پسربچه کشاورز بود «۷»- به‌عهده گرفت. نیبور بنابه میل پدرش موقتا در اترن- دورف «۸» و آلتن بروخ «۹» به مدرسه لاتین رفت. اما چون کمی بعد پدرش مرد- سال مرگ روشن نیست-، مدرسه رفتن نیبور پایان زودی یافت.

«درحالی‌که نیبور آن‌قدر به مدرسه نرفته بود، که اگر دوباره به درس شروع بکند، اقلا خاطره خوبی از درس داشته باشد.» «۱۰» نیبور پس از ترک مدرسه

---

(۱).. retsroF groeG .

(۲).. nietsnehciL .

(۳). gipp ?oP .

(۴). htrowgnid ?uL .

(۵). nedlaH .

(۶).

I ۸ I, leiK. nebeL srhubeiN netsraC: rhubeiN groeG dlohtraB. ۳. S (I ۲۹ I, nehcnuM, ۷ neg? uzbA netreiremun ۰۵ I ni. lfuaueN)

(۷). ۴ .B. G. rhubeiN: a. a. O,. S

(۸). frodnrettO

(۹) hcurbnetlA

(۱۰).. ۴ .B. G. rhubeiN: a. a. O,. S .

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۹

یک سال با جدیت به موزیک پرداخت و با آلات چندی از موسیقی آشنایی پیدا کرد و تصمیم گرفت، که نوازنده ارگ بشود. اما این تصمیم «با موافقت قیم‌هایش روبه‌رو نشد.» نیبور چهار سال بعد را، تحت نظر دائیش کشاورزی کرد.

اما بالاخره موقعیتی را که داشت، به‌طور تحمل‌ناپذیری خالی یافت و «ناگزیر از فراگرفتن و خود را مشغول کردن و مفید بودن شد.» «۱»

در این موقع یک حالت کاملا استثنائی، راه آینده او را مشخص کرد: وقتی می‌خواستند، محوطه یک خانه کشاورزی را که در همسایگی قرار داشت و به خاطر یک دعوای حقوقی به‌دقت اندازه بگیرند، معلوم شد، که در تمام حوزه هالدن، مساحی وجود ندارد و ناچار مساحی را از منطقه دیگری آوردند. برای نیبور جوان، که «خیلی باتعصب به فکر حرمت سرزمین پدرش بود.» «۲»، این موضوع آن‌قدر شرم‌آور بود، که تصمیم گرفت، خودش مساحی را بیاموزد. او در این میان کبیر شد و فورا به برمن «۳» رفت، تا در آن‌جا هندسه عملی را بیاموزد، اما معلمی که نیبور در نظر داشت مرده بود و نیبور مجبور شد به هامبورگ برود.

او تابستان ۱۷۵۵ وارد هامبورگ شد. نیبور در این موقع بیست و دو ساله و عامی بود و تنها چیزی که داشت، اراده‌ای قوی برای آموختن بود. پس از هشت ماه کار جدی و تدریس خصوصی ویتکه «۴»، که خودش دانشجوی الاهیات بود و بعد کشیش اترن دورف شد، نیبور توانست، اصول ریاضی و هم‌چنین زبان را برای رفتن به دبیرستان فرا بگیرد. اما بعد، بیشتر از یک سال به دبیرستان نرفت و این «با تمام کوششی که او می‌کرد و با تمام سلامت بدنی و روحی» «۵»، که داشت، تحصیلی بسیار ناچیز بود.

---

(۱).. ۵ .B .G .Niebuhr: a .a .O., S

(۲).. ۵ .B .G .Niebuhr: a .a .O., S

(۳).. Bremen

(۴).. Witke

(۵).. ۶ .B .G .Niebuhr: a .a .O., S

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۰

عید پاک ۱۷۵۷ نیبور برای تحصیل ریاضیات به گوتینگن «۱» رفت. او امیدوار بود، بعد بتواند در گروه مهندسی هانوور کار بکند.

در این موقع یوهان داوید میشائلیس «۲» استاد شرق‌شناسی و الاهیات گوتینگن، به یکی از وزرای دانمارکی به نام یوهان هارتویگ فن برنستورف «۳»، تقاضا کرده بود، که از مدرسه‌اش شرق‌شناس جوانی را به عربستان بفرستد، تا این شرق‌شناس در عربستان، مسائل چندی را که برای لغت‌شناسی عهد عتیق اهمیت زیادی داشتند، مورد بررسی قرار بدهد و در حل این مسائل بکوشد. «۴» برنستورف، که آدم دوربینی بود، در چهارچوب این نقشه، فورا به امکان اعزام گروهی از رشته‌های مختلف فکر کرد و به میشائلیس مأموریت داد، تا علاوه بر لغت‌شناسی، ریاضی‌دان و طبیعی‌دان هم استخدام بکند.

برای استخدام یک نفر ریاضی‌دان، میشائلیس از پروفسور ریاضی و طبیعی، آراهام گوت‌هلف کستنر «۵»، که معلم ریاضی نیبور بود، کمک خواست.

در یکی از روزهای تابستان ۱۷۵۸، کستنر به دیدن شاگردش به اتاق او رفت و از او پرسید: «حوصله دارید به عربستان بروید؟» نیبور در جواب گفت:
«اگر کسی هزینه سفر را بدهد، چرا که نه.» کستنر جواب داد: «قرار است هزینه سفر را شاه دانمارک بدهد.» «۶» دانشجو موافقت خودش را اعلام می‌کند، اما بلافاصله، به خاطر قابلیت علمیش، کمی تردید می‌کند. چون فکر می‌کند که

---

(۱)..negnitt ?oG

(۲)..sileahciM divaD nahoJ

(۳)..ffrotsnreB nov giwtraH nahoJ

(۴).

eid, renn? aM retrheleg tfahcslleseG enie na negarF: sileahciM. D. J neibarA hcan kramen? aD nov gin? ok sed t? atsejaM orhI lhefeB fua. ۲۶۷ I. M. a trufknarF, nesier

(۵)..rents ?aK flehttoG maharbA

(۶)..۹ .B. G. rhubeiN: a. a. O., S

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۱

آموخته‌هایش برای یک چنین سفری کفایت نمی‌کند. در این خصوص کستنر او را آرام می‌کند. او به نیبور، برای آماده کردن وسایل سفر وقت زیادی می‌دهد و نیبور در این فرصت می‌تواند، پیش توبیاس مایر «۱»، اطلاعات لازم را در نجوم و هیئت به‌دست بیاورد.

نیبور باجدیت، تا سپتامبر ۱۷۶۰، خودش را آماده سفر کرد. او تمرین نقاشی و رسم کرد، کتابهای تاریخی را خواند و پیش میشائیلیس به آموختن زبان عربی پرداخت، اما چون پیشرفتش در آموختن زبان عربی کند بود، از یاد گرفتن عربی صرف‌نظر کرد.

نیبور پیش مایر، برای آموختن مسائل مربوط به نجوم و هیئت، منتهای کوشش خود را کرد. شوق تدریس در مایر با شوق شاگرد برای آموختن، بیشتر میشد.

نیبور از نقشه‌های ماه، که آن‌زمان هنوز به چاپ نرسیده بود، برای خودش کپی تهیه کرد و همین کپی‌ها- بعدها در مشرق‌زمین- برای اندازه‌گیری‌های نجومی، اساس کار او قرار گرفتند. مایر به آرامش در تربیت و تجهیز علمی شاگردش می‌کوشید. او شخصا درجه‌بندی ارتفاع‌سنج او را انجام داد.

آخر سپتامبر ۱۷۶۰ نیبور به کپنهاک رفت. اعضای دیگر گروه هم در کپنهاک جمع شده بودند. در این‌جا ابتدا به نیبور درجه ستوان مهندسی داده شد.

او از تواضع از قبول عنون پروفسوری خودداری کرد. «او خودش را شایسته عنوان پروفسوری نمی‌دانست.» «۲» این بلندنظری، برنستورف را برآن داشت، که هزینه سفر گروه را در اختیار او بگذارد.- اعضای دیگر گروه عبارت بودند از

---

(۱)..reyaM saiboT مایر اول یکی از شاگردان خودش را برای این سفر پیشنهاد کرده بود، اما این شخص از ترس حاضر به این سفر نشد(۹ .B. G. rhubeiN: a. a. O., S).

II .S ,.O .. a .a :rhubeiN .G .B..(۲)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲

پروفسور فردریک کریستیان فن هافن «۱» (۱۷۶۳- ۱۷۲۷) زبان‌شناس، طبیعی‌دان سوئدی پروفسور پتر فورسکال «۲» (۱۷۶۳- ۱۷۳۲)، دکتر کریستیان کارل کرامر «۳» (۱۷۶۸- ۱۷۳۲)، نقاش آلمانی گئورگ ویلهلم بارنفایند «۴» (۱۷۶۳-؟) و هم‌چنین یک خدمتکار سوئدی بنام برگ‌گرن «۵».

روز هفتم ژانویه ۱۷۶۱، شش مرد گروه، در عرشه کشتی جنگی گروئلند، سفرشان را از کپنهاک شروع کردند. تقدیر این بود، که یکی از این شش نفر، یعنی کارستن نیبور، دوباره اروپا را ببیند.

وظایف گروه، در ۴۳ ماده، در ماه دسامبر ۱۷۶۰، یعنی کمی پیش از شروع سفر، به اطلاع نیبور رسانیده شده بود: «گروه اکتشافی به عربستان می‌رود.

در این‌جا هرقدر که امکان داشته باشد، کارهای تحقیقی و اکتشافی انجام خواهد گرفت. گروه از طریق استانبول به اسکندریه و قاهره و از مصر به سینا و از طریق دریای سرخ به موکا می‌رود. اقامت در عربستان دو سال و اگر لازم باشد سه سال طول خواهد کشید. اولین وظیفه افراد گروه این خواهد بود که زبان عربی را تا جایی، که ممکن است، خوب یاد بگیرند. آنها بایستی داخل و هم‌چنین سواحل عربستان را خوب بگردند. هرکدام از افراد گروه بایستی دفتری برای نوشتن خاطرات و مشاهدات روزانه سفر داشته باشد و از این دفتر در هر فرصت مناسبی، رونوشتی به آدرس خانه‌اش بفرستد. برای خرید کتابهای خطی، به قیمت مناسب، ۲۰۰۰ تالر [- ۶۰۰۰ مارک] اعتبار وجود دارد. افراد گروه بایستی بکوشند، تا برای سئوال‌های پروفسور میشائلیس و هم‌چنین سایر

---

nevaH nov naitsirhC kiredereF.(۱)

laksroF reteP.(۲)

remarK naitsirhC.(۳)

dniefneruaB mlehliW groeG.(۴)

nerggreB.(۵)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳

دانشمندان اروپایی جوابی پیدا بکنند. آنها بایستی با تعیین موقعیت‌های جغرافیایی، مدارکی برای تهیه نقشه مناطقی که مورد بازدید قرار می‌گیرد، جمع‌آوری بکنند. هم‌چنین تفاوت بین اوقات خشک و بارانی را تعیین بکنند و موضوع‌های زمان‌های گذشته و تعداد جمعیت و حاصلخیزی زمین را مورد بررسی قرار بدهند. علاوه‌براین‌ها، بایستی مخصوصا موضوع جزر و مد در دریای سرخ، نسبت مرگ‌ومیر، تأثیر تعدد زوجات در زیاد شدن جمعیت یا کم شدن آن، روابط جنسی و تعداد زنها در شهرها و روستاها را مورد بررسی و تحقیق قرار بدهند. دکتر کرامر بایستی بیماریهای بومی مناطق بازدید شده را مورد بررسی قرار بدهد ... پروفسور فن هافن آداب و سنن کشورها را، مخصوصا کشورهایی را، که در پرتو کتاب مقدس و قوانین یهودی قرار دارند، مورد مطالعه قرار بدهد. پروفسور فورسکال بایستی مسائل جانورشناسی و گیاه‌شناسی را مورد دقت قرار بدهد و مجموعه‌ای جانوری و گیاهی درست بکند ... بارنفاید نقاش بایستی در مواقع لزوم و وقتی‌که به وجود او احتیاج است، به همه افراد گروه کمک بکند. بازگشت به وطن گروه، زمینی و از طریق بصره و حلب و سمیرنا ... خواهد بود.»

نیبور از اولین منزل سفر، از مارسی، موقعیت‌های جغرافیایی را، که در دریا به دست آورده بود، برای معلم خود، مایر ارسال داشت. او این موقعیت‌ها را از فاصله ماه به دست آورده بود. این روش در آن زمان کاملا غیرعادی بود، اما نیبور چنان استادانه عمل کرده بود، که طول جغرافیایی محل‌هایی را که او از مارسی و جبل الطارق تعیین کرده بود، ده سال بعد هم هنوز از اعتبار بسیار زیادی برخوردار بود.

گروه اکتشافی از طریق مالتا و سمیرنا به استانبول و از آن‌جا به اسکندریه رفت. طول جغرافیایی به دست آمده رودس، که نیبور آن را مانند سایر طول‌های

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴

جغرافیایی، که به دست آورده بود، چهل سال بعد منتشر ساخت، خیلی موجب تصحیح نقشه آسیای صغیر گردید. قسمت جنوب غربی آسیای صغیر، تا حوالی آدالیا «۱» و آن‌طرف‌تر، می‌بایستی به اندازه متنابهی به طرف شرق تغییر محل می‌داد، که بعدها کریستیان گوتلیب رایشارد «۲» اولین کسی بود، که عملا این کار را کرد.

در نقشه سفر گروه اکتشافی، اقامت در مصر پیش‌بینی نشده بود و گروه فقط قصد عبور از مصر را داشت، اما بعد ناگزیر از یک توقف یک‌ساله در مصر شد. نیبور در اثر خود برای این تغییر برنامه توضیح درستی نمی‌دهد. اما ما امروز می‌دانیم، که اختلافات بزرگی در میان افراد گروه اکتشافی وجود داشته است و این اختلافات سبب دگرگونی در برنامه سفر گردیده است. از یادداشتهای روزانه و نامه‌ها و دیگر نوشته‌های افراد گروه، که به زبان دانمارکی در آرشیو دولتی موجود است، روزهای تیره این سفر برای ما روشن می‌شود.

فورسکال و فن‌هافن، که دو شخصیت کاملا متفاوت بوده‌اند، از روز اول مثل دو خروس جنگی با همدیگر رفتار می‌کرده‌اند و هرکدام می‌خواسته است که رهبری را او به عهده داشته باشد و بالاخره هیچ‌کدام از افراد گروه، حتی نیبور به این فکر نیفتاد، که یکی از ۴۳ ماده مقررات سفر می‌گوید: «افراد هم‌سطح هستند. در مواقع اختلاف، پس از رأی‌گیری، نظر اکثریت قابل اجرا خواهد.» در مارسی اختلافات شدیدی به‌وجود آمد و پس از یک آشتی ظاهری در استانبول، فن‌هافن همسفر سوئدی خود را تهدید به کشتن کرد. چون فورسکال و نیبور و بارنفایند، کتبا تقاضای رسیدگی کرده بودند، تا رسیدن جواب قطعی، ناگزیر از یک اقامت یک‌ساله در مصر گردیدند.

---

ailadA.(۱)

drahcieR beikttoG naitsirhC..(۲)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵

در ماه اوت ۱۷۶۲، بالاخره افراد گروه قاهره را به قصد سوئز ترک کردند.

نیبور و هافن از فرصتی، که تا حرکت کشتی به طرف جده داشتند، استفاده کردند و دست به یک سفر سه هفته‌ای به کوه سینا زدند. آنها درست از همان راهی رفتند، که پیتر و دلاواله در دسامبر ۱۶۱۵، از سوئز به سینا رفته بود و از این سفر چیز قابل ملاحظه‌ای دستگیر علم نشده بود. نیبور از سفر سینای خود با دست پر برگشت که در سفرنامه خود، اطلاعات به دست آمده را نقل کرده است ...

اواخر اکتبر ۱۷۶۲ گروه اکتشافی وارد جده شد. نیبور بیشتر از همه سیاهان پیش از خود، درباره جده گزارش تهیه کرد و نقشه‌ای را که او از شهر و بندر جده رسم کرد، تا نیمه قرق نوزدهم معتبر بود.

اواسط ۱۷۶۲، گروه اکتشافی از ساحل دریای سرخ عازم یمن شد. نیبور در طول اقامت خود در یمن، بررسی‌های همه‌جانبه‌ای درباره یمن به‌عمل آورد و پس از مرگ همسفرهایش، فن‌هافن و فورسکال، به‌طرف هندوستان رفت.

در بین راه بارنفایند و برگ‌گرن هم درگذشتند. در بمبئی کرامر، آخرین همسفر نیبور هم درگذشت و نیبور به تنهایی وظایف و مشکلات سفر را به‌عهده گرفت.

در بمبئی هم نیبور بیشتر از سیاحان پیشین خود تحقیق و بررسی کرد و یادداشت برداشت.

نیبور در ماه دسامبر ۱۷۶۴ از بمبئی به طرف اروپا برگشت. این‌بار راه سفر او از طریق خاور نزدیک بود.

او در اولین منزل راه بازگشت خود، در مسقط، نه تنها اولین نقشه مسقط را رسم کرد، بلکه در مدت کوتاهی که در مسقط بود، اطلاعات زیادی درباره تاریخ و سرزمین عمان جمع‌آوری کرد. سرزمینی که تا نیبور به‌کلی برای اروپایی‌ها ناشناخته بود.

نیبور اولین کسی بود، که نقشه عمان را رسم کرد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶

بعد مسافر ما از مسقط به طرف ساحل ایران حرکت کرد و از جاسک تا بندر بوشهر را پشت سر گذاشت. نیبور در این مرحله از سفرش هم دست به یک کار بزرگ زد: او نقشه خلیج فارس را رسم کرد «۱». این نقشه تا حد زیادی نقشه دانویل «۲» را تصحیح کرد و تا نقشه‌ای که انگلیسی‌ها از سواحل خلیج کشیدند و در سال ۱۸۲۱ وسیله الفینستون «۳» روی کاغذ آمد، بهترین نقشه این منطقه بود.

نیبور از بوشهر، از راهی که تقریبا شبیه یک نیم‌دایره بود، به شیراز، شهر گل‌سرخ رفت و از این شهر یک طرح کشید و یک نقشه، که در آن حدود دیوار شهر نشان داده شده است.

در نظر نیبور، اقامت سه هفته‌ای او در حوزه خرابه‌های تخت‌جمشید، بزنگاه سفرش و به‌طورکلی زندگیش و هم‌چنین «مروارید همه چیزهایی که دیده بود» «۴» بود.

نقش‌ها و نوشته‌هایی، که نیبور از تخت‌جمشید همراه برد، از نظر دقت و غنا، همه کارهای پیشینیان او را، که مشهورتر از همه آنها انگلبرت کمپفر بود، به کنار زد. رونوشته‌های دقیق او از سنگ‌نبشته‌های میخی بی‌نهایت مهم بود. چون با کمک همین رونوشته‌ها بود، که گئورگ فریدریش گروته‌فند «۵» توانست در سال ۱۸۰۲ کلید خواندن خط میخی فارسی باستان را به دست بیاورد. نیبور نه تنها از این سنگ‌نبشته‌ها رونوشت برداشت، بلکه یک‌یک حروف را منظم کرد و توانست ۴۲ حرف پیدا بکند «۶». نظر او درست بود، که خط میخی فارسی باستان،

.(۱)

sairporp senoitavresbo da metrap namixam sucisreP suniS : rhubeiN. C: ۹ I alubaT rhubeiN. C a sutaeniled satutitsni VXLCCDM. A. ۲۷۷ I, neibarA nov gnubierhcseB

ellivnA'D.(۲)

. enotsnihplE.(۳)

I .S ,.O .a .a :rhubeiN .C .B ۹.(۴)

dnefetorG hcirdeirF groeG.(۵)

(۶). خط میخی فارسی باستان ۳۶ حرف دارد، دو علامت جداکننده کلمه‌ها و هشت ایده‌ئوگرام (هزوارش).

خطی الفبایی است و علاوه‌براین تشخیص داد، که در این‌جا فقط پای یک خط میخی در میان نیست، بلکه سه نوع خط میخی وجود دارد. بعدها علم به او حق داد. امروز می‌دانیم، که سه خط میخی متفاوت وجود دارد: خط میخی فارسی باستان، خط میخی ایلامی و خط میخی بابلی.

نیبور پس از بازگشت به بوشهر، از طریق جزیره خارک به بصره رفت.

شرحی، که او درباره جزیره خارک می‌دهد، خیلی اساسی‌تر از شرح توه‌نو «۱» است. نیبور در سفرنامه خود برای اولین بار نقشه خارک را به چاپ رسانید «۲».

نیبور در سر راه خود به بغداد، در دسامبر ۱۷۶۵، از اماکن زیارتی شیعه‌ها، نجف و کربلا، که تا نیبور هیچ اروپایی از آنها دیدن نکرده بود، دیدن کرد و نقشه این شهرها را کشید. بعد نیبور از طریق بغداد، موصول، ماردین، دیاربکر، عرفه، حلب، انطاکیه، اسکندرون، قبرس، یافا، اورشلیم، دمشق به حلب رفت و بعد از حلب آخرین قسمت سفرش را شروع کرد و از طریق استانبول، آدریانپول، بخارست، لمبرگ و ورشو به کپنهاک رفت و در تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۷۶۷ به این شهر رسید. نیبور از تقریبا همه شهرایی که دیده بود، نقشه جغرافیایی و شهری تهیه کرد و بااین نقشه‌ها بیشتر نقشه‌های پیشین اصلاح گردید.

نیبور از پایان سفرش ده سال تمام مشغول حک و اصلاح و چاپ سفرنامه خودش و همسفرش فورسکال بود و قسمتی از این سفرنامه را به هزینه خودش چاپ کرد. کتاب اول نتایج سفر نیبور به نام سفرنامه عربستان در پائیز ۱۷۷۲ منتشر شد. محتوای این اثر بیشتر از مجموع تمام آثار سیاحان پیش از نیبور به- عربستان است. در سال ۱۷۷۴ جلد اول و در سال ۱۷۷۸ جلد دوم سفرنامه نیبور

---

(۱).

I siraP. cte tonev? ehT ed. rM ed segayoV. J, tonevehT ۹۸۶.

(۲).

tbA etiewZ. ۷. dB, neisA nov ednukdrE eiD: rettiR lraC. ۵۳ oI. S, ۴۴۸ I nilreB,. smetsyssirgiT dnu- tarhpuE sed dnalnefuts saD

به عربستان منتشر شد. جلد سوم سفرنامه در سال ۱۸۳۷، پس از مرگ نیبور به- کوشش گلویر «۱» و اولزهاوزن «۲» منتشر شد.

نیبور در سال ۱۷۷۸ به ملدورف «۳» در دیتمارشن «۴» کوچ کرد و ۳۵ سال بقیه عمر خود را در این ده دورافتاده به‌سر برد.

پسر نیبور درباره پدرش می‌نویسد: «او کشاورز بود و تمام عمرش یک کشاورز خوب باقی ماند، باهمه پاکی‌های یک کشاورز و خطاهای کوچک طبقه‌ای که متلق به آن بود.» «۵» «نیبور می‌دید و می‌پذیرفت. او مخالف روش‌های انتزاعی و قیاسی بود و در مورد صحت چیزی که می‌خواند، بی‌نهایت سختگیر بود. او شیفته سادگی مطلب بود. از شعر خوشش نمی‌آمد. هنر معماری را می‌پسندید. به هنرهای تجربی بی‌تفاوت بود. موزیک را دوست داشت. از لودگی بیزار بود. نشان نجیب‌زادگی را رد کرد.» «۶» نیبور اولین سیاح کاشف و مساح اروپایی است، که از شرق دیدن کرده است. این حق مسلم و افتخارآمیز نیبور است، «که از نظر همه ستاره‌شناسان، جغرافی‌دانان و دریانوردان، اولین کسی باشد، که از روش بسیار عالی استفاده از فاصله‌های ماه در روی زمین، نه تنها برای اندازه‌گیریهای طول جغرافیایی استفاده کرده است، بلکه دقیق‌ترین اندازه‌ها را به دست داده است.» اندازه‌گیریهای نیبور اساس نقشه‌های قسمت بزرگی از خاور نزدیک و میانه است. با نیبور

فاصله‌های نادرست و درهم‌وبرهمی که سیاحان قبلی داده بودند، اصلاح شد. رایشهارد «۷»، که خود جغرافی‌دان بزرگی بود، نیبور را دقیق‌ترین و کامل‌ترین سیاحی می‌داند، که از مشرق‌زمین دیدن کرده است. نیبور با تحقیقات خود خاور نزدیک و میانه تاریک را به روشنایی کشاند.

---

(۱)..reyolG .N .J

(۲)..nesuahslO .J

(۳)..frodleM

(۴)..nehcramhtiD

(۵)..۷۴ .B .G .rhubeiN: a .a .O., S

(۶)..۷۰۲ .B .G .rhubeiN: a .a .O., S

(۷)..drahhcieR

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹

مقدمه نیبور بر جلد اول کتاب

ولیعهد انور حضرت مکرم!

به این وسیله سفرنامه سفر عربستان را، که به فرمان پدرتان، که یادش عزیز باد، انجام گرفته است، تقدیم حضور آن حضرت می‌کنم. همیشه برای یک سیاح این امکان وجود ندارد، که تمام مطالب و گزارشهایی را که جمع‌آوری آنها از او انتظار می‌رود، به دست بیاورد. از این‌روی اجازه می‌خواهم باکمال احترام امیدوار باشم، که اگر آن والاـ حضرت در این اثر به مطالب جالب و تازه‌ای، که درخور خرجی باشد، که فریدریش پنجم و کریستیان هفتم برای این سفر تخصیص داده‌اند برنخورند، کمبودها را ناشی از سهل‌انگاری بنده ندانند.

چون برای بنده جغرافیای مناطقی که دیده‌ام مهم بود، ناگزیر بیشتر بررسی‌هایم در این زمینه بوده است. خیلی احساس خوشبختی می‌کردم، اگر کار من مورد تأیید آن اعلیحضرت قرار می‌گرفت.

این جلد، سفرنامه من از کپنهاک تا بمبئی است. سفرنامه هندوستان به مسقط، تخت جمشید، بصره و ترکیه تا لهستان را در اولین فرصت ممکن به پیشگاه آن اعلیحضرت تقدیم خواهم کرد. تا پایان عمرم از جلال شما بیم دارم.

کپنهاک چهارم مارس ۱۷۷۴ چاکرترین و وفادارترین، کارستن نیبور

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰

از مسقط به بوشهر «۱» سفرنامه نیبور

تا جایی که من می‌دانم، تاکنون هیچ اروپایی از مسقط، از راه زمینی مسافرت نکرده است. روی این اصل استان عمان احتیاج به این دارد، که مورد بازدید دقیق جغرافی‌دانها و طبیعی‌دانها قرار بگیرد و به‌طوری‌که در مسقط شنیدم، در حوزه امام مسقط می‌توان با اطمینان و امنیت بیشتری مسافرت کرد تا در یمن. وضع مزاجم و همچنین اوضاع و احوال دیگر به من اجازه

یک‌چنین سفری را نمی‌داد. در این‌جا معمولا برای رفتن به خلیج فارس اغلب کشتی کوچکی گیر می‌آید، که عربها آنرا تراط یا ترانکی می‌نامند. اما من صلاح را در این دیدم که با این کشتی مسافرت نکنم، چون در این موقع از سال هم وضع آب و هوا بد است و هم به‌طورکلی با این کشتی می‌توان گرفتار دزدان دریایی شد. در عوض در یک کشتی اروپایی ترس از دزدان دریایی وجود ندارد. چون منتظر یک کشتی اروپایی بودم، که کمی پیش از حرکت ما از بمبئی راه می‌افتاد، کاپیتان پرایس «۲» را، که از بمبئی با او آمده بودم، ترک کرده بودم و او راهی خلیج فارس شده بود. این کشتی اروپایی روز دوازدهم ژانویه ۱۷۶۵ وارد شد. چون می‌ترسیدم،

---

(۱). در متن آلمانی: ابوشهر

(۲)..Price

که برای رفتن به خلیج فارس فرصت خوب دیگری به دست نیاورم، سفر به داخل عمان را به کسانی که پس از من خواهند آمد و فرصت و شرایط بهتری خواهند داشت، واگذاشتم و روز هیجدهم ژانویه ۱۷۶۵ از مسقط به طرف بوشهر حرکت کردم.

روز نوزدهم ژانویه ۱۷۶۵، چون سرعت ما زیاد بود و ساعتی ۴/ ۵ میل آلمانی (هر میل ۷۵۰۰ متر) «۱» از راه را پشت سر می‌گذاشتیم، از ساعت ۵/ ۸ تا ۵/ ۹ بعدازظهر، سطح دریا تا جایی که چشم کار می‌کرد مثل برف سفید بود.

ساعت ده بعدازظهر، یک بار دیگر با یک‌چنین نوار سفیدی روبه‌رو شدیم، که از شرق به ما نزدیک می‌شد، اما به کشتی ما نمی‌رسید. احتمالا علت پیدایش این نوار سفید، همان چیزی بود، که شب دوازدهم دسامبر، بین بمبئی و مسقط، آب دریا را روشن می‌کرد. اما این‌بار، آبی که تکان می‌خورد برق نمی‌زد، بلکه همان‌طور که گفتم، فقط به صورت یک نوار سفید درآمده بود. در این موقع ماه در آسمان نبود، اما آسمان پرستاره بود و هرازگاهی ابر سبکی در آسمان دیده می‌شد.

عصر روز بیستم ژانویه جاسک، کوهپایه‌ای از ساحل ایران را دیدیم. ظهر روز بیست‌ویکم ژانویه در ۲۵ درجه و ۴۸ دقیقه عرض جغرافیایی قرار داشتیم.

کوه مبارک در ۲۵ درجه و ۵۱ دقیقه عرض جغرافیایی قرار داشت و من برای

---

(۱). میل واحد طولی است، که مثل واحد طول فرسخ در ایران، در شهرها و استانهای مختلف اندازه‌های مختلفی دارد. هرمیل روم قدیم ۱۵۰۰ متر بوده است. امروز در کشورهای انگلوساکسن هر میل ۳۴/ ۱۶۰۹ متر است. سابقا طول میل آلمانی در شهر و استانهای مختلف به این شرح بود: اتحادیه شمالی آلمان، بعدها حکومت رایش- ۷۵۰۰ متر، پروس- ۵/ ۷۵۳۲ متر، باواریا- ۴/ ۷۴۲۰ متر، و ورتمبرگ- ۷/ ۷۴۴۸ متر، زاکسن- ۷۵۰۰ متر، هانوور- ۷۴۱۹ متر، بادن- ۸۹۰۰ متر. در سراسر این کتاب برای آسانی محاسبه، هر میل آلمانی را ۷۵۰۰ متر در نظر می‌گیریم.

جزیره سلامه ۲۶ درجه و ۲۸ دقیقه عرض جغرافیایی را تعیین کردم، اما فکر می‌کنم این کاملا درست نیست، چون گوشه‌ای از راس مسندم در افق دیده می‌شد. روز بیست و چهارم ژانویه، در جزیره طنب موقعیت جغرافیایی را اندازه گرفتم. طنب در ۲۶ درجه و ۱۴ دقیقه عرض جغرافیایی قرار داشت. تاکنون باد یکنواختی نداشتیم. خیلی پیش می‌آمد، که اصلا بادی نمی‌آمد. هوا خیلی گرفته بود و گاهی باران می‌آمد. تا نزدیکی بوشهر هوای متغیر ادامه داشت.

در روزهای بیست و هفتم تا سی و یکم ژانویه، هوا طوری گرفته و بارانی بود، که ما در تمام این مدت فقط یک بار توانستیم موقعیت جغرافیایی را اندازه بگیریم. هرگز در یک چنین مدت کمی با این همه تغییر جهت باد، که در این روزها شاهدش بودم، روبه‌رو نشده بودم. گاهی هوا ساکت بود و گاهی توفانی، که لحظه‌به‌لحظه شدت می‌گرفت و اغلب جهت باد کاملا تغییر می‌یافت. در چنین شرایطی انتظار داشتم، که با گرداب روبه‌رو بشوم، که در این خلیج خیلی فراوان است؛ اما تاکنون با گردابی برخورد نکرده‌ام. از خطری، که در این شرایط ما را تهدید می‌کرد، چیزی نمی‌نویسم. دریانوردها اغلب گرفتار این خطرها هستند و منصفانه نیست، که ما از ناراحتی‌ها و خطرهای سفر دریایی خودمان شکایت بکنیم.

روز اول فوریه ۱۷۶۵ از کنار کوهپایه بردستان گذشتیم. این حوالی از نظر کشتی‌های اروپایی خطرناکترین قسمت سفر است. چون علاوه‌بر این‌که جلو بردستان سخره‌های زیرآبی زیادی قرار دارد، که خیلی در دریا پیش رفته‌اند، یک نفر انگلیسی در موقع جزر دریا، در این نزدیکی جزیره‌ای دیده است، که در نقشه‌های دریایی به وجود یک چنین جزیره‌ای اشاره‌ای نشده است. بنابراین وقتی کشتی‌ها، پیش از کوهپایه‌ها، قصد عبور از کنار سخره‌های زیرآبی را دارند، می‌ترسند با این جزیره، که در مواقع توفانهای شدید زیر آب قرار دارد، برخورد

بکنند. عربهای بوشهر می‌خواستند، به من اطمینان بدهند، که این جزیره کوچک تقریبا در وسط جزیره راس بردستان و بحرین قرار دارد.

بالاخره عصر روز چهارم فوریه ۱۷۶۵ به بوشهر رسیدیم. چون مدخل این بندر خیلی تنگ است و کشتی بزرگ ما بدون یک کشتی یدک‌کش قادر به نزدیک شدن به بندر نیست، تقریبا با فاصله دو میل آلمانی، در غرب شهر، لنگر انداختیم.

بلافاصله پس از ورودمان، خبر یک انگلیسی، به نام ساترلند «۱»، که فرماندهی یک کشتی بنگالی را داشت، به ما رسید. ما او را روز بیست و ششم ماه پیش در جزیره سری، پس از این‌که شش روز از حرکت او از بوشهر می‌گذشت، دیده بودیم. او همراه دو سکاندارش و یک قایق‌ران اروپایی بود. از ملوانان یکی از مانیلا بود و بقیه همه هندی بودند. هندی‌ها طبیعتا خیلی ترسو هستند، اما از فرماندهانشان اطاعت می‌کنند. انگلیسی‌ها از آنها در هندوستان، در همه کشتی‌هایشان، که فقط از بندری به بندر دیگر می‌روند و یا به خلیج عربی و خلیج فارس می‌روند، استفاده می‌کنند. چون بیشتر این ملوانان کاتولیک‌های هندی و یا به عبارت دیگر، هندی پرتقالی هستند، بایستی بقیه و حتی خود انگلیسی‌ها آن‌قدر پرتقالی یاد بگیرند، که بتوانند به این زبان فرمان بدهند یا فرمان ببرند.

ضمنا کسی به این مسئله فکر نمی‌کند، که ملیت ملوانان چیست و یا آنها چه مذهبی دارند و یا با خودشان به چه زبانی صحبت می‌کنند. چون هنوز پیش نیامده است، که آنها علیه صاحبان کشتی‌ها بشورند. ساترلند در سفر دریایی خود و در بصره آن‌قدر از کارکنانش را از دست داده بود، که مجبور شده بود به‌جای آنها دوازده ملوان عرب استخدام بکند. مسلمانها عادت دارند، که هم‌دینانشان با آنها با ملایمت رفتار بکنند. بین ارباب‌های کوچک سواحل خلیج فارس و خلیج فارس همیشه جنگ است. از این‌روی ملوانان این حوزه شجاع‌تر از ملوانان

---

(۱).Sutherland

هندی هستند و علاوه‌براین به مذهب خود می‌بالند. یعنی آنها پیروان سایر دین‌ها را آن‌قدر قلابی می‌دانند، که ما یهودی‌ها را.

حالا در کشتی ساترلند، عربها خوششان نیامده است که به فرمان چند مسیحی باشند و یا از سفر طولانی هند می‌ترسیده‌اند و یا فقط از تمایل به چپاول بود، که کشتی را پیش از خروج از خلیج فارس به تصرف خود درآوردند.
دو روز پس از این‌که ما با کاپیتان ساترلند صحبت کرده بودیم، او به خاطر طغیان شدید در جزیره راس لنگر انداخت. او یکی از سکانداران خودش را به خشکی فرستاد تا آب بیاورد. عربها از این فرصت برای کشتن بقیه اروپایی‌ها استفاده کردند. سکانداری که روی عرشه کشتی مانده بود، با یک ضربه ناگهانی نقش بر زمین شده بود. آنها کاپیتان کشتی را، که به خاطر سروصدا از اتاق نشیمن کشتی به عرشه آمده بود، با یک ضربه نیزه سوراخ کرده بودند و چون او با ضربه نیزه فورا کشته نشده بود، چند ضربه خنجر هم نثارش کرده بودند.
قایقران که قصد فرار داشت دستگیر شد و کشته شد و قایقران دوم پس از بازگشت به کشتی هدف گلوله قرار گرفته و کشته شد. به این ترتیب این دوازده عرب آقای کشتی شدند. چون ملوانان هندی و چند بازرگان ارمنی در داخل کشتی مخفی شده بودند، عربها از آنها ترسی نداشتند و به فکرشان هم نبودند.
اما چون عربها قادر به اداره کشتی چنین بزرگی نبودند و از پیش می- دانستند، که اگر هم به راحتی خودشان را به بندری می‌رسانیدند، نمی‌توانستند صاحب کشتی بشوند، فقط دنبال پول نقد می‌گشتند، و کشتی‌های بنگال در راه بازگشت از بصره مقادیر زیادی پول دارند. آنها فکر می‌کردند، که می‌توانند کالاهای گران‌قیمت را، که جای چندان زیادی نمی‌گرفت، با خود ببرند. اما چون با کالاهای گران‌قیمت آشنایی نداشتند، بازرگانی ارمنی را صدا کردند، تا در انتخاب نوع کالا به آنها کمک بکند، اما چون نتوانستند با این ارمنی کنار

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۵

بیایند، او را کشتند. بعد همه چیزهایی را که می‌توانستند ببرند روی قایق گذاشتند و بعد کشتی را ترک کردند، تا خودشان را به خشکی برسانند. آنهایی که برای آوردن آب رفته بودند و آب آورده بودند و در قایقشان سکانداری کشته شده بود، دوباره به راس برگشته بودند و شیخ این جزیره به محض شنیدن خبر شورش در کشتی قایقی با یک دسته نیروی قوی به طرف کشتی اعزام داشت. این قایق که دزدها را در حین فرار از کشتی دیده بود، تعقیب کرد. وقتی دزدها متوجه شدند، که نمی‌توانند فرار بکنند، تصمیم به بازگشت به کشتی را گرفتند. اما اسپانیایی به این فکر افتاد که توپی شلیک بکند. عربها از شلیک توپ ترسیدند و ترجیح دادند، که تسلیم هم‌میهنانشان بشوند. شیخ خاش نه تنها آن‌چه را که دزدها در قایق داشتند، بلکه هرچه را که در کشتی بود ضبط کرد، تا از آنها نگهداری بکند. ارباب شیخ راس، که شیخ لارک بود، بلافاصله فهرست اموال ضبط شده را خواست و همه چیزهایی را، که شیخ راس موفق به پنهان کردن نشده بود، از او گرفت. اما او هم نمی‌توانست به تنهایی این غنیمت را صاحب بشود و مجبور بود آن را با همسایگانش و ارباب هرمز و نصیر خان «۱» ارباب فعلی لارستان تقسیم بکند. او در غیر این‌صورت ناگزیر از جنگ با آنها بود. خلاصه این‌که همه پولهای نقد و همه کالاهایی که در کشتی بود، بین اربابان کوچک و مستقل ساحل خلیج طوری تقسیم شد، که احتمالا صاحبان اصلی این پول‌ها و کالاها هرگز چیزی از دارایی خود دریافت نکرده‌اند.

---

(۱). نصیر خان در زمان کریم خان زند حکومت لارستان را داشت. نگاه کنید: پرویز رجبی، کریم خان زند و زمان او، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۷.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۶

یادداشتهایی درباره بوشهر، شیراز و تخت‌جمشید

ابوشـهر، یا به‌طوری‌که انگلیسـی‌ها این شـهر را می‌نامند، بوشهر، شهرت چندانی نداشت؛ تا این‌که نادر شاه به فکر افتاد، که در دریا هم دست به فتوحاتی بزنـد. او دسـتور داد در بوشـهر چنـد کشتی بسازنـد و علاوه‌براین کشتی‌های زیادی هم از بیگانگان خریـداری کرد و توانست ناوگـانی که عبـارت از ۲۲ تا ۲۵ کشـتی داشت، در بوشـهر به‌وجود بیـاورد «۱». شـهر بوشهر به این ترتیب رشد سریعی یافت.

حالاـ ضـمن این‌که بوشـهر بنـدر شـیراز است، بیشتر از همه شـهرهای دیگر ساحل خلیـج فارس از وکیل فعلی ایران «۲» اطاعت می‌برد. باوجوداین وکیل حتی یک کشتی هم ندارد، اما شـیخ بوشـهر که علاوه بر در دست داشـتن منطقه بزرگی از گرمسـیر، ارباب بحرین هم هست، هنوز یک کشتی بزرگ و کشتی‌های مختلف

---

(۱). برای اطلاـع بیشتر نگاه کنیـد به: مهـدی روشن ضـمیر، پژوهشـی نو در زمینه روابط ایران با بیگانگان در سـده ۱۲ هجری، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ششم، شماره دوم (خرداد- تیر ۱۳۵۰).

هم‌چنین:۶۷ A. Wilson, The Persian Gulf, Oxford, I ۸۲۹, P. I هم‌چنین:

۸۰۲ A Chronicle of the Carmelites in Persia, II, P. I

هم‌چنین: پرویز رجبی، ارتش ایران در دوره زندیه، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ششم، شماره سوم (مرداد- شهریور ۱۳۵۰).

(۲). منظور کریم خان زند است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۷

کوچک جنگی در اختیار دارد.

در شـکل یـک، موقعیت بوشـهر و حوالیش نشان داده شـده است. البته این نقشه را من نکشـیده‌ام، بلکه نقشه کوچک شـده‌ای است از نقشه‌ای که یک انگلیسـی آن را کشیده است. شهر شکل مثلثی را دارد، که دو ضلعش دریا است. ضلع سوم این مثلث دیوار بسـیار بـدی بـا چنـد برج دارد و چون در این‌جا هم با توفانی بزرگ، زمین تا حـدی زیر آب می‌رود، می‌توان گفت، که این شـهر گاهی در خشـکی قرار دارد و گاهی در یک جزیره. بوشـهر در ۲۸ درجه و ۵۹ دقیقه عرض جغرافیـایی قرار دارد. در این‌جا جزر و مـد، به خاطر وجود جزایری در نزدیکی و به خاطر وجود برآمدگی‌های شن، نظم چندانی ندارد. می‌گویند، آب در نه سـاعت بالا می‌آیـد و در سه ساعت دوباره پایین می‌رود. تابسـتانها آب در روز بیشتر از شب بالا می‌آیـد، اما در زمسـتان برعکس. تفاوت ارتفاع آب، بین حـد اکثر و حـد اقل، خیلی به‌ندرت بیشتر از شـش پا است. من در خصوص بالا و پایین رفتن آب، جز روز دهم فوریه، وقتی‌که آب شروع به پایین رفتن می‌کرد، نتوانستم تجربه دیگری داشته باشم. در این منطقه زمستانها باران به انـدازه کافی می‌بارد. در طول اقامت کوتاه من در این شـهر، روزهای چهارم و پنجم و شـشم فوریه ۱۷۶۵، هوا همواره شرجی و خیلی بارانی بود و روز هفتم رعـد و برق شدیـدی همراه تگرگ داشتیم. کوههایی که در فاصـله هفت یا هشت میلی دیده می‌شدند، کاملا پوشیده از برف بودند.

پیش از آشـفتگی‌های داخلی ایران، همیشه نماینده‌ای از بمبئی، در اصـفهان به‌سـر می‌برد و در کرمان و بندر عباس، که در آن موقع مهمترین بنـدر ایران بود، بازرگانـان انگلیسـی مشـغول بازرگـانی بودنـد. در همه این شـهرها، بازرگانانی از شـرکت‌های بازرگانی هلندی و فرانسوی هم وجود داشتند. حالا فرانسویها به کلی ایران را ترک کرده‌اند و از انگلیس‌ها فقط یک بازرگان

در بوشهر به‌سر

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۸

می‌برد. وقتی‌که من در بوشـهر بودم، آقای یرویس «۱»، مردی که جـوانیش را وقف علم کرده بود، در این شـهر بود. او پس از فراغـت از کارهـای بازرگـانی خـود، از وقتش اسـتفاده خـوبی می‌برد. او نـه تنهـا بـه فارسـی صـحبت می‌کرد، بلکه فارسـی را می‌نوشت و خوب می‌خوانـد. او هم‌چنین نسـخه‌های خطی فارسـی را جمع‌آوری می‌کرد. در میان این کتابها به کتاب زنـدگی نادر شاه «۲»، از منشـی محرمانه او، میرزا مهدی خان، برخوردم. این کتاب هشت سال پیش نوشته شده است و از این‌روی حتی در ایران خیلی کمیـاب و پرارزش است. چون شـخص متشخصـی که یـک اثر کمیـاب دارد، آن را با میل به امانت نمی‌دهـد و دلیل این امانت نـدادن هم از خودخواهی است. صاحب کتاب هم نمی‌خواهـد، کتابی که برای او خیلی گران تمام شـده اسـت صورت همگانی پیـدا بکنـد و یا نسـخه خطی به دست کاتبین کثیف شود. و وقتی‌که این نسـخه در دست معـدودی کاتب قرار دارد، آنها هم قیمت آن را بالا می‌برنـد. چون آنها برای رونوشت کتابهایی، که هر کاتب دیگر می‌تواند تهیه بکند، پول بسـیار ناچیزی می‌گیرند.

آن‌قدر از دقت میرزا مهدی خان تعریف کردند، که بعد در شـیراز من هم کوشـیدم، تا رونوشتی از این کتاب را برای کتابخانه سلطنتی به دست بیاورم.

این همان کتاب h ?ahcS ridaN ed eriotsiH است، که آقای جونز «۳» آن را در سال ۱۷۷۰ از فارسی به فرانسه ترجمه کرده است و بعـد از این ترجمه، ترجمه آلمـانی آن در سال ۱۷۷۳ به نام hahcs ridaN sed ethcihcseG در گرایفز-والد «۴» به چاپ رسیده است.

---

(۱). sivreJ.

(۲). منظور جهانگشای نادری است، که در سال ۱۳۴۱ به کوشش عبد اللّه انوار در تهران به چاپ رسیده است.

(۳). senoJ .

(۴). dlawsffierG .

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۹

به خـاطر کوششـی که آقـای یرویس برای جمع‌آوری کتابهای خطی می‌کنـد، شک نـدارم، که اگر او روزی به اروپا برگردد، علم از توقف او در ایران بهره خواهد برد. نویسـنده تأسـیسات بازرگانی این‌جا پسـر سنگتراش ماهر، ناتر «۱» است، که در تمام اروپا شهرت دارد. در این‌جا دو راهب هم زندگی می‌کردند، که یکی از آنها خودش را اسقف اصفهان می‌خواند. غیراز این‌ها در بوشهر به هیچ اروپایی برنخوردم.

انگلیسـی‌ها به میزان زیادی پارچه اروپایی و علاوه‌براین کالاهای هندی از سورت و بنگال به این بندر می‌فرستادند. کالایی که از بوشـهر به خارج صادر می‌شود، عبارت است از: پارچه‌های ابریشـمی یزد و کاشان، ابریشم خام از گیلان، فرش (بهترین این فرشها بافت اصفهان است. پشم یا موی بز این فرشها از کرمان است) «۲»، ریواس ازبک و سایر مواد دارویی ایران. علاوه‌براین، پنبه، انواع میوه از منـاطق کوهسـتانی، گلاب و مقـدار زیادی شراب از شـیراز. این کالاها قسـمتی از بازرگانی شخصـی آقای یرویس است. او به خاطر کارهای بازرگانی خود، نماینده جوانی در شیراز دارد.

میرمهنـا مـدتی است، که علنا با کریم خان، وکیل ایران و شـیخ بوشـهر، که مطیع کریم خان است، در حال جنگ به‌سر می‌برد

«۳». او چندبار مزاحم

---

rettaN.(۱)

(۲). یـک نوع گربه بزرگ کمیاب بـا موهـای خیلی بلنـد از کرمـان به بوشـهر آورده می‌شود. من گربه‌هـایی از این نوع را در استانبول دیـده‌ام، که از آنکارا آورده بودند. یادآوری می‌شود، که از این گربه در هیچ‌جای دیگر، جز در جاهایی که بزهایی با موهای لطیف مشهور، که ما آن را پشم شتری می‌نامیم [!] وجود دارد، پیدا نمی‌شود. (مؤلف)

(۳). میر مهنـا پسـر شـاه بنـدر سـابق بنـدر ریگ بود. او پس از کشـتن پـدر و برادرانش می‌کوشـید، که در خلیـج فارس امیری نیرومنـد باشد و یکی از نیرومندترین دزدان دریایی خلیج فارس شده بود. برای آشـنایی با میر مهنا، نگاه کنید به: پرویز رجبی، کریم خان زند و زمان او، کریم خان و میر مهنا، ص ۱۰۲– ۹۵.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۴۰

کاروان‌های بین شـیراز و بوشـهر شـده بود و به این خاطر بازرگانی بین این دو شـهر تقریبا قطع شده بود. اما حالا نیروی نظامی کوچکی از طرف کریم خان در خورموج مستقر شده بود، تا به میر مهنا، در مقر قدرتش بندر ریگ، حمله بکند.

در نتیجه مسافرینی که تن به این بیراهه می‌دادند، ترس چندانی از او نداشتند.

هر دو طرف متخـاصم، یعنی کریم خـان و میر مهنـا، خواسـتار دوستی با انگلیسـی‌ها بودنـد. کریم خان می‌خواست، موقع حمله نیروی نظامی او از طرف خشکی، انگلیسی‌ها همراه شیخ بوشهر، از طرف دریا به مقر قدرت میر مهنا حمله بکنند «۱».

در عوض میر مهنـا میل داشت، که انگلیسـی‌ها به جای بوشـهر در بنـدر ریگ مسـتقر بشونـد، اما می‌دانست، که اگر او توانایی مقابله با نیروی زمینی کریم خان را نداشـته باشد، نمی‌تواند، امیدوار باشد، که انگلیسی‌ها از حمایت شیخ بوشهر دست بردارند و او را با ثروتش در دریا تنها نگذارند «۲». آقای پرویس می‌کوشید،

---

(۱). در کشاکشی که میان کریم خان و میر مهنا در خلیج فارس وجود داشت، انگلیس نقشی متغیر و در عین حال حائز اهمیت داشت. در سالهـای ۶۵– ۱۷۶۳، انگلیسـی‌هـا بـا حمایت کشتی‌های جنگی خود– با اجازه کریم خان– تجارتخانه‌هایی در خلیج فارس دایر کرده بودند.

کریم خـان که می‌دیـد، برای سـرکوبی میر مهنـا احتیـاج به نیروی دریـایی انگلیس دارد، مجبـور بود برای جلب نظر انگلیسـیها برایشان در خلیج امتیازهایی در نظر بگیرد. این امتیازها رسما تجارت خلیج فارس را به انحصار انگلستان درمی‌آورد. در عوض این امتیـازات، صـادق خـان، برادر کریم خـان، که مأموریت داشت میر مهنا را سـرکوب بکنـد، از انگلیسـی‌ها خواست، که در حمله‌ای که به بنـدر ریـگ مقر قـدرت میر مهنـا در نظر گرفته شـده است، نیروی ایران را از طرف دریـا، با حملات کشتی‌های جنگی مورد حمایت قرار دهند.

انگلیسـی‌هـا بـا ایـن تقاضـای صـادق خـان مـوافقت کردنـد، امـا همیـن‌که سـپاهی نیرومنـد به‌طرف بنـدر ریـگ حرکت کرد، انگلیسـی‌ها، که نه کریم خان و نه میر مهنا را جدی می‌گرفتند، فقط یک کشتی کوچک آماده کردند. در نتیجه میر مهنا موفق شـد به خارگو فرار بکند. نگاه کنید به: . .A ,.British Interests in the Persian Gulf, Leiden I ۷۶۹ ,P .۲۷ f
A, nimA

(۲). میر مهنا چون از شرایط زندگی سخت در جزیره خارگو راضی نبود، ناچار تصمیم حمله به جزیره همسایه خارک گرفت،

که در اختیار یک بنگاه بازرگانی هلندی بود. هندیها، که-

با هر دو طرف متخاصم رفتار دوستانه‌ای داشته باشد، تا بتواند، کارهای بازرگانی خودش و هم‌چنین کمپانی هند شرقی را با خاطر جمعی بیشتری انجام بدهد. پس از ورود من به بوشهر، یرویس کالای زیادی از طریق خورموج به شیراز فرستاد. در این موقع مسافرین زیادی در بوشهر به‌سر می‌بردند، که عبارت بودند از خرده‌بازرگانها و یا خانواده‌های ارمنی فقیری، که ایران را به خاطر آشفتگی‌های داخلی ترک کرده بودند و حالا دوباره می‌خواستند به موطن خود برگردند. به این خاطر- برای رفتن به شیراز- کاروان بزرگی به‌وجود آمد. بااین‌که دلایل زیادی برای بازگشت فوری به اروپا وجود داشت، نمی‌خواستم از این فرصت خوب، برای رفتن به شیراز و خرابه‌های مشهور تخت‌جمشید، که دو روز تا شیراز فاصله داشت، صرف‌نظر بکنم. ناگزیر تصمیم گرفتم، روز پانزدهم فوریه ۱۷۶۵، همراه کاروان دست به این سفر بزنم. لباس اروپایی را که از هندوستان آورده بودم، همراهم نگه داشتم، اما به خاطر این لباسهای تنگ و کوتاه، سفر با کاروان خیلی برایم مشکل شد. امروز تا تنگسیر آمدیم. در راه گهگاه به نخلستانی برمی‌خوردیم، اما دهکده‌های کنار این نخلستان‌ها یا به کلی

- به موقع از نقشه میر مهنا آگاه شدند، به خارگو حمله کردند، اما شکست خوردند و به خارک برگشتند. سپس میر مهنا به تعقیب آنها پرداخت و توانست خارک را متصرف شده و کلیه تأسیسات تجارتی موجود در خارک را در اختیار بگیرد. این شکست برای هلندیها، پایان کار آنها در خلیج فارس به‌شمار می‌آید. اینک تقویت میر مهنا و مطالعه سرنوشت هلندیها، انگلیسی‌ها را وادار کرد، که دوباره در ماه مه ۱۷۶۸ با کریم خان متحد بشوند. اما یک بار دیگر انگلیسی‌ها بدقولی کردند و به تنهایی به خارک حمله بردند. این حمله به خاطر کمبود نیروی انسانی با شکست سختی مواجه شد. در این موقع سپاه ایران به ساحل خلیج رسیده بود. متحدین و یاران میر مهنا، از ترس این‌که به کلی نابود بشوند، تصمیم گرفتند که میر مهنا را دستگیر کرده و تحویل بدهند. میرمهنا موفق شد فرار بکند و از راه کویت به بصره برود، اما در آن‌جا به وسیله مأمورین عثمانی دستگیر شده و به دستور عمر پاشا بقتل رسید.

ویران بودند، یا نیمه‌ویران و بااین‌که طبیعت زمین حاصلخیز به نظر می‌آمد، مزارع زیر کشت بسیار کم بود. در گرمسیر- برخلاف انتظاری که از این منطقه گرم داشتم- به موستان هم برخوردم. موها روی قشری تخته سنگی، در حدود شش تا ده پا گودتر از چاهها قرار داشتند. شاخه‌های بالای موها روی سنگهای اطراف چاله‌ها قرار داشتند. برای این‌که خوشه‌های انگور به خاطر رطوبت از بین نروند، در کنار موها جویهای دقیقی کنده شده است و آب باران از این جویها به ساقه‌ها هدایت می‌شود.

در تمام کاروان ما حتی یک شتر هم وجود نداشت. بیشتر بارها را روی الاغ گذاشته بودند. بعضی از بازرگانان بارشان را با اسب حمل می‌کردند و آنهایی که استطاعت داشتند، خود سوار بر اسب بودند، بعضی دیگر سوار الاغ بودند و بقیه پیاده می‌رفتند. در میان همسفرهایم یک بازرگان ارمنی بود، که متولد ایران بود، اما چند سال در ایتالیا به‌سر برده بود و از این‌روی لباس اروپایی می‌پوشید، تا اروپایی به حساب بیاید. مصاحبت این مرد خیلی برایم مفید و خوب بود. چون او اغلب مترجم من در گفتگوی با ایرانیها بود. علاوه‌براین، در کاروان به چند نفر برخوردم، که عربی صحبت می‌کردند. با بقیه اصلا نمی‌توانستم حرف بزنم.

کمی پیش از ورودمان به تنگسیر، صدای غرش توپ و نی‌لبک و صدای غریو شادی به گوش می‌رسید. بعضی از همسفرهایم

عقیده داشتند، که قسمتی از قوای نظامی خورموج به این منطقه آمده است. بعضی دیگر می‌ترسیدند، که با میر مهنا روبه‌رو بشویم. من- بدون توجه به این موضوع، که حتی گذرنامه نداشتم- خیلی آرام بودم. در صورت لزوم خودم را انگلیسی قلمداد می‌کردم و تردید نداشتم، که انگلیسی بودن، به دلایلی، که قبلاً اشاره کردم، نجاتم می‌داد. حتی اگر با شخص میر مهنا برخورد می‌کردم. با ورودمان به تنگسیر

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۴۳

شنیدم، که خانی که به خورموج آمده بود، به رئیس تنگسیر خلعتی هدیه کرده بود و این موضوع با شادی و سر و صدای یاد شده به اطلاع همگان رسانیده می‌شود.

ما در این‌جا، در کنار یک قلعه، که چند سال پیش ساخته شده بود، اتراق کردیم. این قلعه برای این ساخته شده بود، تا ساکنین ده بتوانند چارپایان و هم‌چنین چیزهای دیگرشان را، هنگام حمله ناگهانی دزدها، به مکان امنی برسانند. این قلعه چهار گوش است و هر طرفش در حدود ۲۴۰ متر طول دارد.

هر گوشه قلعه یک برج گرد دارد و علاوه‌بر این هرطرف قلعه دو برج دیگر دارد.

تمام بنا با خشت ساخته شده است. این قلعه یک دروازه و دو در دارد. درها آن‌قدر کوچک هستند، که به‌طور ایستاده نمی‌توان از آنها گذشت. قلعه خندقی هم دارد، که شش پا پهنا دارد، اما این خندق در خیلی جاها دوباره پرشده است.

جلوی دروازه دو توپ آهنی کهنه برپایه‌های شکسته‌ای قرار دارند. نه در داخل و نه در خارج قلعه، خانه‌ای از سنگ و یا دیوارهای خاکی ندیدم، بلکه هم رئیس و هم رعیتش در کلبه‌هایی، که سقفشان از حصیر است، زندگی می‌کنند. در عین حال رئیس فکر می‌کند، که آقای منطقه خودش است. پیش از آمدن نیروی نظامی به خورموج، او بازرگانانی را که از این محل می‌گذشتند، وامی‌داشت، که پوشاکی از او بخرند و برای چیزی که می‌فروخت، پول زیادی تقاضا می‌کرد.

شب گله‌ای از خوک وحشی کاملا از نزدیکی اتراق ما، گذشت. اما هیچ‌کدام از مسیحی‌های کاروان، حاضر نبود، زحمت شکار یکی از این خوک‌ها را به خودش بدهد. چون اگر شکارش را به اتراق می‌آورد، مورد تحقیر مسلمانها قرار می‌گرفت. ضمنا ایرانیها بیشتر از ترکها و عربها نسبت به بیگانگان مؤدب هستند و ازاین‌روی، ایرانیها را به خاطر ادبشان، فرانسویهای مشرق زمین نامیده‌اند. البته اگر سیاحان دیگر ایرانیها را در مسائل بازرگانی کلاهبردار می‌خوانند و آنها را ملتی می‌شناسند که نباید به حرفشان و قولشان اعتماد کرد،

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۴۴

حق دارند. در عین حال معتقدم، اگر یک اروپایی بازرگان نباشد، با راحتی بیشتری با ایرانیها سفر می‌کند تا با عربها و ترکها. ناراحت‌کننده این است، که ایرانیها با هیچ کافر هندی، با هیچ آتش‌پرست «۱»، با هیچ مسیحی یا یهودی و یا حتی یک مسلمان از فرقه دیگر، نه چیزی می‌آشامند و نه چیزی می‌خورند.

ایرانیها همه این‌ها را نجس می‌دانند. در عوض سنی‌ها، اگر نخواهیم، که در خوردن چیزی حرام با ما شریک بشوند، ناراحت نمی‌شوند. تمام روز بعد را ناگزیر بودیم، که در تنگسیر بمانیم، چون مردی که بیشتر چارپایان باربر کاروان ما به او تعلق داشت و به این ترتیب کاروانباشی ما بود، تازه امروز از بوشهر حرکت می‌کرد. من از این فرصت برای اندازه‌گیری عرض جغرافیایی محل استفاده کردم. اصولا چون در خلال روز مسافت کمی را پشت سر می‌گذاشتیم، در این سفر توانستم، بیشتر از هرجای دیگر، تحقیقات نجومی داشته باشم. در این‌جا هم‌چنین فاصله میان روستاها را با دقت بیشتری به دست آوردم، تا در عربستان.

نقل این فاصله‌ها را در این‌جا زائد می‌دانم. در شکل دو، نقشه‌ای رسم کرده‌ام، که در آن تمام راه بوشهر تا تخت‌جمشید منعکس است.
صبح روز هفدهم فوریه ۱۷۶۵ به سفرمان ادامه دادیم. امروز هم هرازگاهی نخلستانی در کنار کلبه‌های بدی می‌دیدیم. ردیف تپه‌هایی که در سمت غربی راه قرار دارند درازی؛ و کوههای بلند شرقی، اهرام نامیده می‌شوند.
معروف است، که ترکمن‌ها و کردهای زیادی با گله‌هایشان، در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی، در ایران می‌گردند. امروز به یک چوپان ترکمن «۲» برخورد کردیم، که فلوت می‌نواخت (شکل ۳). این فلوت از نی بود و پنج سوراخ

---

(۱). منظور زردشتی‌ها است.
(۲). گمان می‌رود این چوپان از ایل قشقایی بوده باشد.

داشت، که همه سوراخها در یک طرف بودند. همسفر من که در بصره (در بصره، عربی زبان بومی است و ترکی زبان درباری) ترکی یاد گرفته بود، نمی‌توانست زبان این ترکمن و دیگر چوپانهای ترکمن را بفهمد. البته تعجبی هم ندارد، چون در تمام زبانهایی، که در منطقه بزرگی گسترده‌اند، لهجه‌های مختلفی وجود دارد.
چون امشب خدمتکارم را برای خریدن علیق برای اسبم فرستاده بودم، ناگزیر بودم، که خودم آشپزی بکنم. در حین آشپزی با یکی از عقاید خرافاتی ارمنی‌ها آشنا شدم، که قبلا آن را نمی‌شناختم. وقتی می‌خواستم سر مرغ را ببرم، سر مرغ تقریبا به طرف مغرب بود. فورا چند نفر ارمنی آمدند و به من گوشزد کردند، که یک مسیحی همان‌طورکه موقع عبادت صورتش را به طرف مشرق برمی‌گرداند، موقع کشتن مرغ هم بایستی صورتش به طرف مشرق باشد. دیگران عقیده داشتند، که موقع کشتن مرغ صورتم به طرف ملکه بوده است، تا خدمتکارم هم، که مسلمان بود، بتواند از این مرغ بخورد. چون دیدم که از طرز مرغ کشتن من پی به مذهبم می‌برند، پس از این دیگر کاری به این کارها نداشتم.
روز هیجدهم فوریه ۱۷۶۵، پنج ساعت تمام، در زمینی هموار پیش رفتیم، تا به خورموج رسیدیم. در این راه از کنار خلیجی گذشتیم، که بوشهر در کنارش قرار دارد. این خلیج شبیه رودخانه‌ای است، که به طرف جنوب می‌پیچد و بالاخره وارد خلیج فارس می‌شود. به این ترتیب قسمت بزرگی از گرمسیر به صورت یک جزیره است. اما این خلیج کوچک هم روزی خشک خواهد شد، مخصوصا که در جاهای زیادی باریک و کم‌عمق است. زمینی کنار این رودخانه یا خلیج، تا جایی که گاهی در زیر آب قرار می‌گیرد، بی‌حاصل است. ولی کمی آن طرف‌تر زمین بسیار خوبی وجود دارد. اما این زمین خوب هم به علت کمی جمعیت کاشته نشده است.

خورموج در منطقه‌ای کوهستانی در سطح حاصلخیزی قرار دارد و مقر امیر منطقه نسبتا بزرگی است. کریم خان به محض این‌که بر استانهای مختلف کشور مسلط شد، بزرگان قبایل را، که یا ریاست را به ارث برده بودند و یا مستقلا حکومت می‌راندند، به این بهانه، که برای مشاوره با آنها، بایستی آنها را در نزدیکی خود داشته باشد و اگر سربازان خوبی بودند، می‌توانستند برای ایجاد آرامش مجدد در ایران به او کمک بکنند، واداشت که در شهر شیراز زندگی بکنند و یا در خدمت نیروی نظامی او باشند. منظور اصلی وکیل این بود، که تمام این اربابان کوچک را تحت نظر خودش داشته باشد، تا هرگز هوس شورش در آنها به‌وجود نیاید «۱». بزرگ منطقه خورموج هم جزء این دسته بود.

کریم خان در غیبت خود حکومت را به عمویش، که مورد اعتمادش بود سپرد، اما بعد برادرش، امیر جعفر چشمهای او را کور کرد و به این امید، که برادرش دیگر بازنخواهد گشت، خودش حکومت را به دست گرفت. حالاـ با آمدن نیروی نظامی از طرف کریم خان به این منطقه، امیر جعفر خان، که علاوه بر کور کردن عموی خود، بی‌رحمی‌های دیگری هم کرده بود، نمی‌توانست در انتظار حوادث خوبی باشد. می‌گویند، امیر گونه خان دستور داشته است، که به او خلعتی بدهد، که حاکی از ادامه حکومتش باشد، اما امیر جعفر، که شاید نقشه‌های دیگری در سر داشت، خودش را آماده پذیرایی از دشمن کرد و گذر تنگی را در منطقه‌ای کوهستانی، که قرار بود قوای کریم خان از آن عبور بکند،

---

(۱). ضمن تأیید نظر نیبور، گمان می‌رود، یکی دیگر از دلایل دعوت از بزرگان کشور برای سکونت در شیراز، ناشی از توجه خاص او به شیراز و میل به توسعه و آبادانی شهر بود.

کریم خان پس از بنای برج و باروی شهر به ساختن ارگ سلطنتی پرداخت و هم‌چنین از بزرگان و کارمندان عالی رتبه و دولتمندان خواست، تا هرکدام فراخور حال و دولت خود خانه‌ای در شیراز بسازند. هم‌چنین نگاه کنید به: میرزا محمد صادق نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، بکوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۵.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۴۷

به تصرف خود درآورد. اما برای وارد ساختن صدمات بزرگ خیلی ضعیف بود و ناگزیر برای امنیت خود به کوههای اطراف پناه برد، اما پس از چند روز همراه یارانش دستگیر شد و او را به خدمت سردار آوردند و سردار او را به شیراز فرستاد. در شیراز امیر جعفر به حمل خاک‌های تپه‌ای به خارج از دروازه شهر محکوم شد. این حکم در اروپا برای آدم متشخصی با تبار عالی، مانند امیر جعفر، خیلی خشن است. اما برای آدمی مثل کریم خان، که خیلی به زور بازویش می- بالد، ایرادی نیست، که از دشمنان ضعیفش بخواهد، که حکمی را که بر علیه‌شان صادر می‌کند تحمل بکنند «۱».

پس از سرکوب ساختن دسته‌های شورشی کوچک، چون منظور اصلی لشکر مطیع ساختن میر مهنا بود، اطمینان می‌رفت، که سردار بدون ایجاد مزاحمت برای این منطقه، که مجددا تحت تسلط کامل کریم خان بود، به طرف بندر ریگ برود. اما عدم ایجاد مزاحمت، برای منطقه‌ای که در مسیر قوای نظامی بود، مغایر با عادت فعلی ایرانیها بود. امیر گونه خان به محض ورود به خورموج همه ساکنین آبادی را به قلعه منتقل کرد و خانه‌های آنها را ویران ساخت و کلبه‌هایشان را سوزاند. فقط مسجد آبادی و یک امامزاده در امان ماندند.

در این شرایط بود، که ما با ساکنین این آبادی، که چند هفته پیش شهر کوچک و آرامی بود، برخورد کردیم. من فورا یکی از خانه‌های امیر جعفر را،

---

(۱). به گمان نمی‌رسد، داستانی را که نیبور در مورد امیر جعفر و قتل عموی کریم خان به دست او تعریف می‌کند صحت داشته باشد. تا جایی که اطلاع داریم، کریم خان هرگز حکومت را به عموی خود نسپرده است و اصولا بوداق، تنها عموی کریم خان نقشی در صحنه سیاست نداشته است و هم‌چنین کریم خان برادری به اسم امیر جعفر نداشته است. به نظر می‌رسد این داستان- اگر هم در صحت تمامی آن تردید می‌رود- کم‌وبیش به شورش زکی خان، برادر ناتنی کریم خان، مربوط باشد.

در مورد شورش زکی خان نگاه کنید به:

پرویز رجبی، کریم خان زند و زمان او، تهران ۱۳۵۲ شورش زکی خان، ص ۸۸ به بعد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۴۸
که قسمتی از آن ویران شده بود و هنوز چند اتاق داشت، در اختیار گرفتم.
در این اتاق‌ها می‌شد روی زمین خالی خوابید. این خانه کاملا مطابق میلم بود.
من فکر می‌کردم، که ایران هم مثل یمن پرجمعیت است. در یمن هرشب می- توانستیم زیر سقف بخوابیم. چون کمی پیش از حرکت از بوشهر، شنیدم که هیچ‌کدام از مسافرین- که البته بیشتر آنها مردم فقیری بودند- چادری با خود برنمی‌دارند و من خودم حوصله متشخص بودن را نداشتم، که در این کشورها نه تنها خرج زیادی برمی‌دارد، بلکه ناراحتی‌هایی هم همراه دارد، چادرم را همراه برنداشته بودم. اما از بی‌چادری خیلی رنج بردم. چون هوا خیلی بارانی بود و ما تقریبا هر شب ناگزیر از خوابیدن در فضای باز بودیم. قلعه خورموج خیلی بهتر از قلعه تنگسیر نبود. فقط گهگاه در سطح خارجی دیوار سنگ‌ریزه و آجر به چشم می‌خورد. دیوارهای خانه‌ای هم که من در آن منزل کرده بودم، همه از خشت ساخته شده بودند و به‌ندرت سنگ و آجر در آنها به‌چشم می‌خورد.
خندق این قلعه، مانند خندق قلعه تنگسیر، خشک بود، اما گودتر بود و ده پا پهنا داشت. در جایی که کلبه‌های مردم بیچاره سوزانده شده بود، سوراخهای گود زیادی به‌چشم می‌خورد. سردار از این حفره‌ها غلات و سایر چیزهایی که انبار شده بود، بیرون آورده بود. سردار ایرانی، درست در کنار قلعه، آن‌چنان پناه گرفته بود، که گویی دشمن در نزدیکی بود. او اطراف اتراق خود را به صورت خندق درآورده بود و از خاک خندق و سنگ و تعداد زیادی نخل، که او آنها را به زیان مردم قطع کرده بود، دیواری به ارتفاع پنج پا ساخته بود. سپاهی که در این‌جا جمع شده بود، از پنج هزار سوار و دو هزار پیاده تشکیل شده بود، اما مردی گرجی محرمانه به من گفت، که از سواران حدود هزار نفر و از پیادگان فقط پانصد نفر به درد جنگ می‌خورند. در این‌جا از نظم کوچکترین خبری نبود. هرکس چادرش را و یا کلبه‌اش را هرجا که دلش خواسته بود،
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۴۹
برپاساخته بود و اسبش را در هرکجا که مناسب دیده بود، بسته بود «۱». اسبهای ایرانی زیبا هستند. سواران کارابین و تپانچه دارند (هر سوار دو تپانچه دارد.
یکی در جلو و دیگر در پشت، زیر کمر). اما اسلحه پیاده‌نظام تفنگ سرپر است.
برخلاف ترکیه، که یک نفر مسیحی حتی نمی‌تواند یک سرباز معمولی بشود. در سپاه ایران فرقی بین مسیحی و مسلمان گذاشته نمی‌شود. در این سپاه کوچک، با افسرها و درجه‌داران چندی برخورد کردم، که گرجی و ارمنی بودند. همه اندام خوبی داشتند. برخلاف ترکیه، که ارمنی‌ها و یونانیها- مخصوصا یونانیها- در حضور عثمانی خیلی سربه‌زیر هستند، رفتار این گرجی‌ها خیلی مغرورانه بود. آنها هم صاحب زیباترین تفنگ‌ها و تپانچه‌ها و خنجرهای براق بودند و از نظر لباس بین آنها و مسلمانها فرقی وجود نداشت.
درجات نظامی ایرانیها درست به همان ترتیب زمانهای بسیار پیش است «۲» و عنوان فرمانده نیروها از تعداد سربازهایی که در فرمان خود دارد، مشخص می‌شود. در عین حال اگر آدم بخواهد، از تعداد افسرها پی به بزرگی سپاه کریم خان ببرد، خیلی دچار اشتباه می‌شود. چون افسرهایی را دیدم، که

---

(۱). از بی‌نظمی سپاهیان ایران همه مسافرین خارجی، که در دوره‌های مختلف به ایران آمده‌اند، یاد کرده‌اند. انگلبرت کمپفر، سیاح آلمانی، که هشتاد سال پیش از نیبور، در سالهای ۱۶۸۴ تا ۱۶۸۵، در زمان شاه عباس در دربار ایران بود می‌نویسد: «در

لشکرکشی‌ها، در زدن اردو هیچ نظم و ترتیبی رعایت نمی‌شود. هرکس به دلخواه خود خیمه می‌زند. چنان شلوغی از طناب‌ها و ریسمان‌ها ایجاد گردیده و واحدهای مختلف دچار چنان بلبشویی شده‌اند، که خیال می‌کنم، اگر چند تن معدود شباهنگام شبیخونی بزنند، بخوبی می‌توانند تمام اهل اردو را، که در این خیمه‌های درهم‌وبرهم و بی‌ترتیب در حال چرت زدن هستند قلع‌وقمع کنند.» در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۳.

(۲). مدارج نظامی این دوره به مدارج دوره صفویه برمی‌گشت، که این خود نیز به نظام ارتش مغولها تکیه داشت. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: . S, ۸۶۹ I nilreB, narI ni nelognoM eiD relupS dlotreB .۹۹۳ سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۵۰

بنابه عنوانی که داشتند، فرمانده ۱۰۰ سرباز بودند، اما دسته‌ای ۵۰ تا ۶۰ نفری داشتند. یک ده‌باشی کسی است، که ده سرباز در اختیار دارد. پنجاه‌باشی، پنجاه سرباز، یوزباشی، صد سرباز، پانصدباشی، پانصد سرباز و مین‌باشی، هزار سرباز. مین‌باشی‌ها تحت فرمان یک سلطان هستند و سلطان تحت فرمان یک خان. معروف است، که تاتارها حاکم خود را خان و ترکها حاکم خود را سلطان می‌نامند. ازاین‌روی به نظر می‌رسد، که حکام مغرور ایرانی، که خودشان راه شاه و حتی پادشاه می‌نامیدند، به افراد بلندپایه خود عنوان افتخاری خان و سلطان داده‌اند، تا خودشان را، که فرمانده تعداد زیادی خان و سلطان بودند، در چشم رعیتشان بزرگتر جلوه بدهند «۱».

وقتی‌که از جلوی چادر امیر گونه خان «۲» می‌گذشتم، به داخل چادر و نشستن دعوت شدم. در داخل چادر، سردار روی فرش‌های عالی، که سطح

---

(۱). فریه می‌نویسد: «عنوان خان را، که همه فرماندهان (والیها و حکام) استانها و شهرستانها و حتی روستاها دارا می‌باشند مثل عنوان نجیب‌زاده در اروپا، در خانواده‌ها ارثی است.

ایرانیها خیلی به شجره‌نامه عنوان خان اهمیت قائلند و به قدمت آن افتخار می‌کنند.»

S. ۲۹۷ I neiW, neibarA dnu neisreP, iekr? uT red ni nesieR .۵۴۲

عنوان خانی را گاهی هم سرپرست طایفه و قبیله‌ای- در صورتی‌که به خاطر رشادت و دلاوری امتیازهایی برای طایفه یا قبیله خود به دست آورده بود، از طرف قبیله یا طایفه کسب می‌کرد. در دوره قاجاریه عنوان خان جزو القاب رسمی شد، که با صدور فرمان کتبی شاه به کسی اعطاء می‌شد. (ابو الحسن بن محمد امین گلستانه، مجمل التواریخ بعد نادریه، به کوشش مهدی رضوی، تهران ۱۳۴۴ ص ۱۴۹.)

(۲). امیر گونه خان ایرلوی افشار یکی از بزرگان افشار بود و سرداری بود که همیشه به نیرومندها می‌پیوست. علیمردانخان بختیاری، که پس از مرگ نادر یکی از مدعیان سلطنت بود، او را مأمور تسخیر مازندران کرد. امیر گونه خان پس از چندی خدمت محمد حسن خان قاجار، مدعی دیگر سلطنت را پذیرفت و از طرف او حاکم اصفهان شد. و بعد به فتحعلیخان پیوست، که او هم مدعی سلطنت بود. پس از شکست فتحعلیخان از کریم خان زند در آذربایجان، امیر گونه خان افشار خدمت کریم خان را پذیرفت و یکی از سرداران او شد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۵۱

تمام چادر را پوشانیده بود، نشسته بود، اما از بالش‌هایی که ترکها روی دیوان می‌گذارند، خبری نبود. جلوی چادر تعداد زیادی نوکر ایستاده بود، که جلاد هم در میانشان بود. همه دستهایشان را به نشانه احترام روی سینه‌شان گذاشته بودند و همه

افسرها و سلطان‌ها و خانها و هم‌چنین افراد کوچکتر از آنها، در موقع ورود و خروج، جلوی سردار چنان تعظیم می‌کردند، که کم می‌ماند، دستشان به پایشان برسد. افسرهایی که جمع بودند به زبان فارسی و ترکی صحبت می‌کردند و هیچ‌کس عربی حرف نمی‌زد. اما کنار سردار مردی روحانی نشسته بود، که عربی را خیلی خوب صحبت می‌کرد و می‌توانست مترجم من باشد. در اتراق شایع شده بود، که من دستگاهی دارم، که با آن، روزها خورشید و شبها ستاره‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهم.
امیر گونه خان از من خواست، که این دستگاه را نشانش بدهم.
حدس زدم، که او هم مانند پاشای جده اطلاعاتی از نجوم دارد. اما نه او و نه مرد روحانی، که در کنارش نشسته بود، هیچ‌کدام اطلاعی از این علم نداشتند.
بعدازظهر گفتم، تا دستگاه را به اتراق بیاورند، اما سردار مرا از برپا ساختن دستگاه معاف کرد. او با دیدن پایه دستگاه از دور، که فکر می‌کرد یک دوربین باشد، راضی شد. در هردوباری، که پیش او بودم، از من با قهوه و میوه پذیرایی شد و سردار سئوال‌های زیادی درباره حجاز و یمن و مخصوصا اوضاع و احوال انگلیسی‌ها در هند شرقی کرد.
شب نوزدهم فوریه ۱۷۶۵، به‌طور ناگهانی چارواداری از قافله ما درگذشت. برادر او، تا پاسی از شب رفته، اندوه خود را با گریه و فریاد کریهی نشان داد. او به سر و سینه و زانوی خود می‌کوبید. به حالش تأسف خوردم، که برادرش در یک شهر نمرده بود، تا برای تشریفات عزاداری، اقوامش و زنهای اجاره‌ای بتوانند با ناله و زاری به او کمک بکنند. ظاهرا هیچ‌کس از کاروان در غم او شرکت نکرد.
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۵۲
روز بیستم فوریه ۱۷۶۵ از خورموج به لاور رفتیم. تازه راه افتاده بودیم، که از طرف یک پست نگهبانی وادار به توقف شدیم. چون کاروان‌چی از سردار گذرنامه نگرفته بود. ناچار چند ساعت از وقتمان تلف شد، تا این گذرنامه آورده شد. در میان این نگهبانها با عربهایی روبه‌رو شدم، که نادر شاه آنها را به زور از حوالی بغداد آورده بود. این عربها، از آن زمان، در ایران گاهی برای این خان و گاهی برای خانی دیگر خدمت کرده‌اند. دهکده لاور در کفه حاصلخیزی، در منطقه‌ای کوهستانی، قرار دارد. این ده یک قلعه دارد. ریاست لاور هم، مثل تنگسیر، ارثی است. پدر رئیس فعلی به دست امیر جعفر، که قبلا از او نام بردیم، کشته شده بود. رئیس فعلی برای گرفتن انتقام خون پدرش، از کریم خان کمک خواسته بود و قول داده بود، اگر سپاهی برای گرفتن انتقام به این منطقه بیاید، او آذوقه سپاه را فراهم بکند. اما حالا نمی‌توانست، به میزانی که سردار می‌خواهد آذوقه فراهم بکند و ناچار بود کف پاها و پشتش را در قلعه خورموج آماده کتک بکند.
صبح روز بیست و یکم. کمی پس از لاور، از کنار یک آسیاب گذشتیم.
نه در مصر و نه در عربستان با یک چنین دستگاهی برخورد نکرده بودم. آب که از کوهی می‌آمد، از روی یک بلندی، که هفت پا ارتفاع داشت، به داخل آسیاب هدایت می‌شد. آب در کنار آسیاب هنوز آن‌قدر گرم بود، که بخار از آن بلند بود (در خورموج هم آسیابی هست، که با این آب کار می‌کند). پس از یک ساعت پیشروی، با کمال تعجب با آبی برخورد کردم، که این آسیاب را می‌چرخاند.
آب باران، که از کوهها پایین می‌آید، در این‌جا دره‌ای گود به‌وجود آورده بود. این دره جویباری را، که از چشمه‌ای می‌آمد و به آسیاب منتهی می‌شد، بریده بود و در نتیجه آسیاب از کار افتاده بود. صاحب آسیاب ناچار شده بود، در کنار این دره دیواری بسازد و به اندازه احتیاجش آب را از این طرف کوه
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۵۳

به آن‌طرف کوه ببرد. راه آب از طریق این کوه، حد اقل یک چهارم میل طول دارد. اما حرارت آب در کوه کمتر از آسیاب بود. بنابراین لازم می‌آید، که در بین راه به حرارتش افزوده گردد. کوههای این منطقه از صخره‌های بسیار سختی تشکیل شده‌اند، که به خاک خشک شباهت دارند.

از این‌جا به بعد راه آن‌چنان بد است، که من نظیرش را در هیچ‌جای یمن ندیده‌ام. در بعضی جاها، راه در میان صخره‌ها آن‌قدر باریک است، که یک الاغ بارزده به زحمت می‌تواند از آن بگذرد و ما مجبور بودیم، که دوازده تا شانزده‌بار از یک رودخانه کوچک بگذریم. در این راه خشن و صخره‌ای اسکلت- های زیادی از اسب و الاغ به چشم می‌خورد. این حیوان‌ها در این‌جا به زمین خورده بودند و مرده بودند. الاغ بارزده‌ای از قافله ما هم پرت شد و گردنش شکست. صاحب الاغ فورا پوست او را کند و آن را به‌صورت قطعات کوچکی به همراهان خود فروخت، که ظرف همین روز از این پوست کفش درست کردند.

آنها دور قطعه چرم را سوراخ‌سوراخ کردند و بندی از آن گذرانیدند و بعد این چرم را به پایشان بستند.

در شرق نخلستانی، که ده سهو در کنارش قرار داشت، اتراق کردیم.

ده سهو چندی پیش وسیله رئیس لاور ویران شده بود. کمی پیش دیدیم، که امیر خورموج لاور را ویران کرده است و بالاخره سپاه کریم خان خورموج را. این وضعیت فلاکت‌بار ایرانیهای بیچاره است «۱». اما می‌گویند، که کریم خان

(۱). از بررسی امور نظامی این دوره چنین استنباط می‌شود، که حقوق نظامیان بیشتر بستگی به نتیجه کار آنها داشته است. در حقیقت خدمت در ارتش چیزی بوده است قراردادی.

سپاهی و سردار سپاه- شاید بدون این‌که رسما درباره حقوق گفتگویی کرده باشند- توافق می‌کردند، که برای مدت نامحدودی، حد اقل تا پایان یک جنگ، باهم همکاری داشته باشند.

سپاهی می‌دانست، که اگر پیروز بشود، از غنایم جنگی سهمی از آن اوست و در غیر این-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۵۴

تا حدی در این کشور شاهنشاهی آرامش را دوباره برقرار کرده است. البته دیگر کسی با او رقابت نمی‌کند، اما در این کشور ارباب هردهی میل دارد مستقل باشد. همسایه قوی همسایه ضعیف را تحت فشار قرار می‌دهد و حکومت مرکزی کاری به این جنگهای کوچک ندارد، مگر این‌که کسی ثروت زیادی به‌هم زده باشد و یا از پرداخت مالیات سر باز بزند. در این‌صورت سپاهی می‌فرستند، تا شهرها و روستاهایی را، که در سر راه قرار دارند و قبلا به خاطر جنگهای داخلی کوچک ویران نشده‌اند، با خاک یکسان بکنند. حالا- سالها است که وضع ناآرام در ایران ادامه دارد. پس جای شگفتی نیست، که این کشور، که زمانی پرجمعیت بوده است، این‌طور از سکنه خالی شده است «۱». حکومت ترکها بهتر

- صورت نباید چندان امیدی به اجرت کار خود داشته باشد. سیورسات ناچیز سپاهیان از روستاها و شهرهای سر راه، بیشتر بدون پرداخت پول و یا پرداخت قیمت عادلانه تهیه می‌شد. در حقیقت بار جنگ‌ها از نظر اقتصادی بر دوش مردم سر راه و مناطق حوزه جنگها بود. جنگها و به‌دنبال آن غارتها، اندکانه خانواده‌ها را به نابودی می‌کشانیدند. کمتر شهر و آبادی بود، که هرچند گاهی یک بار دستخوش غارت و ویرانی نشده باشد. این غارت‌ها و ویرانیها نه تنها از نظر اقتصادی زیانهای جبران‌ناپذیری به اجتماعات ایران وارد می‌ساخت، بلکه سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی را ناتوان و کم‌بنیه می‌ساخت. نگاه کنید

به:

پرویز رجبی، ارتش ایران در دوره زندیه، مجله بررسیهای تاریخی، سال ششم، شماره ۳.

(۱). در روزنامه میرزا محمد کلانتر، به کوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۲۵ ص ۱۷ و ۱۸ می‌خوانیم: «... قشون مطلق العنان (نادر) به شهر (شیراز) ریخت. بکلی در عرض دو ساعت آن مملکت معمور را پاک کردند. خلاصه چون مردم اهل و عیال خود را به بقاع و خوانق متبرکه برده بودند، اموال و اسباب و قنادیل و قرآن و کتاب و فروش آنها نیز به عرصه نهب و غارت رفت. به مثل مشهور، که آمدند و کشتند و بردند و رفتند و دو کله مناره ساختند و از برکت نواب محمد تقی خان دختر و پسر مسلمانان و عیال ایشان به تصرف افغان و ازبک و ترکمان به اقصی ممالک توران و ایران رسید. بعد از انقضای محاصره وبای بزرگی روی داده از بقیهٔ السیف از تقریر غسالان موازی ۱۴۰۰۰ نفر روانه دیار عدم و آن‌چه از دزد مانده بود به فالگیر رسید و دیگر شیراز صورت آبادی نگرفت و از-

نیست. در ترکیه استانهای بزرگی، که بعضی از آنها در زمانهای پیش حکومت- های پرقدرتی بودند، به پاشاها اجازه داده می‌شود. این پاشاها هم به نوبه خود بخش‌های کوچکتر را به آقاها اجاره می‌دهند. هرکس می‌خواهد جیب خودش را پر بکند. همسایه قوی همراه رعیتش همسایه ضعیف را تحت فشار قرار می- دهد. و پاشاها و سلطان‌ها فقط به دریافت اجاره سالانه اکتفا می‌کنند و کاری به ظلم و ستمی، که در حق ضعیف‌ها معمول می‌شود، ندارند. اما همین‌که اجاره قطع بشود، پاشاها به آقاها حمله می‌کنند و یا سلطانها به پاشاها. و آنها نه تنها گناهکاران را مجازات می‌کنند، بلکه رعیت بی‌گناه را غارت می‌کنند.

به این ترتیب وقتی این بینوایان می‌بینند، که نانشان از طریق کار و کوشش به دست نمی‌آید، نزد بزرگان به خدمت جنگ درمی‌آیند، تا از جیب هم‌نوعان خود به زندگی خود ادامه بدهند. و اگر در این کار هم موفق نشوند، به‌صورت دسته- های بزرگی به غارت کاروانها می‌پردازند. به این دلیل است، که در کشورهای اسلامی کمبود سرباز و راهزن وجود ندارد.

امروز شاهد مصیبت دیگری برای مردم این منطقه بودیم. حمله بزرگ ملخ‌ها. این ملخ‌ها از نوع ملخ‌های عربستان نبودند، که خوراکی هم باشند.

این‌ها سری سبز رنگ داشتند و لکه‌های سیاهی روی بدنشان بود و از چاقی به سختی پرواز می‌کردند.

روز بیست و دوم فوریه، باز هم راه بسیار بدی داشتم. از ده کنار بندر گذشتم. از این ده چیزی جز چند نخل برجای نمانده بود. گهگاه مزارع مرده، قنات‌های ویران و باغچه‌های ناآبادان می‌دیدیم. پیدا بود، که این مزارع و

- باغات و عمارات و اشجار بیچارگانی که پس از طوفان مانده بودند، اثری باقی نماند ...» میرزا محمد کلانتر تقریبا بیست سال پیش از سفر نیبور به ایران، هنگام حمله نادر به شیراز، کلانتر شیراز بود و شخصا آن‌چه را که نوشته است به چشم دیده است.

باغچه‌ها چند سال پیش آبادان بوده‌اند. امروز در فاصله ۵/ ۲ میلی اتراق شب پیش، در محلی ناآشنا، بنام سه‌بیشه اتراق کردیم.

در این‌جا هم موقعیت جغرافیایی را مورد بررسی قرار دادم.

روز بیست و سوم فوریه، حدود سه میل آلمانی به‌طرف شمال غربی رفتیم.

چون قبلاـ به‌طرف شرق و کمی هم به‌طرف جنوب رفته بودیم. در دهکده ویرانی به نام جنیر اتراق کردیم. این ده به حوزه بوشکان تعلق داشت. ارباب این ده تا چندی پیش مسافرین را وادار می‌کرد، که حق عبور بپردازند. اما حالا چون نیروی نظامی در نزدیکی بود، او حق گرفتن پول نداشت. در منطقه کوهستانی هرچه بالاتر می‌رفتیم، هوا سردتر می‌شد. در شمال و شمال شرقی کوههایی پوشیده از برف به چشم می‌خورد.

روز بیست و چهارم فوریه بالای کوه بلندی، که بومیها آن را صندلی می- نامیدند، در آویز، در کنار ردیف کوههای بلندی اتراق کردیم. در این‌جا چشمه‌های آب گرم مختلفی وجود دارد و در کنار یکی از چشمه‌ها اتاقی، برای کسانی که قصد حمام کردن دارند، ساخته شده است. گهگاه در راه ردیف‌های طویلی از سنگ، به شکل پی دیوار، به چشم می‌خورد. این شاید بازمانده کانال‌های آبرسانی است، که در دوره‌های اخیر نسبت به نگهداری آنها سهل‌انگاری شده است. آویز چند ماه پیش ده بزرگی بود، اما به دست میر مهنا غارت و ویران گردید و ساکنین ده، آبادی خود را ترک کردند. فراشبند هم ده دیگری در نزدیکی است، که بیشتر از یک چهارم جمعیت پیشین خود را ندارد.

از کنار بندر تا این‌جا، درباره ترکمنها «۱»، که در نزدیکی راه به‌سر می‌بردند، مطالب زیادی شنیده بودم. امروز کمی بیراهه رفتم، تا یکی از اتراق‌های آنها

---

(۱). ظاهرا منظور قشقایی‌ها است.

را ببینم. زندگی ترکمنها هم مثل زندگی عربهای کوچ‌نشین است. چادرهایشان هم شباهت به چادرهای عربها دارد. دارایی آنها عبارت است از: شتر، اسب، الاغ، گاو و گوسفند. گوسفند فقط برای استفاده‌ای که دارد تربیت نمی‌شود، بلکه نماینده تجمل ایرانیها هم است. ترکمنها نه تنها کلاه پوستی بر سر می- گذارند، بلکه لباسشان هم از پوست بره است و چون پوستهایی که موهای مجعدتر و لطیف‌تری دارند، گران‌تر هستند، ترکمنها به خاطر این پوستها، تعداد زیادی گوسفند آبستن را می‌کشند و به این‌ترتیب بره‌های بیچاره را، پیش از تولد، به طرز بی‌رحمانه‌ای می‌کشند. برخلاف ایرانیها و ترکها و عربهای شهرنشین، که زنهایشان را به بیگانگان نشان نمی‌دهند، زنهای این ترکمنها، مثل زنهای اعراب بدوی، از نشان دادن صورت خود ابایی نداشتند. زنهای ترکمن‌ها خیلی هم کاری هستند. یکی می‌گفت، فقط زنهای ترکمنها فرش می‌بافند، که هر سال تعداد زیادی از آن به خارج صادر می‌شود. البته این فرشها به لطافت فرشهایی که در شهرها بافته می‌شوند، نیستند. آدم در شگفت می‌شود، که چگونه این مردم فقیر پشم را رنگ می‌کنند و با راحتی کمی که دارند، فرش‌های خوبی می‌بافند. بعد با چوپانی، که در خانواده‌ای کوچ‌نشین، در حوالی بغداد، متولد شده بود و حالاـ در این منطقه در خدمت یک ترکمن بود، صحبت کردم. او به عربی حرف می‌زد. از او ضمن چیزهای دیگری شنیدم، که اربابش سالی دوازده بره به او مزد می‌دهد و دریافتم، که ملت‌های کوچ‌نشین مشرق زمین، حالا و در گذشته، سهم معینی از گله خود را به چوپانهای خود می‌دهند.

روز بیست و پنجم فوریه در طرف دیگر خانیک اتراق کردیم. این ده در منطقه مسطح بزرگی قرار دارد. در این منطقه به چند باتلاق و رودخانه کوچک، که آب همه آنها بد بود، برخوردیم. در این ده هم یک قلعه کوچک بد وجود دارد و مثل تمام قلعه‌های این راه، پس از مرگ نادر ویران شده است. اما ساکنین

ده، هم ده و هم قلعه را ترک کرده بودند و به ده نوجین، که در نزدیکی بود کوچ کرده بودند. دیودوروس «۱» می‌گوید، که

سمیرامیس «۲» در ایران دستور داده است، تپه‌های کوچکی درست بکنند و چادر او را روی این تپه‌ها برپا بکنند، تا او بتواند تمام اتراق را زیر دید خود داشته باشد. یکی از این تپه‌ها، به شکل یک مخروط ناقص در خانیک به چشم می‌خورد. اما این تپه عمر چندانی ندارد. در ترکیه اروپا هم تپه‌های زیادی وجود دارد، که سپاهیان ترک، در گذشته نزدیکی به‌وجود آورده‌اند، تا در بلندی آن چادر سلطان را برپا بکنند. بنابراین یک شاه ایرانی هم می‌تواند به همین منظور این تپه را به‌وجود آورده باشد «۳».

در این حوالی یک خانواده کرد کوچ‌نشین هم دیدم. کردها نه تنها در تمام ایران، بلکه در بین النهرین و سوریه هم پراکنده‌اند و در همه‌جا زبان خود را، که لهجه‌های مختلفی دارد، حفظ کرده‌اند و لغات زیادی از فارسی و عربی وارد زبان کردی شده است.

افراد کاروان ما سنی، شیعه، ارمنی، گرجی یا یونانی بودند. یک کاتولیک داشتیم و چند یهودی. سنی‌ها و شیعه‌ها از روز اول ماه رمضان روزه گرفتند.

---

(۱). دیودوروس Diodoros اهل سیسیل و مورخ قرن اول پیش از میلاد. او یک مجموعه تاریخ تألیف کرد، که خودش آنرا کتابخانه تاریخی می‌نامید. این مجموعه از چهل کتاب تشکیل می‌شد، که حاوی تاریخ تمام ملت‌های باستانی تا ۵۴ پیش از میلاد بود. کتابهای یک تا پنج و یازده تا بیست محفوظ مانده است. نوشته دیودوروس علمی نیست و مورد اعتماد نمی‌باشد.

(۲). یکی از خدایان افسانه‌ای آسور، می‌گویند سمیرامیس سرزمینهای بسیاری را فتح کرد و شهر بابل را بنیاد نهاد و پس از سلطنتی طولانی به‌صورت کبوتری درآمد و ناپدید شد.

(۳). در بیشتر نقاط شمال شرقی ایران، مخصوصا حوالی درگز، زادگاه نادر و در قوچان از این تپه‌ها به فراوانی وجود دارد، که به تپه نادری مشهورند. در هرحال آن‌چه مسلم است، تپه‌ای را که نیبور دیده است، ارتباطی به سمیرامیس ندارد؛ مخصوصا که از قول دیودوروس نقل شده است، که مورخی غیرقابل اطمینان است.

در این ماه مسلمانها، اگر فرصت بکنند، شبها خیلی می‌بلعند و بعد از طلوع تا غروب خورشید اجازه خوردن چیزی را ندارند و حتی دود نمی‌کنند. به این ترتیب روزه آنها خیلی مشکل است. امروز روزه بزرگ مسیحی‌های مشرق زمین شروع می‌شود. آنها وقتی‌که روزه هستند، گوشت و ماهی و شیر و کره نمی- خورند. ارمنی‌ها حتی روزه را در مورد بچه‌هایشان هم رعایت می‌کنند. یکی از آنها خیلی ناراحت شده بود، که به پسر سه ساله‌اش شیر داده بودم. همسفر من، ارمنی ایتالیایی، به نام یک کاتولیک کلیسای رم، از هشت روز به این طرف اصلا گوشت نخورده بود و همراه او، یهودیها و من، بیشتر اوقات این سفر، در حال روزه بودیم. چون گوشت گیرمان نمی‌آمد. به این ترتیب تمام کاروان در حال روزه بود.

روز بیست و ششم فوریه، بیشتر از دو میل آلمانی رفتیم و در جره ماندیم.

این ده، یک ده تازه است و در محلی، که رودخانه کوچکی به رودخانه بزرگی می‌پیوندد، قرار دارد. در این رود دو جزیره وجود دارد، که در هرکدام از آنها قلعه‌هایی، که تقریبا مثل قلعه خورموج هستند و در دوره آشوب‌های اخیر وسیله ساکنین این محل ساخته شده است. از جره کهنه، که زمانی مقر یک بگلربگ بود و تا این‌جا یک ساعت فاصله داشت، چیزی جز ویرانه قلعه به چشم نمی- خورد. آبادیهای: چهارتا، قصر علی، سیریزگان، جوالیگان، زرقان، کوروشان [؟]، بالاده، غریب‌آباد، مکرم‌آباد، کولوخرد [؟]، دادین، کمان، انتری [؟]، باغدشت، در حوزه جره قرار دارند.

در این منطقه هرازگاهی مزارعی آباد و حتی قنات‌هایی برای آبیاری این مزارع به چشم می‌خورد. در زمانهای قدیم، کشاورزی با این قنات‌های پرارزش بسیار شکوفا بوده است. مسلمان‌ها این نحوه از آبیاری را حفظ کرده‌اند. اما با ظالمانه شدن روزافزون حکومت و مخصوصا در خلال آشوب-

های داخلی اخیر، کشور آن‌قدر فقیر و کم‌جمعیت شده است که از جمعیت و ثروت برای نگهداری آثار قدیمی خبری نیست.
در فاصله هشت ساعت از جره، شهر کازرون قرار دارد. بین این دو آبادی کوهی قرار دارد، که یک بار اسد خان «۱» در نزدیکی این کوه از کریم خان به سختی شکست خورد.

روز بیست و هفتم فوریه از کوه بلندی گذشتیم و در طرف دیگر این کوه، در کنار یک رودخانه اتراق کردیم. در یمن اسم کوهها و رودها را همان اندازه می‌شناسند، که اسم شهرها و ده‌ها را. در این‌جا اسم این کوه بلند و رودخانه‌ای را که نسبتا پرآب بود نمی‌دانستند و آنرا مسقان می‌نامیدند، که اسم یکی از آبادیهای این حوالی است.

از برفی که ظرف همین روز کوههای اطراف را پوشانیده بود، پس از یک باران شدید، چیزی دیده نمی‌شد.

روز بیست و هفتم فوریه، راه روی تپه‌هایی پوشیده از بادام وحشی و بلوط، قرار داشت. در این‌جا به خاطر باران و تگرگ شدید، پیشروی طوری مشکل بود، که پس از سه ساعت و نیم و طی یک میل و نیم آلمانی، دوباره اتراق کردیم. بعد من به ده رمقان، که در نزدیکی ما، در بالای یک کوه بلند قرار داشت، رفتم. در این‌جا خانه‌ای اجاره کردم، تا برای بقیه روز و شبی که در پیش بود، از هوای بد در امان باشم. هیزم خواستم و بعد از چند ارمنی خواهش کردم، که در استفاده از این راحتی با من شریک بشوند؛ اما کمی بعد عده‌ای زن و بچه ارمنی هم آمدند. این‌ها، اول وقتی که به آنها اجازه دادم، که کنار در بنشینند، خوشحال بودند، اما یک بار وقتی از خانه خارج شدم، مردها جایشان را با

---

(۱). در تاریخ کریم خان زند شخص معروفی به اسم اسد خان نمی‌شناسیم. شاید یکی از خان‌های محلی باشد و فقط در منطقه خود شهرتی داشته است و نیبور اسم او را از بومیها شنیده است.

زنهایشان عوض کردند و پس از بازگشتم، حرم را دور آتش نشسته دیدم. همه زنها صورتشان را در تمام طول سفر بادقت پوشانیده بودند و از مردها فاصله گرفته بودند. از این‌روی بی‌ادبی می‌بود، که در کنار آنها می‌نشستم و یا آنها را از کنار آتش می‌راندم. وقتی خواستم در گوشه دیگر خانه آتش بکنم، آتش آن‌قدر دود کرد، که تاب تحملش را نداشتم. خانه دیگری نمی‌توانستم اجاره بکنم. بنابراین ناگزیر بودم، برای رسیدن به آتش صبر بکنم، تا همسفرهایم لباسهایشان را خشک بکنند. شب هم مجبور بودم، که بهترین جای اتاق را در اختیار زنها و بچه‌ها بگذارم. توفان شدیدی، همراه تگرگ و برف و باران دست‌اندرکار بود. جلو نرده پنجره‌ها دری وجود نداشت. سقف به‌قدری بد بود، که آب از آن سرازیر بود. خلاصه کلام: مجبور بودم، تشکم را از جایی به جای دیگر منتقل بکنم و نمی‌توانستم جای خشکی برای خوابیدن پیدا بکنم.

شب سروصدای تازه‌ای به‌وجود آمد: خانه‌های این ده در کمر یک کوه پرشیب قرار دارند و من نمی‌دانستم، که در طبقه دوم هستم. اسبم در فاصله کمی در طویله بود. به این خاطر سقف شکاف برداشت و اسب به طبقه پائین، به خانه صاحب‌خانه افتاد. صبح روز بعد خبر شدم، که رودخانه کوچکی، که قرار بود از آن بگذریم، شب گذشته از باران شدید، چنان پرآب شده است، که ما امروز نمی‌توانیم به سفرمان ادامه بدهیم. هوا هنوز آن‌چنان بارانی و تگرگی بود، که من باوجود ناراحتی‌هایی، که

به خاطر مسکن داشتم، از این‌که می‌توانستم، ۲۴ ساعت دیگر در این ده بمانم، خوشحال شدم.

کوههای اطراف دوباره پوشیده از برف بودند. در نزدیکی رمقان کوهی قرار دارد، که سنگ نمک دارد.

روز دوم مارس ۱۷۶۵ از رودخانه‌ای گذشتیم، که پس از پیوستن به چند رود دیگر به‌طرف جره می‌رود و بالاخره، میان بوشهر و بندر ریگ، به خلیج فارس

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۶۲

می‌ریزد. بعد از رودخانه بزرگ دیگری گذشتیم و در ساحل شرقیش اتراق کردیم.

این رود به فیروزآباد می‌رود. میان دو رودخانه یادشده، دهکده‌های مزور، بندو، ده‌سرو، رچی، کتلی، کره‌بس و غیره قرار دارند.

شب سوم مارس ۱۷۶۵، هوا آن‌قدر سرد بود، که آب به کلفتی چند میلیمتر یخ زده بود. امروز سه و نیم میل آلمانی پیش رفتیم و در چنار راهدار، که محل وصول عوارض بود، کنار یک رودخانه اتراق کردیم. بین بوشهر و شیراز شش پست عوارض وجود دارد. اروپایی‌ها به خاطر امتیازاتی که دارند، احتیاج به پرداخت عوارض ندارند. گمرک‌چی‌های ایرانی هم، مثل گمرک‌چی‌های اروپایی، دلشان می‌خواهد، حتی اگر آدم گناهی نداشته باشد، انعامی به آنها بدهد. اگر آدم همیشه در چنین مواقعی، به حقی که دارد تکیه نمی‌کند، کار خوبی می‌کند.

بالاخره روز چهارم مارس ۱۷۶۵ وارد شهر شیراز شدیم، که در شرق چنار راهدار قرار داشت. فاصله بین چنار راهدار تا شیراز یک میل و نیم آلمانی بود.

بنابراین برای رسیدن از بوشهر به شیراز ۱۸ روز در راه بودیم. در صورتی که معمولا میتوان به راحتی شش روزه از بوشهر به شیراز رفت. علت طولانی شدن این سفر فقط مربوط به بد بودن آب و هوا و استفاده از بیراهه خورموج نبود، بلکه علت اصلی طولانی شدن سفر این بود، که بیشتر کالاهای قافله ما را به خرهای بدی بار کرده بودند و این خرها نمی‌توانند، روزانه بیشتر از مسافت معینی طی بکنند.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۶۳

یادداشتهایی درباره شیراز

در شیراز در خانه آقای هرکولس منزل کردم. آقای هرکولس بازرگان جوانی بود از یک خانواده خوب انگلیسی. او در شیراز به کارهای بازرگانی آقای یرویس، که خودش در بوشهر بود، رسیدگی می‌کرد. او هم- مثل یرویس در بوشهر- خیلی به من محبت کرد. در ضمن باید بگویم، که در این شهر رابطه او با دنیا کاملا قطع بود. چون در شیراز هیچ اروپایی جز او وجود نداشت. حتی یک راهب اروپایی هم در شیراز نبود. یک مسیحی به آسانی نمی‌تواند از ایرانیهای شیعه، که پیروان همه دین‌های دیگر را نجس می‌دانند، بااین‌که خیلی باادب هستند، انتظار یک دوستی قابل اطمینان را داشته باشد و آقای هرکولس نمی‌توانست جز با یک افسر توپخانه کریم خان، با ارمنی‌های معدودی که در این شهر زندگی می‌کنند، رفت‌وآمد داشته باشد. این افسر توپخانه، که زمانی در بنگال تجارت می‌کرده است، زبان انگلیسی را در آن‌جا فراگرفته بود و حالا مترجم آقای هرکولس بود. هم‌چنین چون آقای هرکولس در شیراز با بازرگانان بزرگی سروکار داشت و ناچار بود که به فکر موقعیت خودش باشد و مثلا در خیابان جز سوار بر اسب ظاهر نشود و همیشه تعدادی نوکر همراه داشته باشد، زندگیش خیلی سخت بود. در شهرهای دیگر- وقتی‌که قصد مطالعه و بررسی داشتم- با لباسهای شرقی این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتم و توجه

مردم عامی را

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۶۴

جلب نمی‌کردم و اصلا توجهی به این موضوع نداشتم، که آنها مرا یک اروپایی می‌دانند یا یک مسیحی شرقی، متشخص یا عامی. در شیراز نقش یک اروپایی را بازی می‌کردم و به خاطر میزبانم نمی‌توانستم، هرطور که دلم می‌خواهد رفتار بکنم. در این میان در شیراز دوستی خوبی با یک ایرانی متشخص برایم دست داد. در میان این دوستان، که به ملاقات آقای هرکولس می‌آمدند، بازرگان بزرگی بود، که عربی بلد بود. از این مرد اخبار مختلفی، مخصوصا از تغییرات مهم ایران پس از مرگ نادر شاه تاکنون، به دست آوردم. این اطلاعات، به ضمیمه ترجمه آلمانی «۱» تاریخ زندگی این قهرمان، یا بهتر بگویم ظالم، به چاپ رسیده است.

شهر شیراز در کفه بزرگ و حاصلخیزی قرار دارد. این شهر دیواری با خندق دارد. اما این دیوار، مثل دیگر قلعه‌های جدید ایران، فقط از خشت و خاک ساخته شده است. در حدود یک سوم از محدوده داخل دیوار زیربنا است و بقیه یا ویرانه است و یا مزرعه گندم. در عین حال به‌نظر می‌رسد، کریم خان، که بزرگی کنونیش را مخصوصا مرهون دلاوریها و دوستی‌های مردم شیراز است، می‌کوشد تا این شهر را دوباره به عظمت برساند. نه تنها خود او در این‌جا کاخی با باغ زیبایی ساخته است، متشخصین شهرهای دیگر را هم وامی‌دارد، که به این شهر کوچ بکنند. در شهرهای دیگر مشرق زمین، با کسانی که وارد یا خارج می‌شوند، کاری ندارند. به شیراز هرکس می‌تواند داخل بشود، اما اگر کسی، که شهرت چندانی نداشته باشد، بخواهد از دروازه شهر خارج شود، بایستی گذرنامه‌ای به نگهبانان دروازه نشان بدهد «۲». وقتی‌که من در شیراز بودم، چون ترس می-

---

(۱). نگاه کنید به صفحه ۳۸ همین کتاب.

(۲). شبها خروج از شهر بکلی ممنوع بود. داروغه شیراز از طرف کریم خان فرمان داشت، که سه ساعت پس از غروب خورشید، نقاره‌ها را به صدا دربیاورد، تا مردم بدانند، که دیگر حق ترک کردن خانه‌های خود را ندارند. بلافاصله پس از غروب خورشید، دروازه‌های-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۶۵

رفت، که زندانیان سیاسی به لباس زنها شهر را ترک بکنند، زنها به هیچ ترتیب حق خارج شدن از شهر را نداشتند. از این‌روی زنهای ارمنی، که در قافله ما بودند و قصد ادامه سفر داشتند، ناگزیر بودند، پشت دروازه شهر بمانند.

روز پنجم مارس ۱۷۶۵، آقای هرکولس مرا پیش بگلربگ فارس «۱» که مقرش شیراز بود برد. هردوی ما و مترجم سوار بر اسب بودیم و چهار نوکر آقای هرکولس، که ارمنی بودند، با چوبدستیهایشان از جلو می‌رفتند. در قاهره وقتی یک کنسول اروپایی به خدمت پاشا می‌رفت، بااین‌که همیشه سوارانی از جلو حرکت می‌کردند، کمتر پیش می‌آمد، که مردم عامی با فحش و ناسزا، مزاحمتی برای او فراهم نکنند. در این‌جا از هیچ‌کس حرف زشتی نشنیدیم. وقتی که سوار بر اسب از بازار می‌گذشتیم، که در گوشه و کنارش مردم زیادی بود، نوکرهای ارمنی حتی مسلمان‌ها را، اگر فورا راه نمی‌دادند، با چوبدستیهایشان تهدید می‌کردند و از این کار ابائی نداشتند. کاخ بگلربگ وسیله کریم خان زند ساخته شده است و در وسط میدان بزرگی، که در آن جو و گندم کاشته‌اند قرار دارد «۲». ساختمان بیرونی بهتر از خانه یک خانواده عامی نیست. پشت این ساختمان،

- شهر بسته می‌شد. کلیدهای دروازه‌ها را پیش حاکم شهر می‌بردند و صبح روز بعد دوباره برای باز کردن دروازه‌ها، کلیدها را از حاکم می‌گرفتند. اگر کسی پس از کوبش نقاره، از طرف کشیکهای شبانه- که تا صبح در شهر گشت می‌زدند- دیده می‌شد، مجبور بود آن شب را تا صبح در زندان به‌سر برد. روز بعد او را به محکمه می‌بردند تا علت تخطیش مورد بررسی قرار گیرد. اگر خطاکار نمی‌توانست دلیل قانع‌کننده‌ای برای گناه خود داشته باشد، به پرداخت جریمه نقدی و یا به فلک محکوم می‌شد و

nilknarF mailliW nodnoL,. cte aisreP ot lagneB morf ruot a no edam snoitavresbO fo ۳ ,
I. P, ۰۹۷ I

(۱). وقتی‌که نیبور از شیراز دیدن می‌کرد (۱۷۶۵)، صادق خان زند، برادر کریم خان، بگلربگ شیراز بود.

(۲). ظاهرا این کاخ همان عمارت دیوانخانه است. دیوانخانه یکی از زیباترین آثار کریم خان-

ساختمان اصلی، در کنار فضای بازی با یک حوض فواره‌دار، قرار دارد. ما را به سالن بزرگی، که به طرف حیاط کاملا باز بود هدایت کردند. کف این سالن قالی بزرگ و زیبایی داشت. برخلاف ترکیه، که دور تا دور اتاق‌ها دیوان می‌گذارند، در این‌جا نمدهای گران‌قیمتی به چشم می‌خورد، که به نظر به اندازه فرش‌های معمولی ایران زیبا نبودند. در کنار دیوارها از پشتی خبری نبود. ظاهرا ایرانیها در این خصوص به اندازه ترکها به فکر راحتی نیستند. رئیس تشریفات در در ورودی سالن از آقای هرکولس و من استقبال کرد و بعد ما را به طرف بگلربگ، که در انتهای سالن نشسته بود، هدایت کرد. وقتی‌که در قاهره من و همسفرهایم به حضور پاشا رسیدیم، شرابه لباسش را بوسیدیم. به پادشاه جده فقط تعظیم بلندبالایی کردیم. در صنعا رو و کف دست و هم‌چنین دامن لباس امام صنعا را بوسیدیم. هیچ‌جا اجازه نشستن نداشتیم. اما در این‌جا، در وسط سالن دو تا صندلی بود، که پس از تعظیمی غرا روی صندلی‌ها نشستیم «۱». رسم بگلربگ

- زند است. پروفسور والتر هینتس، که در سال ۱۹۳۷ از این بنا دیدن کرده است آن را «زیباترین اداره پست جهان» نامیده است(۵۹ ehcsinarI ,esieR nilreB I ,۸۳۹ .S I).آن زمان دیوانخانه اداره پست شیراز بود و امروز دیوانخانه سردودمان زند- یکی از دادگرترین شهریاران ایران- انبار میز و صندلی شکسته و آبپاش زنگ‌زده و آلات قراضه اداره پست شیراز است و دیگر کسی امید ندارد، که این زیباترین کارنامه معماری سده دوازدهم هجری و یا دست‌کم دوره زندیه از ویرانی نجات یابد.

(۱). اگر دلیلی در دست نباشد، که نشستن در حضور شاه و بگلربگ، از خصوصیات خاص دوره کریم خان است، ناچاریم گمان ببریم، که هنوز دستگاه دربار کریم خان آن‌چنان اندام نگرفته بوده است، که همه تشریفات و رفتارهای درباری را رعایت بکنند. می‌دانیم، در هر حال رفتار در دربار تابع انظباط بسیار شدیدی بوده است. هیچ کس حق نشستن در حضور شاه را نداشت، بلکه حاضرین می‌بایستی درحالی‌که دستهای خود را به‌طور افقی روی سینه خود دارند، در فاصله‌ای معین بایستند. فقط وزیر حق داشت، که هنگام نوشتن دستوری که صادر می‌شد، بنشیند. ژوبر شرق‌شناس فرانسوی، که در سال ۱۸۰۶ در ایران بود، در حضور فتحعلیشاه، ضعف کرد و به زمین افتاد. چون به حکم اجبار، دو ساعت تمام ایستاده بود. . ۷۹ ۲۲۸ ,I. S
esieR hcrud neinemrA u .neisreP ,I ۵۰۸ -۶۰ ramieW ,I

صادق خان بود، که برادر بزرگ کریم خان بود «۱». اگر کریم خان حکومت ایران را به دست نگرفته بود، ظاهرا صادق خان

در این دنیا به جایی نرسیده بود. در ضمن می‌گفتند، که از مدتی پیش، صادق خان همراه پسرهایش، خواندن و نوشتن یاد می‌گیرد و به این ترتیب آموخته‌تر از برادرش است «۲». کارهای مهم این استان به افراد ورزیده‌ای سپرده شده بود و بگلربگ مانند سلطان استانبول فقط امور مربوط به پلیس را شخصا زیر نظر داشت. چند روز پس از ورودم به شیراز، بگلربگ دستور داد، گوشهای دو قصاب را، که گوشت کهنه فروخته بودند، با میخ به ستونی بکوبند و آنها را تا بعدازظهر در این حالت نگه دارند. بعد دستور داد، که به اطلاع سایرین برسد، پس از این هرکس گوشت کهنه بفروشد، از وسط به دو نیم خواهد شد. صادق خان هنگام بار خیلی مهربان بود و ضمن حرفهای دیگر به من اطمینان داد، که اگر در منطقه قدرت او کسی مزاحمتی برای من فراهم بکند، سرش را خواهد زد. رئیس تشریفات، درحالی‌که دبوس زیبایی در دست داشت، بین ما و بگلربگ ایستاده بود. آقای هرکولس با مترجمش انگلیسی صحبت می‌کرد و مترجم با رئیس تشریفات فارسی و به این ترتیب بگلربگ در جریان گفتگو قرار می‌گرفت. بعد بگلربگ دستور داد، تا رئیس تشریفات همه گفتگو را یک بار دیگر بازگو کند. حالا به خاطر ندارم، که آیا رئیس تشریفات به ترکی حرف می‌زد یا نه. چون زبان ترکی در میان متشخصین ایرانی رواج دارد. خیلی جالب بود، که رئیس تشریفات هربار که با بگلربگ صحبت می‌کرد، دبوسش را به زمین می‌انداخت. پس از شرفیابی یکی از رفقای آقای هرکولس، که خیلی مورد توجه بگلربگ بود، ما را در کاخ به گردش برد تا چند اتاق را به ما نشان بدهد. در یکی

---

(۱). برخلاف گزارش نیبور، صادق خان از برادرش کریم خان کوچکتر بود.

(۲). یکی از دلایل موجود بر بیسوادی کریم خان زند، همین گزارش نیبور است.

از اتاقهایی، که چسبیده به تالار بار بود، دیوار با مرمرهای خوبی از تبریز پوشیده شده بود. روی زمین قالیهای زیبایی انداخته بودند. در دیوارها آینه‌های زیبایی از اروپا قرار داشت. هم‌چنین در این اتاق بیش از ده تابلوی نقاشی از آدم وجود داشت. انتظار نداشتم، که در خانه یک مسلمان تصویری از آدمیزاد ببینم. شیعه‌ها به اندازه سنی‌ها از کشیدن تصویر انسانی ابا ندارند. در نسخه اول کتاب میرزا مهدی خان پرتره نادر شاه و مغول کشیده شده بود. فقط باید گفت، که نقاشی ایرانیها بد است، اما رنگ‌هایی، که به کار می‌برند زیبا است.

بیشتر این تصویرها لباس ایرانی به تن داشتند. یکی از تابلوها، تصویر زنی بود، که تقریبا تا کمر برهنه بود و تابلویی دیگر زنی را نشان می‌داد، که تقریبا لخت در حال حمام کردن بود.

بعد ما را به حرم «۱» بردند، که ساختمانش هنوز تمام نشده بود و از این‌روی کسی در آن‌جا به‌سر نمی‌برد. در این‌جا اتاق‌ها همه کوچک بودند. در یکی از اتاقها چند ستون کوچک هشت‌گوش وجود داشت، که با آینه‌های کوچکی آینه‌کاری شده بود و چوب کنده‌کاری شده زیبایی فاصله‌ها را می‌پوشانید. در سقف هم ستاره‌هایی از آینه کار گذاشته بودند. در اتاقی دیگر، سقف و دیوارها کاملا پوشیده از آینه بودند. بعضی از این آینه‌ها دو پا ارتفاع داشتند و بزرگترین بقیه آینه‌ها به زحمت یک پا ارتفاع داشتند. آینه‌های اخیر و شیشه‌های بی‌رنگ و رنگین پنجره‌ها در شیراز ساخته بودند. بگلربگ در برج مدوری، که در پشت خانه ساخته شده بود می‌خوابید و نگهبانان زیادی از او حفاظت می‌کردند.

از باغ‌های شیراز، جز باغی که کریم خان ساخته بود، هیچ کدام جالب توجه نبودند. در این باغ و دیگر باغهای مشرق زمین به‌ندرت می‌توان، دنبال نباتی

(۱). ظاهرا منظور ارک کریم خانی است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۶۹

کم‌یاب گشت. در این‌جا درخت میوه خوبی به فراوانی وجود دارد. بین درختها جدول‌بندی شده است، اما جدول‌ها پاکیزه نگه داشته نمی‌شوند. وسط باغ یک ساختمان هشت‌گوش بلند با سقفی چینی قرار دارد «۱». این ساختمان، دو ساختمان کناره بلند دارد. سالن داخلی بنا هم هشت‌گوش است و فضای اطرافش در دو طبقه ساخته شده است. در طبقه بالا، دورتادور، یک گالری قرار دارد و در بالا- و پایین، در گوشه‌ها، اتاقهای کوچکی وجود دارد. شیشه‌های پنجره‌ها کوچک و بیشتر رنگی هستند. قسمت پایین دیوارها پوشیده از مرمر تبریز است.

بقیه دیوار با نقاشی‌های برگ و گل زینت داده شده است، که قسمتی از آنها طلاکاری شده است و قسمتی با رنگهای زنده‌ای نقاشی شده است. حتی در قسمت بیرونی دیوارهای ساختمان اصلی نقاشی‌هایی از چهره و اندام انسانی به چشم می‌خورد. هم در داخل سالن بزرگ و هم در خارج ساختمان حوضهای فواره‌داری قرار دارد. در طبقه دوم هرکدام از ساختمانهای کناره سالن بزرگی ساخته شده است، که یک طرفش [طرف داخلی] باز است. خلاصه این‌که من در ترکیه، مصر و عربستان، هیچ ساختمانی را ندیدم، که با این همه ذوق و سلیقه ساخته شده بوده باشد. یک طرف یکی از ساختمانهای کناره، در کنار دیوار باغ و محوطه چهارگوش بزرگی قرار دارد. این محوطه هم دیوار خوبی دارد. در این دیوار رواق‌هایی به صورت اتاق‌های کوچکی ساخته شده است و وقتی‌که وکیل برای مدتی در این‌جا به‌سر می‌برد، از این رواق‌ها به جای سربازخانه استفاده می‌شود. در آن‌طرف حیاط ساختمان بلند و باریکی قرار دارد. می‌گویند در بالای این بنا، نوازندگان طبل و دهل و نی‌لبک می‌ایستند و می‌نوازند. چون

(۱). ظاهرا منظور نیبور عمارت کلاه فرنگی است. این شکل معماری، از زمان مغولها در ایران معمول شده است و به خاطر شباهتی که سقف این ساختمان به سقف ساختمان‌های شرق دور دارد، نیبور سقف ساختمان را چینی می‌نامد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۰

موزیک نظامی ایرانی، مثل موزیک نظامی ترکیه از نزدیک خیلی ناخوش‌آیند است. در عین حال ایرانیها در اتاقهایشان از سازهای سیم‌دار و سایر سازهای ملایم استفاده می‌کنند. در این‌جا به موزیک بیشتر از ترکیه و عربستان توجه می‌شود.

شیشه‌ای که در شیراز ساخته می‌شود، نسبتا سفید و خوب است. حتی شیشه‌های بزرگی که برای شراب ساخته می‌شود و به خارج صادر می‌شود، نازک و سفید است و از این‌روی روکشی از سبد دارد. از قلیان‌های این‌جا پیداست، که اگر محصولات کارگاهها به قیمت خوبی به فروش برسد، کارگاهها دقت بیشتری به خرج می‌دهند. قلیان این‌جا خیلی خوب است؛ چون خواستارش زیاد است. این قلیانها مثل قلیان کریم خانی (شکل ۴) است. اما پایین قلیان، از داخل، با گلهایی از شیشه رنگی تزئین شده است. این گلها روی جدار قلیان نقاشی نشده‌اند، بلکه به‌صورت قائم روی میله‌هایی قرار دارند.

روز بعد از توپهایی که در این‌جا، در جلو انبار، قرار دارند، دیدن کردم.

همه این توپها روی پایه‌های بدی، که سه چرخ داشتند، قرار داشتند و بین این توپها دو زنبورک هم روی پایه‌های بدی قرار داشت. بیشتر این توپها تحت‌نظر یک مرد گرجی ریخته شده بودند. این گرجی قبلا در خدمت روسها بود، اما بعد مسلمان شده بود و حالا با عنوان خانی در خدمت وکیل بود. این مرد بزرگترین توپچی ایران به حساب می‌آمد. نادر شاه همیشه دستور

می‌داده است، که توپهای بزرگ را به‌صورت قطعات کوچکی بسازند، تا بتوانند آنها را روی شتر و قاطر حمل بکنند، اما لازم بود، که این توپها را جلو شهری، که می‌بایست به محاصره درمی‌آمد، از نو بریزند و به این‌ترتیب وقت و هزینه زیادی به هدر می‌رفت.

در این شهر مرد گرجی یادشده توپهای زیادی ریخته است، که از قطعات کوچکی تشکیل شده‌اند، به‌طوری‌که می‌توان آنها را روی قاطر بار کرد. شکل این

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۱

توپ را، که گلوله مسینش ۴۵ کیلو وزن دارد برایم تعریف کردند. چون ایران بیشتر از آهن و بیشتر از احتیاج ذخایر مس دارد، گلوله‌های توپ را از مس می‌سازند. هرکدام از این توپها از ۴۰ قطعه تشکیل شده است، که برای حمل آنها به بیست قاطر احتیاج است. دورتادور انتهای هریک از این قطعات هشت سوراخ چهارگوش دارد و وقتی‌که توپ را سوار می‌کنند، هشت میخ آهنین را از این سوراخها می‌گذرانند. بایستی استفاده از این توپها آسانتر از توپهایی باشد، که خان قطعاتش را با پیچ به یکدیگر وصل می‌کند، اما به‌طورکلی هیچ‌کدام از این کلک‌ها چندان به درد نمی‌خورد. توپچی‌های ایرانی طرز استفاده از بمب را اصلا بلد نیستند. بعدها در خارک شنیدم، که امیر گونه خان هم زنبورکی در مدخل بندر ریگ دارد، اما یک‌بار، گلوله این زنبورک، که می- بایستی وسیله یک پنجاه‌باشی به‌طرف شهر پرتاب می‌شد، چند نفر از افراد خود او را کشته است.

وقتی یک خارجی آثار باستانی ایرانیها را می‌بیند، آنها از این بابت فکری به خودشان راه نمی‌دهند. از این‌روی شکی نداشتم، که با رفتن به تخت‌جمشید کسی را نخواهم رنجاند. اما چون مردی که درآمد روستاهای اطراف آثار باستانی را می‌گرفت، در شیراز زندگی می‌کرد و من خیلی راحت می‌توانستم آدرس او را از آقای هرکولس بگیرم، به سراغ او رفتم، تا نامه‌ای برای کدخدای دهی از او بگیرم. او نه تنها این نامه را نوشت، بلکه یکی از نوکر- هایش را هم تا ده با من همراه کرد. همراه این مرد، روز دوازدهم مارس ۱۷۶۵ از شیراز حرکت کردم.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۲

از شیراز به تخت‌جمشید

با فاصله کمی از شهر شیراز، از روی پل بزرگ بلندی، از رودخانه‌ای که از شمال به طرف جنوب جریان داشت، گذشتیم. در فاصله دو کیلومتری شهر از دروازه باشکوه بزرگی گذشتیم «۱». قسمت اعظم این دروازه از سنگهای تراشیده‌ای ساخته شده بود. این بنا در حال ویران شدن بود. از ساختمان‌های زیادی، که زمانی خارج از این دروازه و در کوههای اطراف قرار داشتند، جز ویرانه‌های غم‌انگیز چیزی به چشم نمی‌خورد. از تمام محله کنار شهر، که زمانی بین دروازه «۲» و شهر شیراز قرار داشت، جز دو مسجد چیزی به‌جای نمانده است. پس از پنج ساعت و نیم به زرقان رسیدیم. بیشتر راه کوهستانی و سنگلاخی است. زمین‌های حاصلخیز ناآبادانند و حتی به نظر می‌رسد، که درخت‌ها هم از جنگ‌های زیادی که در این حوالی رخ داده است، شکوه می‌کنند. چون جویها و قناتهایی، که زمانی به ریشه‌های این درخت‌ها آب می‌رسانیدند، یا راههای دیگری جسته‌اند و یا به کلی ویران شده‌اند. کاروانسرای باد سیاه، خیلی محکم‌تر از آن ساخته شده بوده است، که خودبه‌خود ویران بشود. از دهکده‌ای، که

(۱). منظور نیبور دروازه قرآن است.

(۲). محل این دروازه در نقطه.A در شکل ۲۲ و هم‌چنین خود دروازه به‌صورت مستقلی در اثر

retsmA. cte eidnI niurB ed: ne eisreP rood eivoksoM revo nezieR ۴ I ۹ I, II ۷ I, mad -

نشان داده شده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۳

در نزدیکی این کاروانسرا قرار داشته است، کوچکترین نشانه‌ای برجای نمانده است. در این راه خرابه خانه‌ای را نشانم دادند، که در کنارش درختی قرار دارد و از این نظر جالب است، که سابق براین، وقتی شاه حکومت حاکم شیراز را مورد تأیید قرار می‌داد، حاکم زیر این درخت خلعتش را می‌پوشید و ضمن تشریفاتی، سواره به شهر می‌رفت.

ده زرقان به‌صورت هلال ماه، در کنار کوه بلندی قرار دارد و طرف پایین ده دیوار ضعیفی به ارتفاع هفت پا دارد. از بدشانسی این ده چند سال پیش دو خان در نزدیکی ده باهم جنگیدند و نتیجه جنگ این شد، که خان پیروز همه ساکنین ده را به زندان انداخت و خانه‌هایشان را ویران کرد. از این‌روی حالا- فقط قسمت کوچکی از این ده، در دامنه کوه، مسکون است. دیوار خانه‌های این ده، مثل دیوارهای همه دههای دیگری، که در ایران دیده‌ام، یا از خاک است و یا از خشت. اما سقف‌ها شیب‌دار و از نی ساخته شده‌اند. چون هنوز ماه رمضان بود و در این ماه مسلمانها در طول روز چیزی نمی‌خورند، راهنمای من شب‌هنگام از خودش پذیرایی بیشتری کرد. او بین غروب و طلوع خورشید، سه وعده حسابی غذا خورد. شام من مرغی بود با استخوانی کاملا سیاه. نمی- دانم، آیا این مرغ مرغ مخصوصی است و یا از غذای مخصوصی، که می‌خورد سیاه می‌شود. اما از این مرغ در ایران زیاد به چشم می‌خورد و ایرانیها این مرغ را به مرغهایی، که سفید استخوان هستند، ترجیح می‌دهند.

روز سیزدهم مارس ۱۷۶۵، پس از دو ساعت راه به رودخانه بندامیر رسیدیم. این رود همان رودی است، که یونانیهای قدیم آن را ارس «۱» می-

---

(۱). می‌دانیم، که رودخانه ارس در شمال غربی ایران، در مرز ایران و شوروی است. ظاهرا نیبور رود کر را با رود ارس اشتباه کرده است. بندامیر، که ۱۰۶ متر طول دارد در سده چهارم هجری قمری به فرمان عضد الدوله دیلمی، در هشتاد کیلومتری شیراز، جلو رود کر ساخته شده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۴

خواندند. حالا در این راه حتی یک ده هم وجود ندارد. رودی که از آن نام بردیم خیلی پرآب است و پل آجری، که روی آن قرار دارد، سیصد پا طول دارد. از شیراز تا این پل در راه اصفهان بودیم. در این‌جا راه اصفهان را ترک کردیم و با جهتی متمایل به شرق، مستقیما به‌طرف خرابه‌های تخت‌جمشید رفتیم. بااین‌که می‌دانستم، که تخت‌جمشید دهکده نزدیکی نبود، که بتوانم در آن‌جا اتراق بکنم، با اطلاعاتی که درباره این خرابه‌ها شنیده و خوانده بودم، تصوراتی داشتم، که نمی‌توانستم، تا پیدا کردن منزلی، از رفتن به آن‌جا صرف‌نظر بکنم.

طرف غروب راهنمایم مرا به مرودشت، که ده بدی بود و در یک ساعتی جنوب خرابه‌ها قرار داشت، رسانید. او در این‌جا مرا به کلانتر ده معرفی کرد و کلانتر با صمیمیت از من استقبال کرد و در خانه کوچکی اتاقی در اختیارم گذاشت.

در این ده این اتاق برای استراحت مسافرها در نظر گرفته شده بود.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۵

شرح تخت‌جمشید

خرابه‌هایی که از تخت‌جمشید برجای مانده است، بیشتر از خرابه‌های ممفیس پایتخت باستانی مصر نیست. این هر دو شهر در کفه حاصلخیزی قرار داشتند. پس از ویرانی، مصالح ساختمانی خوبی، که بدون زحمت قابل حمل و نقل بودند، به پایتخت‌های جدید آورده شد. بازمانده ویرانه‌ها به مرور، از گرد و خاکی که باد می‌آورد پوشانده شدند و بالاخره شهرهای معروف باستانی به مزارع کشت و زرع مبدل شدند. خرابه‌های باشکوه تخت‌جمشید، که امروز هم ما را به شگفتی وامی‌دارند، شاید بازمانده یک معبد و یا یک کاخ سلطنتی باشند. برجای ماندن این خرابه‌ها فقط به خاطر فراوانی و بزرگی سنگها نیست، بلکه بلندی محل ساختمان هم به برجای ماندن ویرانه‌ها کمک کرده است. بیشتر خاکی که باد به این‌جا می‌آورد، به کفه‌ای که در پایین خرابه‌ها قرار دارد، رانده می‌شود. ازاین‌روی هنوز در بیشتر جاها، صخره‌های برهنه و یا کف‌پوشیده از قطعات مرمر ساختمانها به چشم می‌خورد. مانند اهرام بزرگ نزدیک قاهره، که آنها هم روی بلندی ساخته شده‌اند، هنوز سنگهای بزرگی، که برای ساختمان تراشیده‌اند، به چشم می‌خورند.

ایرانیها این خرابه‌های باستانی را تخت‌جمشید می‌نامند «۱» و عقیده دارند،

---

(۱). خود نیبور همه‌جا پرسپولیس می‌نویسد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۶

که یکی از شاهان باستانیشان این‌جا را ساخته است. معمولا این اثر باستانی چهل مناره نامیده می‌شود. اسم اخیر شاید به این خاطر است، که مسلمانها با ورود خود به ایران هنوز با چهل ستون ایستاده در این‌جا روبه‌رو شده‌اند «۱». امروز ۱۹ ستون در گوشه جنوب غربی قرار دارد. بعد، تقریبا در ۱۱ کیلومتری این‌جا، در استخر، دو ستون قائم دیگر به چشم می‌خورد، که بعدا درباره این دو ستون خواهم نوشت. فاصله شیراز تا چهل مناره، هفت میل آلمانی است. بنابه بررسی من شیراز در ۲۹ درجه و ۳۶ دقیقه و چهل ثانیه عرض جغرافیایی قرار دارد.

بنابراین چون چهل مناره کمی شرقی‌تر است، میتوان گفت که چهل مناره درست در ۳۰ درجه عرض جغرافیایی قرار دارد.

بعضی از سیاحان گفته‌اند، که چهل مناره یک معبد است و بعضی دیگر گفته‌اند، که این کاخ یک امپراطوری جهانی بوده است. به عقیده من همه این خرابه‌ها معبد بوده است. چون مثل معابد بزرگ مصری، که احتمالا هم‌زمان با تخت‌جمشید ساخته شده‌اند «۲» و جلوی آنها انسانهای شیرتن بزرگی دیده می- شود، در این‌جا در سردر ساختمان حیوانهای افسانه‌ای دیگری، که به‌طور شگفت‌انگیزی بزرگ هستند، دیده می‌شود. پیکر کنده‌ای که در پیشتاک گورها،

---

(۱). می‌دانیم، تا پیش از خوانده شدن سنگنبشته‌های فارسی باستان و به دنبال آن، ایلامی و بابلی، هنوز تاریخ پیش از اسلام- باوجود آثار مورخین یونانی- به‌خوبی برای کسی روشن نبود. و می‌بینیم، که برای نیبور که شخص غیرمطلعی نبود، هنوز روشن نیست، که مسلمانها به ایران نیامده‌اند، بلکه ایرانیها مسلمان شده‌اند. از این پس در شرح تخت‌جمشید مکرر به نکته‌هایی برخواهیم خورد، که حاکی از روشن نبودن بسیاری از مطالب تاریخی در سال ۱۷۶۵- سال مسافرت نیبور به ایران- خواهد بود.

(۲). می‌دانیم، که ساختمان تخت‌جمشید در زمان داریوش اول شروع شده است و داریوش از سال ۵۲۱ تا ۴۸۶ پیش از میلاد

حکومت کرده است. و می‌دانیم، اولین هرم بزرگ مصر در سال ۱۵۵۰ پیش از میلاد ساخته شده است. بنابراین تخت‌جمشید اقلا هزار سال پس از معابد بزرگ مصری ساخته شده‌اند.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۷

جلوی محراب، قرار دارد و هم‌چنین پیکرکنده‌هایی که در شکلC / دوازده قرار دارند و در جاهای زیادی از این خرابه‌ها به چشم می‌خورند، بی‌شک افراد روحانی هستند «۱».

شخصی که با لباسC / دوازده روی یک صندلی نشسته است (شکل شانزده و هفده)، بایستی شخصیتی غیرروحانی باشد. شاید او رهبر روحانی ایرانیها و هم‌چنین یک فرمانروا بوده است «۲». به این ترتیب امکان دارد، این معبد، که کم‌کم محل سکونت خلیفه‌ها شده است (اگر بتوان رهبران مذهبی ایرانیهای باستان را خلیفه نامید)، بالاخره با مذهب جدید، مقر حکومت یک شاه گردیده است.

دست کم این کاخ می‌تواند، همان کاخی باشد، که به دست اسکندر جسورانه سوزانده شده است. برای این‌که خواننده بتواند تصوری از بازمانده‌های این کاخ یا ویرانه داشته باشد، در شکل پنج نقشه کاخ را رسم کرده‌ام. روی این نقشه محل همه قسمت‌های اصل کاخ به دقت نشان داده شده است. در نظر گرفتن بعد در طرح این نقشه خیلی مهم نبود. چون شارون آن را از دو طرف و دو بروین «۳» حتی از چهار طرف نشان داده است. اما چون من از محلP / پنج، تصویر بعد- داری رسم کرده‌ام و حتما همه خوانندگان دسترسی به دو اثری، که نام بردم ندارند، این تصویر را، به نام شکل شش، در این کتاب می‌آورم. در نقشه عمومی و در شکل شش نشان داده نشده است، که این خرابه‌ها در دامنه کوه بزرگی قرار دارند. چون محل این ساختمان‌ها در جای بندی، در دامنه کوه بوده است،

---

(۱). در شکلC / دوازده، پیکرکنده متعلق به پادشاه و دو نفر از ملازمان است (تخت‌جمشید، لوحه ۷۵).

(۲). شکل شانزده، منظره باردادن پادشاه (داریوش) و منظره نگهبانان بر درگاه است (تخت‌جمشید، لوحه ۹۶ و ۹۷) و شکل هفده تالار تختگاه، سنگ‌نگاره تخت بر جرز غربی درگاه شرقی، در دیوار جنوبی است (تخت‌جمشید، لوحه ۱۰۶).

(۳)..de Bruin

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۸

سه قسمت دیگر وسیله دیوار بلندی حفاظت شده است و در جاهایی که صخره بیشتر از محل ساختمان ادامه دارد، معمار ساختمان صخره را به‌طور عمودی تراشیده است. در گوشه شمال غربی، هنوز صخره کوچکی در دیوار قرار دارد، اما در این‌جا سنگهای نیمه‌تراشیده‌ای به چشم می‌خورد، که برای ساختمان در نظر گرفته شده بوده‌اند. از این‌جا پی می‌بریم، که این صخره بیرون از دیوار هم بایستی تراشیده می‌شده است و ساختمان به هنگام ویرانی هنوز تمام نشده بوده است.

دلایل زیادی در دست است، که تمام این ساختمانها در یک نوبت ساخته نشده است. در سمت جنوبی و در نزدیکی کوه، کاملا روشن است، که دیوار جابه‌جا شده است: شاید می‌خواسته‌اند، در این محل ساختمان را بزرگتر بکنند. احتمالا شاید به همین دلیل است، که در نقشه کلی گوشه‌های زیادی یافت می‌شود، که با هیئت بسیار عالی تأسیسات هم‌آهنگی ندارد.

همه دیوارها و قسمت‌های دیگر از مرمر تیره‌رنگ و خیلی سخت ساخته شده است، این مرمر صیقل خوبی برمی‌دارد و پس از صیقل سیاهتر به نظر می‌آید.

تمام کوه رحمت از این سنگ است. بنابراین به سود سازندگان این بنا بوده است، که همه سنگها، در محل، در دسترس بوده

است. معماران ایرانی برای دیوارها و برای سایر ساختمانهای میان دیوار از آهک استفاده نکرده‌اند. البته هنوز جایی که سنگها به وسیله چفت به هم بسته شده‌اند، به چشم می‌خورد. اما مدتهاست، که این چفت‌های آهنین زنگ زده‌اند و نابود شده‌اند. با این وصف، امروز هم سنگها طوری دقیق کنار و روی هم قرار گرفته‌اند، که در خیلی جاها درز بین دو قطعه سنگ به زحمت دیده می‌شود و در بعضی جاها لبه یک چاقو را به زحمت می‌توان داخل درز میان دو سنگ کرد. خلاصه این‌که در تمام اروپا دیواری نمی‌توان یافت، که در آن از مرمر بهتری استفاده شده باشد و با این همه

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۷۹

استادی ساخته شده باشد.

سطح تپه، که در آن خرابه ساختمانهای زیادی قرار دارد، افقی نیست و ازاین‌روی، دیوار بیرونی، بلندی یکنواختی ندارد. من بلندی این دیوار را در جاهای مختلفی اندازه گرفته‌ام و این اندازه‌ها را در نقشه ساختمان نشان داده‌ام: دیوار در سمت جنوبی ۲ / ۱ ۱۴ تا ۴ / ۳ ۱۸ پا بلندی دارد، در سمت غربی ۳۲ تا ۴۱ پا و در سمت شمالی ۱۶ تا ۲۷ پا.۵ / I در بالاترین نقطه قرار دارد (به‌طوری‌که بعدا اشاره خواهد، ۵۰ پا بلندتر از افق کلی) و ظاهرا این قسمت قدیمی‌ترین قسمت این مجتمع است.۵ / H چندپا پائین‌تر است، اما فضای این دو ساختمان گودتر بوده است و این موضوع را می‌توان از پیکرکنده‌هایی، که در این‌جا، روی دیوارها قرار دارند و قسمتی از آنها زیر خاک مانده است، دریافت. تالار ستونهایE وD وC و۵ / B پائین‌تر از ساختمان۵ / G است و بلندتر از فضاهای۵ / EA و۵ / a، که درست جلوی پلکان اصلی قرار دارد.

ساختمان کوچک۵ / K از همه ساختمانهای دیگر پست‌تر است و ازاین‌روی نسبت به ساختمان‌های دیگر قسمت بیشتری از این ساختمان در زیر خاک مانده است.

در عوض در تالارهای ستون‌دارI و۵ / H و در جاهایی ازE وD وC و۵ / B، حتی گرد و خاک روی زمین دیده نمی‌شود. در ساختمانهایI و۵ / H به روشنی دیده می‌شود، که بالای صخره تراشیده شده است. کف این تالارها از صخره‌ای مرمری است و به این‌ترتیب زیباترین و پردوام‌ترین کف ساختمانی، که انسان می‌تواند، تصورش را داشته باشد، به‌وجود آمده است. تمام سمت جنوبی۵ / R با ساختمان۵ / K هم‌ارتفاع است.

دیوار خارجی، دیگر دیوار حفاظتی ندارد. این دیوار حفاظتی و سنگهایش، همراه قطعات دیگری از این خرابه‌های باشکوه به استخر و شیراز و حتما جاهای دیگر برده شده است. دیوار، در قسمت‌های جنوبی و شمالی، طوری صدمه

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۰

دیده است، که در بعضی جاها، که در نقشه نشان داده شده است، با کمی زحمت می‌توان از دیوار بالا رفت. اما در حقیقت یک پلکان مضاعف به این خرابه‌ها منتهی می‌شود. این پلکان حتما زیباترین و پردوام‌ترین پله‌ای است که تاکنون ساخته شده است. هرکدام از پلکان‌های طرفین یک پله پاگرد دارد. پلکان سمت چپ، در مرحله اول ۵۷ پله و پس از پاگرد، در مرحله دوم، ۴۷ پله دارد «۱». ارتفاع عمودی پلکان از ۳۳ پا است. یعنی ارتفاع هرپله به زحمت چهار اینچ است. همه پلکان از سخت‌ترین مرمرها، که در این‌جا به فراوانی یافت می‌شود- اما به خاطر فراوانی از زیبائیش کاسته نمی‌شود- ساخته شده است. سنگ‌های این پله‌ها طوری بزرگند، که هرکدام از آنها، در درازا بیشتر از نیمی از پله و در بلندی بیشتر از چند پله است و تمام پلکان طوری ساخته شده است، که امروز پس از چند هزار سالی، که از ویران شدن کاخ می‌گذرد، هنوز می‌توان با اسب از پلکان بالا رفت. کاملا در بالای پله، در سه‌جا سوراخهایی در سنگهای بزرگ به چشم می‌خورد، که ظاهرا جای پاشنه است. به این ترتیب شاید تمام کاخ با سه در بسته می‌شده است «۲» و اگر این‌طور باشد لازم می‌آید، که دیوارهای کنار پلکان

[جان‌پناه‌ها] خیلی بلندتر از این بوده باشند، که امروز هستند.

---

(۱). منظور پلکـان صـفه است، عرض و انـدازه این پلکـان طوری است، که یک گروه اسب‌سوار به‌راحتی می‌تواننـد از آن بالا بروند. این پلکان که به صورت دو جانبه ساخته شده است «در قسـمت عقب‌رفتگی بزرگ دیوار صـفه احداث گشـته است. از کف پـایین پلکـان، که به انـدازه یک پله بالاتر از سـطح جلگه است، دو رشـته پلکان هرکـدام مشـتمل بر شـصت و سه پله. به پـاگرد وسط بالا می‌رود (هرپله تقریبا به پهنای ۶/ ۹۰ متر و بلندی ۱۰ سانتیمتر و عمق ۳۸ سـانتیمتر است). در این محل پلکان در جهت مخـالف ادامه می‌یابـد و به وسـیله چهـل و هشت پله دیگر به محوطه بالای آن، که ۱۱ /۷۱ متر نسبت به پایین پلکان بلندتر است، می‌رسد.» (تخت جمشید، ص ۶۴).

(۲). اریش اشـمیت در تخت‌جمشـید، ص ۶۴ دربـاره این سوراخهـا می‌نویسـد: «وجود سه حفره گرد در محوطه بالـای پلکان، نزدیک آخرین پله شمالی و جنوبی و نزدیک به کناره شرقی-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۱

درست جلو پلکانA / پنج، دو دیوار دیگر از سنگهای بسیار بزرگ قرار دارند «۱». این ساختمان بـدون شک راهروی بزرگ است، امـا از داخـل فقط ۱۳ پـا عرض دارد و بنـابراین برای یـک‌چنیـن اثر بزرگی خیلی تنـگ اسـت. پس ایـن راهرو برای این ساخته نشده بوده است، که با اسب یا ارابه از آن بگذرند. کف این قسـمت با مرمرهای بسـیار بزرگ صـیقل‌یافته‌ای فرش شده است و به این ترتیب فقـط برای پیـاده‌هـا در نظر گرفته شـده است. دیوارها تقریبا ۳۰ پا ارتفاع دارنـد و بدون پنجره هسـتند. در هرکـدام از این دیوارها، در ارتفاع چهار پا و هشت اینچی، پیکرکندهA / هفت قرار دارد «۲». برای این‌که اندازه این پیکرکنده روشن بشود، کافی است، که بدانیم، فاصله بین پای جلو تا پای عقب ۱۸ پا است.

تمام بدن این حیوان بزرگ به‌طور برجسته تراشیده شده است، اما سر و پاهای جلو حیوان از دیوار فاصله گرفته و به‌طور کامل نشـان داده شـده است. سـر هردو حیوان در این دو دیوار از بین رفته است. احتمالا در نتیجه خشونت. در عین حال از پنجه‌های باز و هیئت کلی آنها برمی‌آید، که حیوانی یک شاخ و خیالی هستند، که در این خرابه‌ها به فراوانی به چشم می‌خورند «۳». در سمت شرقی این محل در

- محوطه مورد ذکر موجب شـگفتی می‌باشـد. ممکن است، که این حفره‌هـا محـل محور نوعی مـانع بوده باشـد، که زمـانی به پایه‌های سنگی متصل بوده و اکنون از میان رفته است. اگر تصور رود، که در این محل سنگهایی برای بازرسی و تنظیم عبور و مرور به صـفه نصب شده بوده است، لازم می‌آید، به‌جای حفره‌های گود، حفره‌های مستطیل‌شکل وجود داشته باشد. در این‌جا اشـاره به نظریه دیودوروس نیز مورد دارد، که از نرده‌هـای فلزی، در نزدیکی دروازه بحث کرده است. لکن نرده فلزی مسـتلزم وجود حفره‌های عمیق‌تر و باریک‌تر و متعددی می‌باشد.»

(۱). منظور دروازه خشایارشا است (تخت‌جمشید، لوحه۰۱ / A). سفرنامه کارستن نیبور ۸۱ شرح تخت‌جمشید

(۲). منظور گاوهای نگهبان دو طرف دروازه خشایارشا است (تخت جمشید، لوحه۰۱ / A).

(۳). به‌طوری‌که در شکل ۲۷ تخت‌جمشید، می‌بینیم، این حیوانات گاوهای نگهبان هستند، که نه یک شاخند و نه خیالی.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۲ EA

/ پنـج، دو دیوار دیگر از این نوع به چشم می‌خورد، امـا حیوان خیالی این دیوارها به شـکلB / هفت است «۱». این حیوان هم

چهار پا و هفت اینچ از سطح زمین بلندی دارد و فاصله پاهای جلو از پاهای عقب ۱۷ پا و شش اینچ است، سر این انسان گاوتن «۲» ایرانی را هم می‌خواسته‌اند بشکنند، اما، جز دماغ حیوان، جای دیگری آسیب ندیده است. این شکستگی درB / هفت ترمیم شده است. بالای هرکدام از چهار حیوان یادشده، در ارتفاعی بلند، سه سنگنبشته وجود دارد، که همه حروفش از خطوط مستقیمی تشکیل شده است «۳». از سیاحتنامه‌های دیگر، این موضوع را می‌دانیم، که سر حیوانهای بزرگ دیوارهایA / پنج به طرف غرب و دیوارهایEA / پنج به طرف شرق است.

---

(۱). منظور نگهبانان به شکل انسان گاوتن، بر درگاه شرقی دروازه خشایارشا است (تخت‌جمشید، لوحه نه).

(۲). نیبور به جای گاوتن، می‌نویسد، شیرتن.

(۳). در جرزهای درگاه غربی و شرقی، روی چهارپایه عظیم، چهار نبشته به خط میخی، هرکدام به سه زبان ایلامی و فارسی و بابلی قرار دارد. این نبشته‌ها می‌رسانند، که خشایارشا ساختمان این دروازه را به‌وجود آورده و یا دست‌کم تکمیل کرده است. متن فارسی باستان در هر چهار قسمت در وسط قرار دارد، متن ایلامی در جانب جبهه خارجی و متن بابلی نزدیک به سمت داخلی. متن این سنگنبشته‌ها، که مشابه یکدیگرند، به این شرح است:

اهورمزدا خدای بزرگ [است] که این زمین را آفرید، آسمان را آفرید، مردم را آفرید، شادی را آفرید، هم او است، که خشایارشا را شاه کرد. شاهی از میان شاهان بسیار و فرمانروایی از میان فرمانروایان زیاد.

من خشایارشا، شاه بزرگ، شاه کشورهایی، که مردمان مختلف بسیار دارد. شاه این سرزمین دور و دراز، پسر داریوش شاه هخامنشی.

خشایارشا شاه بزرگ گوید: به یاری اهورمزدا، این دروازه همه کشورها را ساختم، بسیاری بناهای دیگر، که زیباست، در سراسر پارس من ساختم و پدرم ساخت. آن‌چه به دیده زیبا است، ما به یاری اهورمزدا ساختیم.

خشایارشا شاه گوید: اهورمزدا مرا حفظ بپاید و شاهی مرا نگاه دارد، آن‌چه من ساختم و پدرم ساخت، اهورمزدا بپاید.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۳

در این فرصت بایستی به دو سنگ عقیقc وa / هفت اشاره بکنم. یکی از این سنگها در بصره و دیگری در حلب به دستم رسید. شکی نیست که پیکرکندهb / هفت، شکل کوچک همان پیکرکندهB / هفت است. فقط کار سنگ‌تراش بدتر از کار پیکرتراش است. شکلd / هفت پنجه دارد و سر حیوان نشان می‌دهد، که حیوانی خیالی نیست. اما این سنگ، به خاطر نبشته‌ای که در حاشیه دارد، برای زبان‌شناسان جالب توجه است. ظاهرا این سنگها (c وa / هفت)، پس از ویران شدن کاخ به‌وجود آمده‌اند و از این‌روی می‌توان حدس زد، کسانی که زبان ایرانیان عهد باستان را می‌شناسند، می‌توانند به راحتی این نبشته‌ها را بخوانند. در هیچ‌کدام از سکه‌های ایران باستان، یا سکه‌های اشکانی، خطوط این‌قدر واضح نیستند. در این نبشته‌ها، خطوط خیلی گود کنده شده‌اند. از این‌روی من شکل مهرe / هفت را ضمیمه کرده‌ام.

بین دو راهرو بزرگEA وA / پنج، دو ستون قائم قرار دارد و از دو ستون دیگری، که افتاده‌اند، هنوز آثاری به چشم می‌خورد. در شکل پنج ستونهای موجود، با دو دایره نشان داده شده است و ستونهایی که افتاده‌اند و یا از بین رفته‌اند با یک دایره و هرجا که علامت آورده شده است، محل باقیمانده کانالهای آب‌رسانی است. دو ستون یادشده بالا، که هنوز پابرجا هستند، کمی بلندتر از دیوارهای راهروها هستند. شاید روزگاری همه اینها در زیر یک سقف بوده‌اند. در این‌جا، پایه دیوارهای ساختمانهایی کوچک و هم‌چنین سنگهای پراکنده دیگری به چشم می‌خورند. اما این‌ها جلب توجه مسافرها را نمی‌کنند، چون

با مقایسه با ستونها و دیوارهای قائم بسیار ناچیزند.

با فاصله کمی از این‌جا درa / پنج حوضی وجود دارد، که هفت پا طول و شش پا عرض دارد و در حالت فعلی، دو پا از زمین بلندتر است. تمام این

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۴

حوض از یک سنگ یک‌پارچه است «۱». شاید در این‌جا یک برآمدگی در صخره وجود داشته است و معمار آن را تراشیده است و به این ترتیب این حوض به‌وجود آمده است.

از این‌جا به طرف جنوب که می‌رویم به ردیف ستونهای باشکوهE وD وC وB / پنج برمی‌خوریم، که سطحشان هشت پا بلندتر از سطح قسمت‌هایی است، که قبلا شرح دادیم «۲». به تالاری که از این ستون‌ها تشکیل شده است، پلکانهایی منتهی می‌شوند، که در نقشه نشان داده شده‌اند. هرکدام از دو پلکانb / پنج ۳۰ پله دارند «۳». به این ترتیب ارتفاع هرپله بیشتر از سه اینچ نیست.

قسمتی از پیشتاک یا جان‌پناه این پلکان ریخته است. به‌هرحال در این پله‌ها، باقیمانده پیکرکنده‌هایی با نیزه و سپر دیده می‌شود. از این پیکرکنده‌ها در این

---

(۱). این حوض با بنای دروازه و سایر ابنیه تخت‌جمشید در یک امتداد و جهت قرار دارد قسمت غربی داخل این حوض ۲۰/ ۱ متر گودی دارد. گودترین نقطه این حوض، در قسمت شرقی ۴۶ سانتیمتر است و به شکل دو پله باریک، که به سکوی کوچکی منتهی می‌گردد، تراشیده شده است. کف زمین مجاور این حوض به‌طور یقین روشن نشده است، ولی گمان می‌رود، که محل متصل به این حوض، بلندتر از کف تالار دروازه بوده است. چون لبه بالای حوض به میزان ۹۴/ ۱ متر از کف تالار دروازه بالاتر است. احتمالا این حوض را با دست پر می‌کرده‌اند (تخت‌جمشید، ص ۶۹/ لوحه۲۱ / B).

(۲). منظور تالار آپادانا است، که بزرگترین و عالی‌ترین و باشکوه‌ترین بنای تخت‌جمشید است، که هرضلعش ۵/ ۶۰ متر طول دارد. ساختمان آپادانا به استناد دو لوح زر و دو لوح سیم، که به سه زبان فارسی باستان و ایلامی و بابلی نوشته شده‌اند، به فرمان داریوش شروع شد و در زمان پسر و جانشینش خشایارشا به پایان رسید. از سنگنبشته‌های کاخ آپادانا برمی‌آید، که ساختمان این بنا در حدود سی سال یا بیشتر طول کشیده است (تخت‌جمشید، ص ۳۹ و ۴۱ و ۷۰ به بعد/ لوحه‌های ۱۵ تا ۶۱).

(۳). منظور دو پلکان عظیم ایوان شمالی آپادانا است. تعداد پله‌های هرپلکان برخلاف گزارش نیبور ۳۱ پله است. احتمالا در زمان نیبور یکی از پله‌ها در زیر خاک بوده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۵

خرابه‌ها فراوان است. هم‌چنین درخت سرو و حیوان یک شاخ «۱» خیالی، که مورد حمله یک شیر قرار گرفته است، به چشم می‌خورد.

دیوار جلو ستونهایB / پنج پر است از پیکرکنده‌های انسانی و ازاین‌روی برای محققین تاریخ باستان دارای اهمیت زیادی است. این دیوار هم مثل پلکان، هشت پا ارتفاع دارد، اما قبلا بلندتر بوده است و دست‌کم یک جان‌پناه داشته است، که تا کف ایوان از بین رفته است. این موضوع از بالاترین ردیف پیکرکنده‌ها، که فقط پایین‌تنه آنها باقی مانده است، پیدا است «۲».

در هر طرف پلکان، درC وD / پنج، هنوز دو ردیف دیگر از این پیکرکنده‌ها- هرکدام به ارتفاع ۵/ ۲ پا- پابرجا است. پیکرکنده‌های سمت شرقی پلکان درC / هشت نشان داده شده است. منتها در هر ردیف از رسم ۲۷ پیکر، که در بدنه پله قرار

دارند، صـرف‌نظر کرده‌ام؛ چون همه آنها همان لباس بلندی پوشـیده‌اند، که نفر اولی پوشـیده است و همه آنها همان نیزه‌ای را در دسـت دارنـد، که نفر اولی دارد «۳». (A/ هشت) ردیف زیرین کاملاـ در زیر خـاک مانـده بود، که گفتم، خـاک را کنـار بزنند، تا بتوانم شکل پیکره‌ها را نقاشی بکنم.

لابد به خاطر پنهان بودن پیکرکنده‌ها بوده است، که نه شاردن و نه دوبروین، هیچ‌کدام، این پیکرکنده‌ها را رسم نکرده‌اند.

---

(۱). منظور گاو یک شاخ است، که مورد حمله یک شـیر قرار گرفته است. پروفسور هرتسفلد عقیده دارد، که این نقش دارای اهمیت نجومی است

(tneicna eht ni narI OI ۵۲. P, ۱۴۹ I, kroy weN dna nodnoL, tsaE)

. اریش ف. اشـمیت در تخت‌جمشـید، ص ۸۲ می‌نویسـد: «از آن‌جـا که شـیر و گاو جزو بروج دوازده‌گانه می‌باشـد، ظاهرا در ساختمان کاخ آپادانا با جشن نوروز سال ایرانی، که با روز اول بهار مطابق است ارتباط دارد.»

(۲). نگاه کنید به تخت‌جمشید، لوحه ۵۳ و۴۵ / A، آپادانا، نمای مرکزی راه‌پله شرقی.

(۳). نگاه کنید به تخت‌جمشید لوحه ۵۷ و ۵۸.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۶

جـالب است، که بین این پیکرهـا فرق چنـدانی وجود نـدارد و فقـط دو نوع لبـاس مختلف به چشم می‌خورد، که با شـرحی که هرودوت و کوریتوس و گزنفون از لبـاس ایرانیـان می‌دهـد، مطـابقت می کنـد «۱». بعضـی‌ها کلاه بلنـدی بر سـر دارند و لباس گشادی پوشـیده‌انـد، که تا روی پایشان آویزان است و آستین گشادی دارد «۲». لباس پیکره‌هایی که نیزه بر دست دارنـد (A/ هشت) هم مانند لباس پیکره‌هایی است، که کلاه بلند بر سـر دارند، با این تفاوت که این دسته اخیر دور سرشان نواری بسته‌اند «۳». بقیه کلاه کوچک گردی به شـکل کلاه نمـدی بر سـر دارنـد، که در پشت سـر چیزی شبیه نوار از آن آویزان است. لباس این گروه تا زانو است و آستین تنگی دارد «۴».

بعضـی دیگر از کسانی که کلاه نمـدی بر سـر دارند، قبایی با آستین‌های تنگ دارند، که شبیه قبای امروز ایرانیان است و روی دوش انداخته شده است. هردو گروه، [پارسی‌ها و مادی‌ها] ریش دارند و موی سرشان زیاد و مجعد است و حتی اگر خودشان مو ندارنـد، کلاه‌گیس بر سر گذاشـته‌انـد. هردو طوق و دسـتبند دارنـد. هیچ‌کدام گوشواره ندارند. هردو کمربند دارند. هردو کمان «۵» دارند، البته نه همیشه. و چیز گردی در دست دارند، که شاید نوعی اسلحه است «۶».

---

(۱). نگاه کنید به تخت‌جمشید، لوحه ۵۹، بزرگان پارسی و مادی، در جناح شرقی راه‌پله شمالی.

(۲). منظور پارسی‌ها است، تخت‌جمشید، لوحه ۵۸.

(۳). منظور نگهبانان شوشی است، تخت‌جمشید، لوحه ۵۸.

(۴). منظور مادی‌ها است، تخت‌جمشید، لوحه ۵۹.

(۵). ظاهرا نیبور جلد کمان را با کمان اشتباه کرده است.

(۶). در پیکرکنده‌های مورد بحث، اغلب بزرگان گلی شبیه گل نیلوفر آبی در یک دست دارند.

اریش ف. اشـمیت در تخت‌جمشـید، ص ۸۳ می‌نویسـد: «برای بررسـی انـواع مختلـف گـل نیلوفر آبی و غنچه‌هـای دیگر گل سوسن، که در صـنایع باسـتانی خاورمیـانه دیـده می‌شود، به کتـاب بانو دکتر کانتورrotnaK ، که بزودی چاپ خواهـد شـد،

مراجعه شود.»

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۷

دشنه آنها مختلف است. دشنه آنهایی که لباس بلند دارند، زیر کمر، روی شکم قرار دارد و آنهایی که لباس کوتاه دارند، دشنه خود را روی کمر، از پشتشان آویزان کرده‌اند و آن را به رانشان بسته‌اند. کفشهای آنها هم در جزئیات متفاوت است.

تشخیص این‌که منظور از این پیکره‌ها چیست، مشکل است. چون آنها مسلح هستند، می‌توان حدس زد که این پیکره‌ها گارد نگهبان «۱» را نشان می‌دهند.

آنها بدون شک افراد متشخصی هستند، که در خدمت حکمران این‌جا بوده‌اند.

حالا- این حکمران می‌تواند دینی باشد یا دنیایی. چون از این حکمرانان در همه‌جا به چشم می‌خورد و در این‌جا ظاهرا با همدیگر روابط دوستانه‌ای دارند «۲».

آنهایی که لباس بلند و گشاد دارند، احتمالا متشخص‌تر بوده‌اند، چون لباسشان مثل لباس بزرگان است و در پیکرکنده‌های بعدی همیشه در جلو حرکت می- کنند «۳». آنها در درهای ورودی هم نگهبانی را به‌عهده دارند و نیزه به دست در کنار در ایستاده‌اند. در انتهای ردیف این پیکرکنده‌ها محلی برای نقر یک سنگنبشته وجود دارد، اما چیزی نوشته نشده است. درa / پنج هم حمله شیر

---

(۱). این پیکرکنده‌ها در دو صف سی و دو نفری بزرگان و نجبای پارسی و مادی هستند، که به‌طور یک در میان قرار گرفته‌اند. در این‌جا هم پارسی‌ها مقدم بر مادی‌ها هستند، یعنی جلوی هرمادی یک پارسی قرار دارد.

(۲). جالب توجه است که اریش‌ف. اشمیت پس از تقریبا ۱۷۰ سال در تخت‌جمشید، ص ۸۳، می‌نویسد: «تغییر شایان توجه از وضع رسمی سایر نقوش، در این‌جا کیفیت ایستادن اغلب بزرگان و نجبا است، که بعضی به عقب برگشته و با نفر بعدی مشغول صحبت هستند.

بعضی دست یکدیگر را گرفته یا دست روی شانه نفر پهلوی خود گذاشته‌اند و همه این حالات حاکی از محیط دوستانه و رفاقت است.»

(۳). گمان نیبور درست است، چون پیکره‌هایی که لباس گشاد بر تن دارند، پارسی‌ها هستند و به‌طوری‌که قبلا اشاره شد، در همه آثار هخامنشیان پارسی‌ها برتر از مادی‌ها هستند و در برشمردن ملت‌های تابع شاهنشاهی، مادی‌ها پس از پارسی‌ها قرار دارند.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۸۸

به حیوان یک شاخ «۱» نشان داده شده است.

در ردیف بالا- که فقط نیم‌تنه پایین پیکره‌ها برجای مانده است، در پلکان اصلیb / پنج ۴۳ نفر با لباس بلند و نیزه به دست قرار دارند، بعد پنج نفر دیگر با لباسی دیگر و بعد سه اسب و بالاخره دو ارابه دو اسبه. این صحنه شباهت زیادی به صحنه‌ای دارد که در زیر شرح داده می‌شود. دیوارd / پنج در طرف دیگر پلکانb / پنج هم پوشیده از پیکرکنده است. در هیچ‌جای دیگر این ویرانه‌ها، مثل این‌جا، اعتقادات خرافاتی مسلمانها دست به کار نشده است «۲» و این قسمت اتفاقا قسمتی است که در آن اختلاف زیادی بین لباسها وجود ندارد. سر بیشتر این پیکرکنده‌ها از بین رفته است. اما آنها بایستی برای از بین بردن سر این پیکره‌ها خیلی زحمت کشیده بوده باشند. چون هنوز آن‌قدر سر سالم برجای مانده است، که بتوان از سرهای مختلف،

شکل کلاه آنها را تشخیص داد. من کوشیده‌ام این پیکرکنده‌های ناقص را در شکل‌های نه و ده نشان بدهم. شکی نیست که این قسمت جریان جشن بزرگی را نشان می‌دهد. تصمیم در این‌باره را، که آیا این پیکره‌ها نمایندگان ملت‌های مختلفی هستند، که برای شاه خود خراج یا هدیه می‌آورند و یا ملت‌ها و اقوام مختلفی، که برای معبدی قربانی و هدیه می‌آورند.

به دیگران وامی‌گذارم «۳».

برای این‌که تصوری از این پیکرکنده‌ها داشته باشیم، سه قسمت دو ردیفی

---

(۱). منظور گاو است.

(۲). هیچ نوع دلیلی در دست نیست، که مسلمانها- چون مخالف شبیه‌سازی هستند- به این پیکرکنده‌ها آسیب رسانیده باشند.

(۳). به احتمال قوی پیکرکنده‌های مورد بحث جشن نوروز ایرانیان را نشان می‌دهد. این پیکرکنده‌ها ۲۳ هیئت نمایندگی نقاط مختلف کشور شاهنشاهی و صفوف نگهبانان و بزرگان و ملازمان و هم‌چنین ارابه‌ها و اسبها را نشان می‌دهد. هرکدام از هیئت‌های نمایندگی هدایایی همراه دارند.

شکل‌های نه و ده را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این پیکرکنده‌ها که هرکدام ۵/ ۲ پا بلندی دارند، پشت سر هم قرار گرفته‌اند. در هرردیف شش قسمت وجود دارد و فصل مشترك قسمت‌های مختلف با درخت سروی مشخص شده است.

پیکرکنده‌های قسمت اول در ردیف پایین لباس بلندی به تن دارند. هرکدام از این پیکرکنده‌ها تیردانی در پشت و کمانی روی بازوی چپ و نیزه‌ای به‌طور عمودی در دست دارد «۱». بنابراین آنها مسلح هستند و ظاهرا افراد گارد نگهبان.

در این‌جا- مانند طرف دیگر پلکان- روی جان‌پناه، در کنار هرپله یکی از این پیکرکنده‌ها وجود دارد، که تعداد آنها تا بالای پلکان ۲۸ تا ۳۰ پیکرکنده میشود.

من در [ردیف دوم]a / نه فقط ۶ پیکرکنده را نقاشی کرده‌ام؛ بقیه را خود خواننده می‌تواند مجسم بکند. شادرن همه آنها را نقاشی کرده است. اولین نفر هریك از قسمت‌های دیگر، یکی از دو افسری است، که در شکل هشت نشان داده شده‌اند. از این به بعد، برای سهولت کار، افسری را که لباس بلند به تن دارد، افسر اول «۲» و افسری را، که لباس کوتاه پوشیده است، افسر دوم «۳» خواهیم خواند.

در قسمت دوم [شکل نه، سمت راست ردیف دوم] افسر اول [حاجب پارسی] ظاهرا شش نفر را برای باریابی هدایت می‌کند. این افسر در یک دست دبوسی دارد مانند دبوسی که رئیس تشریفات بگلربگ شیراز داشت و با دست دیگر دست یکی از شش نفری را که هدایت می‌کند گرفته است، که شاید نماینده قوم یا قبیله و یا ملتی است. دو نفر بعدی ظرفهایی در دست دارند و نفر سوم حلقه بیضی شکلی را، که دو سرش مثل سر مار است به دست گرفته است و پشت سر

---

(۱). منظور نگهبانان پارسی است. تخت‌جمشید، لوحه ۵۷.

(۲). منظور حاجب پارسی است.

(۳). منظور حاجب مادی است.

آنها ارابه‌ای با دو اسب کوچك قرار دارد. چرخ این ارابه آن‌قدر دقیق حجاری شده است، که همه میخهایش به خوبی پیدا

است. در عوض شکل خود ارابه طوری خام است، که گویی کار سنگ‌تراش تمام نشده است. زین و برگ اسبها شبیه زین و برگی است، که در قاهره، در یک آسیاب اسبی بر گرده گاوی که از چاهی آب می‌کشید، دیدم. بااین‌که اندازه همه اعضای پیکرکنده‌هایی که در این‌جا وجود دارد تقریبا تناسب خوبی با یکدیگر دارند، هیئت کلی قامت آنها خیلی کم انعطاف و خالی از حرکت است و هم‌چنین طبیعی نیست که مردی برای نگه داشتن اسب دستش را روی او گذاشته است. از شکل a / نه، طرح لباس این پیکرکنده‌ها به خوبی پیدا است. در این لباسها هیچ نوع چین‌خوردگی به چشم نمی‌خورد و ظاهرا از پارچه‌ای خشن دوخته شده‌اند. هرکدام از افراد این گروه چیزی را، که شبیه یک سنگ قیمتی است، با نخی ابریشمی از گوش خود آویخته است «۱».

در قسمت سوم [شکل نه، سمت چپ ردیف پایین] افسر دوم [حاجب

---

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) سوریه است. در جلو این هیئت حاجب پارسی قرار دارد و دست رئیس هیئت نمایندگی را، که ظاهرا بدون اسلحه است، گرفته است.

پنج نفر نماینده آشوری، که پشت سر رئیس خود ایستاده‌اند، لباس مشابهی به تن دارند.

نماینده‌ای که جلو اسبها قرار دارد و دو نفر مهتری که مأمور ارابه هستند، سربرهنه‌اند.

جبه هیچ‌کدام از آشوری‌ها طرح ندارد و چین شال‌گردنها نشان داده نشده است. برخلاف پلکان شرقی، که در شکل کلی فرقی با پلکان شمالی ندارد، مهتری که پشت گردن اسبها قرار دارد دستش را روی شانه نفر جلویی نگذاشته است. هدیه‌هایی که نمایندگان آشوری در دست دارند، مثل هدیه‌های پلکان شرقی، چندان شایان توجه نیستند. نماینده اول و دوم هرکدام دو ظرف زیبا در دست دارند و نماینده سوم در هر دستش حلقه‌ای دارد (یکی از این حلقه‌ها سالم مانده است)، که به‌جای جانور بالدار، دارای سر حیوان است. اسبها و ارابه این پلکان با تفاوتی بسیار جزئی، شبیه پلکان شرقی است. تخت‌جمشید، ص ۸۴، لوحه ۳۲.

مادی] پنج نفر را به بار می‌برد. در این‌جا این افسر دشنه ندارد و فقط جلیقه‌ای به تن کرده است و چون این لباس کوتاه چین ندارد، احتمالا- با شرحی که از لباس ایرانیان باستان داده شده است- از چرم است. ظاهرا لباس بقیه از پارچه خشنی درست شده است. چهار نفر این گروه چیزی مثل طناب به کمر بسته‌اند.

دو نفر دیگر لباس قباماننده به تن دارند. در شکل نه چندبار با این لباس روبه‌رو می‌شویم. ظاهرا چیزی که نفر آخر در دست دارد، جورابی از جنس خشن است «۱».

در قسمت چهارم [شکل نه، سمت راست ردیف پایین] دوباره افسر اول [حاجب پارسی] افسر راهنما است. مهمانها در این‌جا سربرهنه هستند و قسمت پایین موی سرشان مجعد است و محاسنی صاف دارند. پایین لباسها احتمالا از پوست گوسفند یا نمد درست شده است. افراد این قسمت، مثل افراد قسمت دوم، چکمه نپوشیده‌اند. از هدایایی که افراد این گروه در دست دارند، چیزی بیشتر از آن‌که خواننده از عکسها دستگیرش بشود، نمی‌توانم بگویم «۲».

---

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) کاپادوکیه؟ است. پس از حاجب مادی رئیس هیئت، که اسلحه ندارد، همان لباسی را به تن دارد، که چهار نفر همراهش. کاپادوکیه‌ای‌ها کلاه سه قپه، که دو طرفش به عقب برگشته است و در پشت سر

بسته است، بر سر دارند:

لباس این گروه قبای کمردار، شلوار و بند قوزک به سبک مادی است. شنلی که افراد هیئت نمایندگی به دوش دارند، با سنجاق به سر شانه بسته شده است و گوشه‌های پایینش منگوله دارد. هدیه‌ها عبارتند از: اسب با افسار، که زنگی از سینه‌اش آویخته است و نفر اول هیئت، پشت سر رئیس هیئت نمایندگی آن را هدایت می‌کند، جبه، قبا و شلوار. تخت‌جمشید، ص ۸۶، لوحه ۳۵.

(۲). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) یونان؟ (یونانیان آسیای صغیر) است. رئیس هیئت اسلحه ندارد. هفت نفر همراه رئیس هیئت لباس یکسانی به تن دارند، فقط، جبه آنها کوتاه‌تر از جبه رئیس هیئت است. این جبه که شاید پشمی است آستین کوتاه است و طرح چین‌داری دارد. همه اعضای هیئت شال‌گردن دارند. لباس هیئت نمایندگی یونان شباهت زیادی به لباس هیئت نمایندگی سوریه دارد (نگاه کنید به لوحه ۳۲). سر اعضای-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۲

در قسمت پنجم [شکل ده، سمت چپ ردیف دوم] افسر دوم [حاجب مادی] متشخص‌تر از همه است. کسانی که هدایت می‌شوند، فقط طنابی دور شکمشان و نوار باریکی دور سرشان بسته‌اند و موهای سرشان صاف و آویزان است. نفر آخری شتری همراه دارد، که زنگی از گردنش آویزان است «۱». حالا- هم- مخصوصا در کاروانها- شترها و الاغها و قاطرها یک چنین زنگی به- گردن دارند.

در قسمت ششم [شکل ده، سمت راست ردیف دوم] افسر اول [حاجب پارسی] شش مرد عامی را پشت سر دارد، که پنج نفرشان از کمر به بالا برهنه‌اند.

افراد این گروه فقط پارچه پهنی را از کمر به پایین به خودشان پیچیده‌اند و پارچه کلفت دیگری را به جای کمر دور شکمشان بسته‌اند. امروز هم لباس مردم طبقه سه کشورهای گرمسیر از این نوع است. نفر اول که شاید یک شیخ یا یک نماینده است، پارچه بزرگی را روی شانه‌اش انداخته است. ساق پای همه اینها برهنه

- هیئت برهنه است و کفش کوتاه نوک برگشته به پا دارند. هدیه‌ها عبارتند از: دو کاسه فلزی راه‌راه، یک جفت جام، دو قواره پارچه تاشده و دو جفت کره صاف (در پلکان شرقی:

دو جفت مخروط کروی، که از طبقات نازک موجدار تشکیل شده است). تخت‌جمشید، ص ۸۷، لوحه ۳۸. پروفسور هرتسفلد این نمایندگان را از اهالی لیدی می‌داند

(lIIVXXL. lP, I ۴۹ I, kroY weN. a nodnoL, tsaE tneicna eht ni narI)

در آرامگاههای سلطنتی، حامل یونانی تخت شاهنشاهی کاملا شبیه مردم لیدی است.

برای روشن شدن وضع یونانیان مختلف که در سنگنبشته‌های فارسی باستان به آنها اشاره شده است، نگاه کنید به: - zreH, ۶- ۴۰۳, II, ogacihC, seiduts nretsaE raeN fo lanruoJ: tneK,. f ۴۶, IIIV, nilreB, narI sua negnulieittiM ehcsigoloeahcrA: dlef .. ff ۷۰۳, II, ogacihC, seiduts nretsaE raeN fo lanruoJ: noremaC

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) بلخ؟ است. پشت سر حاجب، رئیس هیئت نمایندگی قرار دارد، که بدون اسلحه است و چهارتن همراه او لباس یکسانی به تن دارند.-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۳
است و به جای کفش یا چکمه نعلین پوشیده‌اند «۱».
در قسمت هفتم [شکل نه، سمت چپ ردیف اول] افسر اول [حاجب پارسی] رئیس هیئت را راهنمایی می‌کند. دو نفری که پشت سر رئیس هیئت قرار دارند، لباسهایی در دست دارند. نفر سوم چند جفت جوراب خشن حمل می- کند و نفر چهارم کاسه‌های کوچکی در دست دارد. سر این پیکرکنده‌ها چنان آسیب دیده است، که از کلاه داشتنشان مطمئن نیستم. در هرحال من آنها را با کلاه نقاشی کرده‌ام «۲». شاردن قسمت‌های مختلف را با هم‌دیگر نکشیده است.

- این لباس قبای کمرداری از نوع مادی و شلواری گشاد و موجدار است و کنار شلوارها چاک دارد. احتمال دارد، که لبه شلوارها در داخل کفش نوک برگشته و بنددار قرار داشته باشد. سربند این هیئت نواری است، که انتهای آن را در سمت راست سر می‌بستند.
گوشواره‌ها، مانند گوشواره‌های پارتیان، آویز بیضی شکلی است که از حلقه آویزان است.
هدیه‌ها عبارتند از: دو جفت کاسه بلند ساده و یک جفت جام حاشیه‌دار و شتر با زنگ.
تخت‌جمشید، ص ۸۷، لوحه ۴۱.
(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) هند؟ است. حاجب پارسی است و رئیس هیئت بدون اسلحه بوده و شانه و بازوی راستش برهنه است. لباس او، جامه‌ای است با گوشه‌های منگوله‌دار که بر شانه چپ افتاده است و ظاهرا دامنی را، که از کمر تا بالای مچ پا می‌رسد، پوشانیده است. سربندی در پشت سر بسته شده است. کفش او صندل بنددار است. بالاتنه هرپنج نفر همراه رئیس هیئت برهنه است. آنها دامنی دارند، که از کمر تا زانو است و شالی روی آن بسته‌اند و یا لبه بالای دامن را بر بدن پیچیده‌اند. هرپنج نفر دارای یک نوع سربند هستند و کفشی به پا ندارند. هدایا عبارتند از: دو جفت ظرف کوزه‌مانند که از طلا انباشته است و یا پر است از گرد طلا. این ظرف‌ها را در سبدهایی جای داده‌اند که به شکل یک ترازو با بندهایی از چوبی آویزانند و این چوب روی شانه عضو اول قرار دارد؛ دو سبد در دست عضو دوم، که در هرکدام از سبدها دو کوزه قرار دارد؛ یک الاغ که دو نفر هدایتش می‌کنند و بالاخره یک جفت تبرزین دوطرفه در دست نفر آخر.
تخت‌جمشید، ص ۸۸، لوحه ۴۴.
(۲). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) ارمنستان؟ است. این قسمت به شدت آسیب دیده است. حاجب پارسی است. رئیس هیئت بدون اسلحه است. لباس هیئت به سبک-
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۴
او ظاهرا هرردیف را روی یک کاغذ علیهده نقاشی کرده است و فراموش کرده است، قسمتی که من قسمت هفتم نامیده‌ام، کنار پلکان قرار دارد.
در قسمت هشتم [شکل نه، سمت راست ردیف اول] افسر دوم [حاجب مادی] شش نفر را هدایت می‌کند، که همه آنها پارچه بزرگی را- مثل بدویهای بعضی نقاط عربستان- دور بدنشان پیچیده‌اند. با این تفاوت که بدویهای عربستان توجهی به طرز تا کردن این پارچه ندارند. گاوی که همراه این گروه است، مثل همه حیوانهای چربی‌دار، در عربستان و هندوستان، توده‌ای از چربی در پشت دارد «۱».
در قسمت نهم [شکل نه، سمت چپ ردیف سوم] افسر اول [حاجب پارسی] چوپانها را هدایت می‌کند. لباس آنها تنگ و

آستین کوتاه است و کلاهشان مثل کلاه ساربانها و خرکچی‌ها است. ظاهرا یکی از آنها چند پوست دباغی شده در دست دارد. از گوسفندهایی که در این قسمت به چشم می‌خورد،

- لباسهای مادی‌ها است، که عبارت است از قبای کمردار و شلواری، که در قوزک پا بسته است. نقش کلاه رئیس هیئت نشان می‌دهد، که کلاه از نوع کلاه مدور مادیها بوده است.

انتهای نوک‌دار کلاه در پشت سر آخرین نفر هیئت نشان می‌دهد، که اعضای هیئت باشلیق بر سر داشته‌اند (در پلکان شرقی اعضای هیئت باشلیق سه قپه دارند، که طرفینش را از پشت بسته‌اند). لباس اعضای هیئت این نمایندگی با لباس هیئت مادی یکی است. هدیه‌ها عبارتند از: جبه و قبا و شلوار و دو ظرف تقریبا استوانه‌ای. این هدیه‌ها شبیه بعضی از هدیه‌هایی است، که مادی‌ها آورده‌اند ولی با هدیه‌های هیئت ارمنستان در پلکان شرقی فرق دارد. تخت‌جمشید، ص ۸۴، لوحه ۲۹.

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) بابل است. حاجب مادی است. رئیس هیئت، که احتمالا بدون اسلحه است، دست راستش را بلند کرده است. لباس او با پنج نفر همراهش یکسان است. جامه آستین کوتاه، شال‌گردن نیم‌دایره شکل با منگوله، که از روی شانه به سمت جلو انداخته شده است، کلاه مخروطی، که نوک درازش از پشت آویزان است و کفش ساده کوتاه. هدیه‌ها عبارتند از: دو جفت جام، پارچه‌ای که حاشیه توری و منگوله دارد و گاو کوهان‌دار. تخت‌جمشید، ص ۸۴، لوحه ۳۱.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۵

در مشرق زمین به فراوانی یافت می‌شود. پشم این گوسفندها مثل پشم گوسفندهای اروپا است. موی مجعد این گوسفندها و شیر خوب حجاری نشده است و به شکل پر درآمده است «۱».

در قسمت دهم [شکل نه، سمت راست ردیف سوم] افسر دوم [حاجب مادی راهنما است. لباس کسانی که پشت سر افسر قرار دارند، مثل لباسهای قسمت هفتم است و فقط کلاهشان شکل دیگری دارد و نفر اول جلد کمانش را از کمرش آویخته است «۲».

در قسمت یازدهم [شکل ده، سمت چپ ردیف اول] لباس کسانی که گاو

---

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) کیلیکیه؟ است. سر پیکرکنده‌های این قسمت به‌شدت آسیب دیده است. حاجب پارسی است. رئیس هیئت بدون اسلحه است و دست راستش را بلند کرده است و دست چپش در دست حاجب پارسی است. لباس رئیس هیئت و شش نفر همراهش متحد الشکل است و عبارت است از جبه بلند آستین کوتاه با شالی (شبیه سربند) در دور کمر. لبه شال بین کمر و جبه گذاشته شده است. سربندی راه‌راه که یک سر آن از پشت گوش راست بیرون آمده است. کفشها عبارتند از نیم‌چکمه برگه‌دار، با چهاربند و حلقه پروانه‌شکل، که در کفش پای جلو پیدا است. هدیه‌ها عبارتند از:

دو جفت کاسه و دو پوست حیوان، شال‌گردن یا چیزی شبیه آن، که گوشه‌های آن منگوله‌دار است و دو رأس قوچ. تخت جمشید، ص ۸۶، لوحه ۳۴.

(۲). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) سکاهای تیز خود است. حاجب مادی است. همه اعضای هیئت مسلحند. رئیس هیئت و پنج نفر همراهش شمشیری از نوع مادی به سمت راست کمر خود بسته‌اند. البته این موضوع از پیکرکنده‌های

پلکان شرقی پیداست، که طرف راست پیکره‌ها نشان داده شده است. در پیکرکننده‌های پلکان شمالی، چون طرف چپ پیکرکنده‌ها نشان داده شده است و شمشیر را به طرف چپ نمی‌بستند، شمشیرها دیده نمی‌شوند. در این هیئت فقط جلد کمان رئیس هیئت، در سمت چپ او به چشم می- خورد. لباس هیئت قبای کمردار و شلوار و بند مچ پا از نوع مادی است. کلاه هیئت بلند و نوک‌تیز است و با سه بند محکم شده است و برخلاف پلکان شرقی لبه کلاه به سمت خارج برگشته است. هدایا عبارتند از: اسب دهانه‌دار، که زنگی از روی سینه‌اش آویزان است و دو حلقه مزین به نقش سر حیوان و جبه و قبا و شلوار.
تخت جمشید، ص ۸۷، لوحه ۳۷.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۶

نر را با خود می‌برند، تقریبا مثل لباس خرکچی‌های قسمت ششم است. با این تفاوت که کمی بلندتر است. یکی از آنها نیزه و سپر دارد و هریک از دو نفری که پشت او قرار دارند، یک نیزه دارد «۱».

در قسمت دوازدهم [شکل ده، سمت راست ردیف اول] کسانی که در معیت افسر دوم [حاجب مادی] هستند، لباس مخصوصی دارند: شلواری که تا مچ پا می‌رسد و کلاه و یا دستمالی را زیر چانه بسته‌اند. پنج نفر اول جلد کمانی را از کمر آویخته‌اند، که خوب حجاری نشده است. نفر دوم دشنه‌ای دارد، که در شکل هشت، در کنار افسر دوم به چشم می‌خورد. نفر سوم حلقه‌هایی در دست دارد و نفر چهارم و پنجم چکش به دست گرفته‌اند. آیا اینها آهنگرند «۲»؟

---

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) سرزمین قنداریان؟ است. حاجب پارسی است. رئیس هیئت بدون اسلحه است و با پنج نفر همراهش لباسی یکسان دارند. این لباس عبارتست از قبای آستین کوتاه با کمر پهن و شنلی که از پشت آویزان است و از گردن تا ساق پا را پوشانیده است و در چهارگوشه‌اش منگوله دارد و دو تا از منگوله‌ها در طرف جلو شانه قرار دارد. خطی که در گردن پیکرکنده دوم پلکان شرقی پدیدار است، نشان می‌دهد، که سینه‌ها پوشیده بوده است، ساقها عریانند و کفشها عبارتند از: صندلی که با بند به پا بسته شده است. هدیه‌ها عبارتند از: گاو کوهان‌دار و یک نیزه و یک سپر مدور و دو جفت نیزه دیگر. همه این نیزه‌ها در طرفین نوک نیزه پره‌ای مثلثی‌شکل دارند، که از دو سمت پیش آمده است.
تخت‌جمشید، ص ۸۷، لوحه ۴۰.

(۲). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) سغدی؟ است. سر پیکرکنده‌ها به شدت آسیب دیده است. حاجب مادی است. رئیس هیئت و پنج نفر همراهش مسلحند ولی چون شمشیر از طرف راست کمر آویخته می‌شد و در این قسمت طرف چپ هیئت نشان داده شده است، شمشیرها پیدا نیستند، اما در این سمت جلد کمانها دیده می‌شوند. فقط عضوی که اسب را هدایت می‌کند جلد کمان ندارد. این عضو در پلکان شرقی هم فقط شمشیر دارد. لباس این هیئت عبارت است از ردای کمردار آستین‌بلند، که پایین آن اریب است و شلواری که تا مچ پا می‌آید. در سینه رئیس هیئت بندی دیده می‌شود که ردا را با آن بسته است و کلاهی که برگه‌هایش روی گوش را می‌پوشاند، کاملا نوک‌دار و متمایل به جلو است.-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۷

در ردیف بالا هفت قسمت وجود داشت. یعنی شش قسمت روی قسمتهای ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ و یک قسمت دیگر در سمت چپ، در قسمت بالای پلکانb / پنج «۱». اما از همه پیکرکنده‌هایی، که در این‌جا بوده است، فقط نیمه پایین باقی مانده است. شاردن این ردیف را هم در تابلوی ۵۸ خود آورده است، اما حتما شکلی را که شاردن می‌دهد از روی خود پیکرکنده‌ها کشیده نشده است.

در این‌جا هم دو افسر نامبرده، دوباره یک در میان رئیس تشریفات هستند. در قسمت اول یک اسب قرار داشت «۲» و در قسمت دوم یک شیر ماده. در این‌جا شش نفر با لباس افسر اول بودند و نفر اول را افسر دوم هدایت می‌کرد. شاید شکار

- کفشها (احتمالا چکمه‌ها) ساده هستند. هدیه‌ها عبارتند از: شمشیر از نوع شمشیر مادی ولی کمی هلالی شکل، که انتهای غلافش وسیله تسمه‌ای حلقه‌ای به پا بسته شده است؛ یک جفت حلقه بیضی‌شکل با دو جفت تبرزین کوتاه؛ یک اسب دهانه‌دار، که زنگی از سینه‌اش آویزان است. احتمالا- تبرزین‌ها از نوعی است، که وقتی به کار نمی‌رود آن را بر پشت حمل می‌کنند. تخت‌جمشید، ص ۸۸، لوحه ۴۳.

(۱). بالای دو ردیفی، که در دوازده بخش مورد بررسی نیبور قرار گرفته است، ردیف سومی هم وجود دارد، که در پلکان شمالی نیمه بالای آن خراب شده است، اما چون پلکان شرقی سالم مانده است و این پلکان قرینه پلکان شمالی است، برای شناسایی هیئت‌های نمایندگی مشکلی وجود ندارد.

(۲). قسمتی که نیبور آنرا قسمت اول می‌نامد، هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) ماد را نشان می‌دهد. جلوی هیئت حاجب پارسی و پشت او رئیس هیئت مادی (سفیر) قرار دارد، که لباس مادی به تن دارد و کلاهش گرد است. رئیس هیئت مسلح است و شمشیری کوتاه در کمر دارد. پنج نفر همراهان رئیس هیئت مسلح نیستند و لباسشان شبیه لباس رئیس هیئت است. در پلکان شمالی (پلکان مورد بحث)، برخلاف پلکان شرقی هیئت مادی اسبی همراه دارد و از هدیه‌های دیگر، به خاطر آسیب دیدن قسمت بالای پیکرکنده‌ها، چیزی دیده نمی‌شود. فقط نفر آخر هیئت، مثل پلکان شرقی، شلواری در دست دارد.

هدیه‌های هیئت نمایندگی ماد در پلکان شرقی عبارتست از: سبو و دو عدد کاسه و یک شمشیر مادی و دو حلقه بیضی‌شکل، که شاید در اصل نقش سر حیوان بوده است و دو حلقه ساده سنگین و جبه و قبا و شلوار. تخت‌جمشید، ص ۸۴، لوحه ۲۷.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۸

شیر فقط برای افراد متشخص ممکن بود «۱». در قسمت سوم یک شتر دیده می‌شد، که قسمت بالایش هنوز زیر خاک بود. مهمانهای این بخش جلیقه کوتاهی به تن دارند، اما شلوارشان بلند است. یکی از آنها پوست شیری را روی دوشش انداخته بود و دم شیر از پشتش آویزان بود «۲». در قسمت چهارم هم یک شتر بود و یک نفر با پوست شیر «۳». در قسمت پنجم یک گاو نر بود «۴». پیکره‌هایی، که در

---

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) شوشی‌ها است. پیکرکنده‌های این هیئت در هر دو پلکان شمالی و شرقی کاملا شبیه یکدیگرند و فقط جهت آنها فرق می‌کند. در پلکان شرقی حاجب مادی است. رئیس هیئت نمایندگی بدون اسلحه است. همه همراهان رئیس هیئت لباس مشابه دارند، که عبارت است از: جامه پارسی، کفش دگمه‌دار سه بند و نواری به شکل بند ساده به دو صورت در قسمت پشت سر بسته شده است. هدیه‌ها عبارتند از: دو کمان که انتهایشان به شکل سر اردک است، دو دشنه با غلاف از نوع دشنه‌های پارسی، یک شیر ماده که سرش را برگردانده است و به طرف سه نفر از همراهان می‌غرد.

یکی از این سه نفر بند شیر را با طناب نگه داشته است و چوبی در دست دارد. هرکدام از دو نفر دیگر یک بچه‌شیر در بغل دارند. تخت‌جمشید، ص ۸۴، لوحه ۲۸.

(۲). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) هراتی است. حاجب پارسی است. رئیس هیئت، که احتمالا مسلح نیست جبه

دربر دارد و جز جبه لباسش فرقی با لباس چهار نفر همراه خود ندارد. این لباس عبارت است از قبای کمردار مادی، شلواری که لبه‌اش در کفش قرار دارد و باشلیقی پارچه‌ای که دور سر و گردن پیچیده است. صرف‌نظر از این‌که در پلکان شمالی پایین‌تنه و هم‌چنین سر شتر دوکوهانه بلخی سالم مانده است، بقیه هدیه‌ها را، به خاطر آسیب دیدن قسمت بالای پیکرکنده‌ها، نمی‌توان تشخیص داد. در پلکان شرقی هدیه‌ها علاوه بر شتر دوکوهانه عبارت است از، دو ظرف و پوست یک حیوان. معلوم نیست عضو اضافی پلکان چه هدیه‌ای در دست دارد. تخت‌جمشید، ص ۸۴، لوحه ۳۰.

(۳). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) سرزمین هاراواتیش است. حاجب مادی است. رئیس هیئت اسلحه ندارد و لباسش با همراهان که چهار نفر هستند مشابه است. این لباس، قبای کمردار مادی است. کنار شلوارها چاکدار است و شاید لبه آنها در داخل چکمه بلند، که در بالا- بند دارد و نوک پنجه‌اش برگشته است، قرار دارد. اعضای این هیئت باشلیقی به سر پیچیده‌اند، که یک سمت آن به پشت افتاده است و نوکی مخروطی‌شکل دنباله پاورقی شماره ۳ و تمام پاورقی شماره ۴ در صفحه ۹۹

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۹۹

قسمت ششم هنوز برجای مانده‌اند، شبیه پیکره‌های قسمت سوم و چهارم هستند «۱».

در قسمت هفتم یک اسب بود «۲».

- دارد. احتمال دارد این باشلیق را دور کلاهی پیچیده باشند. از هدایا جز پاهای یک شتر و دم‌پوست یک حیوان، که در دست آخرین نفر هیئت است، چیزی باقی نمانده است.

هدیه‌ها در پلکان شرقی عبارتند از: دو ظرف، شتر دوکوهانه بلخی، که زنگی بر گردن دارد و پوست یک حیوان. اگر هدیه‌های پلکان شرقی با پلکان شمالی یکی بوده باشد، معلوم نیست که نفر اضافی پلکان شمالی چه هدیه‌ای در دست داشته است. تخت‌جمشید، ص ۸۶، لوحه ۳۳.

. منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) مصر؟ است. در هر دو پلکان شرقی و شمالی قسمت بالای پیکرکنده‌ها از میان رفته است. باتوجه به پیکرکنده‌های آرامگاههای سلطنتی حاملین تخت شاهنشاهی و با توجه به قرائن دیگر، این هیئت مربوط به مصریها است.

حاجب پارسی است و چهار نفر از پنج نفر همراه رئیس هیئت، که احتمالا اسلحه ندارد، لباس مشابهی به تن دارند. این لباس عبارت است از جبه بلند، که پایین آن حاشیه راه‌راه برجسته دارد، چهارمین عضو هیئت، که گاوی همراه دارد، روی جبه پیش‌بند بسته است.

همه مصریها پابرهنه هستند. هدیه‌هایی که قابل تشخیص هستند عبارت است از: یک قواره پارچه تاشده و یک گاو. تخت‌جمشید، ص ۸۶ لوحه ۳۶.

(۱). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) پارت؟ است. حاجب مادی است. رئیس هیئت اسلحه ندارد و چهار نفر همراهش لباسی یکسان به تن دارند: قبای کمردار نوع مادی، شلوار گشاد، که تا مچ می‌رسد و کفشهای ساده بنددار. در پلکان شرقی ریش پارتیان صاف و کشیده است. قسمت پایین سر به صورت دسته شده به نظر می‌رسد، که یا حجاری آن تمام نشده است و یا موها در داخل کیسه‌ای قرار گرفته است و کیسه وسیله بندی، که دور پیشانی را احاطه می‌کند، نگاهداری شده است. هدیه‌ها عبارتند از: یک جفت کاسه، یک جفت جام، شتر دوکوهانه بلخی که زنگی روی سینه دارد. نفر اضافی پلکان

شمالی، که در پشت شتر دوکوهانه حرکت می‌کند، پوست حیوانی همراه دارد، که دم پوست پیدا است. تخت‌جمشید، ص ۸۷، لوحه ۳۹.

(۲). منظور هیئت نمایندگی (صف خراجگزاران) سرزمین اسگرتا (شمال فارس)؟ است. حاجب پارسی است. اعضای هیئت پنج نفر هستند و قبای کمردار و شلوار به تن دارند. کلاهشان سه قبه است، که طرفین آن یک در میان بالا و پایین است. لباس اعضای این هیئت شبیه لباس هیئت‌های مادی و ارمنی و کاپادوکیه است. از هدیه‌ها فقط پای یک اسب قابل تشخیص است. هدیه‌های پلکان شرقی جز اسب با دهانه، جبه و قبا و شلوار است. تخت‌جمشید، ص ۸۷، لوحه ۴۲.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۰

پشت سه ردیف پیکرکنده [ای که مورد بررسی قرار گرفت]، سنگنبشته بزرگA / یازده قرار دارد «۱». در پایین پلکانB / پنج و هم‌چنین پلکانa / پنج و تقریبا در بیشتر پلکان‌های دیگر حیوان یک شاخ خیالی مورد حمله یک شیر قرار می‌گیرد «۲» (قسمت پایین شکل ده). در این‌جا حیوان یک شاخ کاملا سالم مانده است و به وضوح دیده می‌شود، که این حیوان خیالی همان حیوانی است، که در شکلA / هفت نشان داده شده است. سنگنبشته یاد شده وسیله کمپفر «۳» و دوبروین «۴» رونویسی شده است، اما این رونوشته طوری نامشخص است، که در آن حروف مختلف از همدیگر متمایز نیستند. در صورتی‌که در خود سنگنبشته این حروف خیلی مشخص نقر گردیده‌اند.

قسمتی از دیوارr / پنج آسیب دیده است. در این‌جا هم قسمت‌های مختلفی وجود دارد، که وسیله درخت سرو از همدیگر جدا شده‌اند و در هرکدام از این قسمت‌ها، مهمانها وسیله افسرهای یاد شده [حاجب‌های پارسی و مادی]

---

(۱). منظور سنگنبشته معروف خشایارشا(.b .P .X)به زبان فارسی باستان است. این سنگنبشته در نمای پلکان داخلی از راه‌پله شمالی کاخ آپادانا قرار دارد (لوحه ۶۰). برای آگاهی از متن این سنگنبشته، رونبشته نیبور را به‌اضافه پنج سطر اول- که در متن اصلی نیامده است- از فارسی باستان ترجمه کرده‌ام: «خدای بزرگی [است] اهورمزدا، که این زمین را آفرید، که آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، شاهی از میان شاهان زیاد و فرمانروایی از میان فرمانروایان بسیار. من خشایارشا [هستم]، شاه شاهان، شاه کشورهای مردم گوناگون، شاه این زمین بزرگ و دور [و دراز]، پسر داریوش شاه هخامنشی. خشایارشا بزرگ گوید: آن‌چه که من در این‌جا کردم [ساختم] و آن‌چه که در جاهای دیگر کردم [ساختم]. آنها را به یاری اهورمزدا کردم. اهورمزدا با خدایان مرا و پادشاهی مرا و ساخته‌های مرا بپایاد!»

(۲). لوحه ۲۰ و ۵۳.

(۳). refpmeaK.

(۴). (مؤلفnyurB el می‌نویسد)niurB ud

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۱

هدایت می‌شوند. حیوانهایی که پیکرکنده آنها در این‌جا به چشم می‌خورد، عبارتند از: یک اسب، یک شتر، یک گاو نر چاق و یک قوچ. در این‌جا هم ارابه دواسبه به چشم می‌خورد، که در نقر آنها، نسبت به ارابه‌های یاد شده قبلی، دقت بیشتری شده است. ساقها و پاهای برهنه پیکره‌ها طوری برجای مانده است، که در طول سالیان دراز حتی ناخن انگشتان پا آسیب ندیده است. دیوار/ پنج بیشتر ازr / پنج آسیب دیده است و به این خاطر بیننده توجه چندانی به- پیکرکنده‌های روی این دیوار نمی‌کند، در صورتی‌که همین پیکرکنده‌ها می‌توانستند در جای دیگر خیلی جالب‌توجه باشند. روبه‌روی دیوارr / پنج چند

سنگ بزرگ نقش‌دار قرار دارد، در این‌جا لباس پیکرکنده‌ها بلند است و هرکدام نیزه‌ای به دست دارد «۱».

---

(۱). در نمای جناح راست پلکان شرقی (لوحه‌های ۱۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲) و جناح چپ پلکان شمالی، پلکان مورد بحث نیبور (لوحه‌های ۵۴ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹) پیکرکنده‌هایی در سه ردیف افقی وجود دارد، که در ردیف بالا ۴۳ نفر و ردیف وسط ۲۸ نفر و در ردیف پایین ۲۱ نفر نگهبان پیشاپیش شرکت‌کنندگان جشن حرکت می‌کنند. در این‌جا هم جناح پلکان شمالی بیشتر از جناح پلکان شرقی آسیب دیده است. نگهبانان عبارتند از: سربازان شوشی، با لباس سربازان جاویدان نقوش آجری شوش. پشت سر نگهبان شوش مهتران و اسبان اصطبل شاهی و ارابه‌ها، در سه قسمت مجزا، قرار دارند، که جلو هریک، یک حاجب عصا به دست به چشم می‌خورد. حاجب اول مادی است، که چهار مهتر مادی را رهبری می‌کند. هرکدام از مهترها شلاقی در دست راست و گلیم تاشده‌ای زیر بغل چپ دارد.

نفر چهارم، علاوه بر شلاق و گلیم، صندلی سفری شاه را هم بر پشت حمل می‌کند. در جلو دسته دوم هم یک حاجب مادی قرار دارد. پشت سر حاجب، سه مهتر مادی، سه اسب شاه را هدایت می‌کنند. حاجب دسته سوم شوشی است، که سربند و جبه و دشنه پارسی دارد. پشت سر حاجب شوشی دو ارابه دواسبه قرار دارد. هرکدام از ارابه‌ها را یک ارابه‌ران شوشی می‌راند. در ردیف‌های وسط و پایین، پشت سر نگهبانان شوشی، در هریک از دو صف ۳۲ تن از بزرگان پارسی و مادی به‌طور مسلح دیده می‌شوند، که یک‌درمیان قرار گرفته‌اند، البته همیشه پارسی در جلو قرار دارد. نفرات اول هر ردیف در حال احترام روبه مجلس ایستاده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به تخت جمشید، ص ۸۲ و ۸۳.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۲

پله‌های چندی به تالار ستون‌دار بزرگ و یا بهتر بگوئیم به چهار تالار ستون‌دارE وD وC وB / پنج منتهی می‌شوند «۱». در این‌جا هنوز ۱۷ ستون ایستاده است «۲». محل ستونهای ایستاده در شکل پنج با دو دایره داخل هم نشان داده شده است. سرستون‌های تالارC / پنج و هم‌چنین دو ستون جلوی در بزرگ، در شکل۲۱ / a نشان داده شده است، اما هیچ‌کدام از این سرستونها کاملا سالم نیست و برای نقاشی کردن یک سرستون کامل، بایستی سرستونهای چندی را در نظر گرفت.

روی بعضی از این سرستونها قطعات سنگ بدون فرمی قرار دارد، که به دقت نمی‌توان در مورد آنها اظهارنظر کرد. از ستونهای تالارهایE وD / پنج، ستونb / دوازده را نشان داده‌ام. در بالای ستونهایE / پنج، به‌جای سرستون معمولی، پیکرکنده یک حیوان خیالی دوسر قرار داشت، که با مطالعه قسمت‌های مختلف این حیوان، می‌توان گفت، که چیزی جز حیوان خیالی شاخ‌داری، که در این ویرانه‌ها اغلب به چشم می‌خورد نیست «۳».

بنابه اندازه‌گیری من ارتفاع ستونها، در تالارC / پنج، ۴۸ پا و در تالار

---

(۱). منظور کاخ آپادانا است.E وD وB / پنج ایوانهای شمالی و شرقی و غربی تالار اصلی آپادانا (C/ پنج) است. ایوان غربی (E/ پنج) به حیاط باریکی باز می‌شود، که تا لب صفه تخت جمشید امتداد دارد. ستونهای تالار اصلی و سه ایوان مورد بحث در یک امتداد قرار دارند.

(۲). در حال حاضر ۱۳ ستون در آپادانا موجود است. در سال ۱۶۱۹ وقتی‌که لرد کرزن از تخت جمشید دیدن می‌کرد(I .n. Persia II, ۲۶۱ ,)هنوز ۲۰ ستون پابرجا بود. در زمان نیبور تعداد ستونها ۱۷ عدد است. بنابراین از ۱۶۱۹ تا ۱۷۶۵ سه ستون و ۱۷۶۵ تا زمان ما چهار ستون افتاده است.

(۳). سرستونهای ایوان شمالی (B/ پنج) مانند سرستونهای تالار اصلی است، فقط در ایوان شمالی پایه ستونها به شکل زنگ است و پایه‌های ستونهای ایوانهای شمالی و شرقی (D/ پنج) شبیه یکدیگرند. سرستونهای ایوان شرقی به شکل دو حیوان شاخ‌دار- شبیه شیر- پشت به هم داده است و سرستونهای ایوان غربی، مانند سرستونهای ایوان شمالی و تالار اصلی، گاوهای پشت به هم داده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: E ۱۰۳

/ پنج ۵۲ پا بود. باید اشاره بکنم، که ارتفاع ستونها از روی سایه آنها است و به همین دلیل نمی‌توانند دقیق باشند «۱». هم‌چنین اندازه‌های سرستون a / دوازده تقریبی است. یعنی آن‌طوری است که چشم از پایین دیده است. بدنه ستونها از قطعات چندی تشکیل شده است «۲». بااین‌که این ستونها را از نظر بزرگی و سنگینی نمی‌توان با ستونهای پمپئی در اسکندریه و حتی با ستونهای گرانیت قلعه قاهره مقایسه کرد، ستونهای زیبایی هستند، مخصوصا به خاطر زیبایی مرمر و به خاطر دقتی که در روی هم قرار دادن قطعات مختلف به کار رفته است. در تالار E / پنج بالاترین قطعه یکی از ستونها آن‌قدر از جای اصلی خود دور شده است، که شاید با اولین زلزله از جا کنده بشود و به پایین سقوط بکند در

lacihposolihP ehT ۷۲۵. P, III. moT, noitcasnarT

تصویری از چهل منار وجود دارد، که در آن، صد سال پیش، بالاترین قسمت این ستون به میزان زیادی از جایش حرکت کرده است. بنابراین بایستی از آن زمان زلزله شدیدی نیامده باشد.

این تالارها ویران شده‌اند و در بعضی جاها کف تالار پوشیده از خاک است. اما در بعضی جاها کف تالار، که با مرمرهای خیلی بزرگی فرش شده است، دیده می‌شود. در این‌جا آثاری هم از کانالهای آب‌رسانی به چشم می- خورد. این کانالها در صخره کنده شده‌اند «۳».

در میان تالارهای B / پنج و C / پنج هنوز چهار دیوار به چشم می‌خورد، که

---

(۱). ارتفاع ستونها در تالار اصلی ۲۶/ ۱۹ متر، در ایوان شمالی ۱۰۵/ ۱۹، در ایوان شرقی ۲۷/ ۱۹ و در ایوان غربی ۲۲/ ۱۹ متر است.

(۲). ارتفاع بدنه ستونها (بدون سرستون و پایه ستون) در تالار اصلی ۸۶۵/ ۹، در ایوان شمالی ۶۶۵/ ۹، در ایوان شرقی ۶۵۵/ ۱۵ و در ایوان غربی ۶۳/ ۱۵ متر است.

(۳). در مورد آب‌روها و فاضل‌آب‌های کاخ آپادانا نگاه کنید به تخت جمشید، ص ۷۶.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۴

ظاهرا درگاه بوده‌اند (e و e / پنج) «۱». سیاحان دیگر عقیده داشته‌اند، که این تالار بزرگ اصلا سقف نداشته است. نمی‌دانم، چرا این‌قدر راحت می‌توان گمان کرد، که روی تالار C / پنج حد اقل یک طبقه دیگر وجود داشته است «۲» و روی تالارهای E و D و B / پنج به صورت تراس بوده است. اما امروز اثری از این سقف‌ها برجای نمانده است «۳».

امکان دارد، که مصالح این ساختمانها را به استخر، که مدتی پس از ویرانی تخت جمشید به دست اسکندر مسکون بوده است و هم‌چنین شهرهای دیگر برده باشند.

ظاهرا در جنوب غربی این تالارهای ستون‌دار، در F / پنج، ساختمانی قرار داشته است، که امروز اثری از آن نمانده است. فقط صخره‌ای سنگی به صورت سطح مسطحی، که برای بنای ساختمان تراشیده شده است، برجای مانده است. در این‌جا، موقع

تراشیدن و هموار کردن صخره، جاهایی که برای ساختن ستونها پیش‌بینی شده است، کمی بلندتر از کف بنا است. به عبارت دیگر کف بنا گودتر از محل ستون‌ها تراشیده شده است «۴».

---

(۱). چون ایوان شمالی، ایوان اصلی تالار آپادانا بوده است، دو درگاه ایوان شمالی را به تالار اصلی مربوط می‌کند. برخلاف سایر درگاههای آپادانا، آستانه این دو درگاه از سنگهای صاف و صیقل‌یافته‌ای درست شده بوده است.

(۲). تا آن‌جا که اطلاع داریم، روی تالار اصلی طبقه دیگری وجود نداشته است.

(۳). سقف هر سه ایوان پوشیده بوده است. هرکدام از این سقف‌ها بر دوازده ستون سنگی بزرگ، که در دو ردیف قرار گرفته‌اند، تکیه داشته است. فاصله ستونها که در تمام کاخ آپادانا یکسان است، ۸/ ۶۵ متر است.

(۴). نیبور اولین کسی است، که به این ستونها اشاره می‌کند. هنوز معلوم نیست، که این ستونها مربوط به چه بنایی بوده است. ظاهرا درF / پنج (جنوب غربی آپادانا) و در محل قرینهF / پنج (شمال غربی آپادانا) دو ایوان یا بنای جنبی کوچک وجود داشته است.

به‌هرحال به نظر می‌رسد، این ستونها مربوط به دو بنای جنبی آپادانا بوده باشند، که متأسفانه از جزئیات آنها اطلاعی در دست نیست.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۵

سطحG / پنج دست کم هشت پا بلندتر از تالارهای ستون‌دار «۱» است. چون این قسمت بزرگتر از جاهای دیگر است، ظاهرا محکم‌تر از جاهای دیگر ساخته شده است و در این‌جا دیوارها، یا به عبارت دیگر پنجره‌ها و پنجره‌های کور، بهتر صیقل داده شده‌اند. شکل ۱۳ ساختمانG / پنج را نشان می‌دهد «۲». من این طرح را از جنوب شرقی ساختمانI / پنج «۳» کشیده‌ام. چون در این‌جا باد میدان بازی ندارد، در داخل و اطراف ساختمان خاک زیادی جمع شده است و به همین دلیل هم دیوار اصلیh / پنج وi / پنج در قسمت جنوبی ساختمان فقط دو و نیم پا از خاک بیرون است. در این‌جا هنوز کلاه پیکرکنده‌ها و هم‌چنین سه سنگنبشته و حجاریهای تزئینی مختلفی، که در زیر خاک است، به چشم می‌خورد «۴».

اگر سفرنامه‌های شاردن و دوبروین را همراه می‌داشتم و می‌دانستم، که پیشینیان من چه چیزهایی را در نقاشی‌های خود از قلم انداخته‌اند، خاکی را که روی پیکرکنده‌ها را پوشانیده است، به کنار می‌زدم و همه پیکرکنده‌ها را نقاشی می‌کردم. حالا این کار وظیفه کسی است، که پس از من به این‌جا خواهد آمد «۵». در گوشه‌هایh / پنج وi / پنج پلکانهایی ساخته شده است و پیکرکنده-

---

(۱). آپادانا.

(۲). منظور کاخ داریوش اول است، که برفراز صفه‌ای از تخته‌سنگهای بزرگ، در جنوب غربی آپادانا ساخته شده است. کف کاخ داریوش از کف آپادانا و حیاطهای جنوبی و غربی ۲/ ۲۰ تا ۲/ ۵۰ متر بلندتر است. این کاخ دارای یک تالار مرکزی ستون‌دار و تعدادی اتاق است.

(۳). منظور کاخ خشایارشا است.

(۴). منظور جبهه اصلی کاخ داریوش است، که روبه جنوب قرار دارد. در وسط نمای بیرونی جبهه اصلی کاخ، که روبه جنوب قرار دارد، سنگنبشته‌ای به فارسی باستان قرار دارد. در طرفین این سنگنبشته ردیف نگهبانان پارسی، که مسلح به نیزه‌ای بلند و

یک کمان و یک ترکش هستند، به حال خبردار ایستاده‌اند.

(۵). حدود ۱۶۰ سال پس از نیبور منظور او برآورده شد و خاکی که جلوی جبهه جنوبی کاخ داریوش را پوشانیده بود، به کنار زده شد. نگاه کنید به تخت‌جمشید، لوحه ۱۲۶.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۶

های طرفین این پلکانها دو پا ارتفاع دارند. جهت حرکت این پیکرکنده‌ها، برخلاف پیکرکنده‌های پلکانb / پنج «۱» به طرف بالای پلکان است و هرکدام در دستش یک بره یا یک خربزه و چیزی از این قبیل حمل می‌کند. لباس‌ها مثل لباس کسی است، که در پلکان‌های قبلی افسر دوم نامیده می‌شد. لباس زنها مثل لباس کسی است که در شکل شانزده و هفده، بادبزن در دست دارد «۲».

در غرب این ساختمان پلکان بزرگf / پنج قرار دارد «۳». بالای این پلکان دو درگاه دیده می‌شود، که هرکدام دو پیکرکنده بزرگ دارند. لباس این پیکرکنده‌ها، مثل لباس افراد پلکانb / پنج، بلند است و هرکدام از آنها نیزه‌ای در دست دارد «۴».

بیرون درگاهg / پنج، در شرق ساختمان، دو درگاه دیگر وجود دارد.

---

(۱). پلکان شمالی ایوان اصلی آپادانا.

(۲). منظور پلکانهای شرقی و غربی جبهه جنوبی کاخ داریوش است (تخت‌جمشید، لوحه‌های۲۳۱ / A و۳۳۱ A). پیکرکنده‌هایی، که نیبور به آنها اشاره می‌کند مربوط به خدمتگزاران سرای شاهی است. این خدمتگزاران که یک‌درمیان پارسی و مادی هستند، خوراک شاه را از پله‌ها بالا می‌برند و بزغاله و بچه‌آهو و مشک نوشیدنی و ظرفهای مختلف غذا در دست دارند. نیبور ظرف غذا را که سرپوشیده است، خربزه پنداشته است. چون معمولا آشپزخانه تا سالن غذاخوری فاصله زیادی داشته است، روی غذاها را می‌پوشانیدند، تا هم از سرد شدن غذا جلوگیری بشود و هم گرد و خاک رویش ننشیند. جالب توجه است، که این عادت ایرانیان، یعنی پوشاندن غذا در موقع حمل آن، هنوز هم به همان ترتیبی است، که در زمان داریوش بوده است. ظاهرا خدمتگزاران مادی سرای شاهی در پلکان شرقی و خدمتگزاران پارسی سرای شاهی در پلکان غربی خواجه هستند و چون پارسیها برای جلوگیری از برخورد نفسشان با غذای شاه، باشلیق خود را چند بار دور سر و گردنشان پیچیده‌اند، نیبور آنها را زن پنداشته است.

(۳). منظور پلکان غربی کاخ داریوش است.

(۴). منظور دو درگاه خارجی مدخل غربی کاخ داریوش است و دو پیکرکنده موردنظر نیبور نگهبانان مسلح به نیزه این دو درگاه هستند. تخت‌جمشید، لوحه ۱۵۱. برای آگاهی بیشتر از جزئیات پلکان‌ها و مدخل غربی کاخ داریوش نگاه کنید به: تخت‌جمشید، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۷

در یکی از این درگاهها پیکرکندهc / دوازده به بلندی ۷/۵ پا به چشم می‌خورد.

شاید این پیکرکنده مردی روحانی را نشان می‌دهد. لباس این مرد مثل لباس پیکرکنده‌های شکل هشت است و خود او مثل پیکرکنده‌های دیگر این خرابه‌ها مسلح است. بنابراین، این مرد باوجود روحانی بودن، شخصیت دنیایی هم دارد، اما برخلاف آنهای دیگر، که نوارهایی حاکی از تشخص در کلاه بلند خود دارند، کلاه این یکی سنگ نتراشیده‌ایست، که سوراخهای زیادی دارد و می‌شود گفت، که این کلاه با فلزات قیمتی آراسته شده بوده است. روی شانه، جلوی سینه و در کنار مچ دستها

سوراخهایی در سنگ وجود دارد، که شاید حلقه‌هایی فلزی در این سوراخها کار گذاشته بوده‌اند. لباس خدمتگزارها هم مثل لباس این شخص است. آنها هم- تقریبا مثل همه پیکرکنده‌هایی که لباس بلند دارند- حلقه‌های کوچکی در گوش دارند. اما ریششان بلند و نوک‌تیز نیست و کلاهشان هم بلند نیست و در گردنشان نشانه‌ای از وجود گردن‌بند یا طوق دیده نمی‌شود «۱».
در درگاههای دیگر هم این سه پیکرکنده به چشم می‌خورند، اما

---

(۱). منظور داریوش و دو نفر ملازم او است، که در پشت سرش حرکت می‌کنند. در دست راست داریوش عصای سلطنتی و در دست چپ او گل نیلوفر به چشم می‌خورد. از کلاه صیقل‌نیافته شاه برمی‌آید، که این کلاه پوششی از طلا داشته است و سوراخهایی که برای نصب تاج و یا کلاه طلایی لازم بوده است، هنوز به وضوح دیده می‌شود. در پشت گردن و روی سینه و کنار مچها هم سوراخهایی برای نصب طوق و گردنبند و دستبند تعبیه شده است. لباس ملازمین مانند لباس شاه است، اما اندام آنها کوتاهتر از اندام شاه کنده شده است. ملازمی که چتر شاهی را در دست دارد، ریش دارد و ملازم دوم که با یک دست مگس‌پرانی را بالای سر شاه نگاه داشته است و در دست دیگر حوله‌ای دارد، بدون ریش است. احتمالا- این ملازم خواجه است. (تخت‌جمشید، لوحه ۹۳۱ / B).
صرف‌نظر از این‌که این ملازم ریش ندارد، دلیل دیگری هم بر خواجه بودن او وجود دارد:
منطقی به نظر می‌رسد، که ملازم مخصوص مگس‌پرانی، در داخل اتاقهای کاخ هم همراه شاه بوده است و حتی وقتی‌که شاه در بستر خواب بوده است بالای سر او می‌ایستاده-
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۸
در این‌جا در دست چپ شخصیت اصلی یک ظرف (f/ دوازده) و در دست راستش یک آبدان (g/ دوازده) دیده می‌شود «۱».
در وسط ساختمانG / پنج، جلوO وp / پنج، درگاههای بزرگی وجود دارد. در درگاهo / پنج چندبار پیکرکندهC / دوازده به چشم می‌خورد «۲» و در درگاهp / پنج، که قسمتی از آن آسیب دیده است، پیکرکندهd / دوازده قرار دارد. در این پیکرکنده مردی شیری را از زمین بلند کرده است و محکم به خودش می‌فشرد. این پیکرکنده ۵/ ۵ پا ارتفاع دارد «۳».
با فاصله کمی از این‌جا، سوراخ بزرگی در یک سنگ قرار دارد، که ظاهرا از دیوار می‌گذرد. شاید این سوراخ مخصوص جریان آب بوده است.
این ساختمان سه قسمت داشته است و هر قسمت دارای دو اتاق بوده است (G/ پنج). بلندی دیوارها چهار پا و نه اینچ و کلفتیشان پنج پا و یک اینچ است.
اما از این ساختمانها، فقط راهروها و پنجره‌ها و پنجره‌های کور، که از قطعات بزرگی ساخته شده‌اند و حمل آنها برای ایرانیهای بعدی مشکل بوده است، برجای مانده است. درگاهها بیشتر از ۱۲ پا ارتفاع دارند و از سنگی یکپارچه تراشیده شده‌اند. بعضی از پنجره‌ها و پنجره‌های کور از سنگ یکپارچه درست شده‌اند، که شش پا پهنا و هفت پا و نه اینچ بلندی دارند. هرچهار طرف این بنا

- است و از این‌روی خواجه بوده است. برعکس چون در داخل اتاقها احتیاجی به وجود ملازم مخصوص چتر نبوده است، احتیاجی هم نبوده است که او را از میان خواجگان انتخاب بکنند. باید توجه داشت که ملازم مخصوص حوله و وسایل شاه هم بدون ریش و احتمالا خواجه است. تصادفا پیکرکنده این ملازم بر جرز جنوبی درگاه غربی (لوحه ۱۴۹) خیلی سالم مانده

است.
(۱). منظور پیکرکنده ملازمان بر درگاههای کاخ خشایارشا است. تخت‌جمشید، لوحه ۱۸۴.
(۲). نگاه کنید به پاورقی یک.
(۳). در این‌جا شاه با یک دست در حال خفه کردن بچه‌شیری است، که سرش را برگردانده است و در دست دیگر دشنه‌ای آماده فروکردن در بدن شیر دارد. تخت‌جمشید، لوحه ۷۴۱ / A.
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۰۹
در و پنجره دارد. در درگاه i / پنج «۱» پیکرکنده بزرگ c / دوازده قرار دارد، که مردی را با دو خدمتگزار نشان می‌دهد. یکی از خدمتگزارها یک چتر در دست دارد و دیگری چیزی شبیه بادبزن. بالای این پیکرکنده، تقریبا در ارتفاع ۱۲ پایی از سطح زمین، در هر طرف سه سنگنبشته D و C و B / یازده در کنار هم قرار دارند «۲».
جالب توجه است، که الفبای هریک از این سه سنگنبشته، مخصوص خود سنگنبشته است: و نه فقط در این‌جا، بلکه در جاهای دیگر هم، یعنی در کنار دو درگاه روبه‌رو هم این سنگنبشته‌ها وجود دارند. معلوم است، که ایرانیان عهد باستان خیلی کوشیده‌اند، تا خودشان را با سنگنبشته‌هایشان جاودانی بکنند. مانند مصریهای عهد باستان، که در ستونهای چهار پهلوی خود- اغلب در چهار طرف- با خط هروگلیف مطالبی نوشته‌اند. هر دو ملت خط خود را به زمان ما رسانیده‌اند.
متأسفانه هم خط هروگلیف مصریها و هم خط فارسی باستان برای ما ناشناخته هستند! اگر روزی دانشمندان موفق به خواندن این خطوط بشوند، باید از معماران این بناها متشکر باشیم، که این سنگنبشته‌ها را مکرر برجای گذاشته‌اند.
چون این سنگنبشته‌ها در هر دو درگاه آسیب دیده‌اند، می‌توان حروفی را که در جایی از یک سنگنبشته آسیب دیده است، در سنگنبشته دیگر سالم یافت. من

---

(۱). منظور درگاه جنوبی میان تالار اصلی کاخ داریوش و ایوان بزرگ جنوبی کاخ است.
تخت‌جمشید، لوحه ۹۳۱ / B.
(۲). سه سنگنبشته‌ای که نیبور به آنها اشاره می‌کند، سنگنبشته‌هایی هستند که در قسمت بالای هردو بدنه جرزهای درگاه جنوبی میان تالار و ایوان جنوبی قرار دارند. سنگنبشته B / یازده به خط میخی فارسی باستان است و سنگنبشته C / یازده به خط میخی بابلی و بالاخره سنگنبشته D / یازده به خط میخی ایلامی نوشته شده است. تخت‌جمشید لوحه ۸۳۱ / A. ترجمه سنگنبشته فارسی باستان، که به D. P. a معروف است از این قرار است:
«داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی، که این تچر [هدیش- کاخ] را ساخت.»
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۰
به این ترتیب توانسته‌ام این سنگنبشته‌ها را به‌طور کامل بنویسم «۱».
در گوشه‌های همه پنجره‌ها سوراخهایی وجود دارد، که پاشنه درها در آنها قرار داشته‌اند و در هوای بد پنجره‌ها را می‌بسته‌اند. در گوشه‌های بیشتر پنجره‌های کور هم‌چنین سوراخهایی به چشم می‌خورد. در بدنه بالای همه پنجره‌ها و پنجره‌های کور این ساختمان سنگنبشته‌ای وجود دارد. بعضی از سیاحان خواسته‌اند از این موضوع این نتیجه را بگیرند، که ایرانیان عهد باستان، مانند چینی‌ها، از بالا به پایین می‌نوشته‌اند. اما اگر این سنگنبشته‌ها را، که در این‌جا وسیله چندنفر رونویس شده‌اند، به دقت مورد بررسی قرار بدهیم و آنها را با رونبشته من مقایسه بکنیم، می‌بینیم، که همه ردیف‌های عمودی در بدنه‌های کنار

درگاهها قرار دارند «۲». ظاهرا تعداد حروف الفبا به آن اندازه‌ای نیست، که پیش از من حدس زده شده است. من حروفی را، که در یک الفبا، بیشتر از همه حروف مورد استعمال دارد، در شکل ده جمع کرده‌ام. این حروف بیشتر از ۴۲ حرف نبودند «۳». از نبشته‌های مختلف کوفی و عربی و فارسی، که مسلمانها با کمک

---

(۱). نیبور به هنگام نوشتن این کتاب نمی‌دانست، که ۳۷ سال پس از بازدید او از تخت‌جمشید، به خاطر دقت و هوشیاری او و به خاطر رونبشته‌هایی که او تهیه کرده بود، خط میخی فارسی باستان برای اولین بار خوانده خواهد شد و با خوانده شدن خط میخی، تاریخ پیش از اسلام ایران به مرور از تاریکی به روشنایی کشانیده خواهد شد. می‌دانیم، تا پیش از خوانده شدن خط میخی، جز اخبار نویسندگان یونانی و رومی، تقریبا چیزی از تاریخ پیش از اسلام روشن نبود. یعنی، از وجود تاریخ پیش از اسلام اطلاع داشتیم، اما آنرا خوب نمی‌شناختیم. بنابراین مطالعات نیبور، غیرمستقیم، شکاف بین تاریخ پیش و پس از اسلام را پر کرد و یا به عبارت دیگر، روی این شکاف پل زد.

(۲). خط میخی فارسی باستان از چپ به راست نوشته می‌شود.

(۳). خط میخی فارسی باستان ۳۶ حرف دارد و ۸ هزوارش و دو علامت جداکننده کلمات.

احتمالا نیبور که هزوارش‌ها را نمی‌شناخته است، بعضی از آنها به جای حروف الفبا به حساب آورده است. باید توجه داشت، که هزوارش‌ها، که هرکدام برای مفهومی خاص (از قبیل سرزمین) به کار می‌رفته است، به شکل یک حرف میخی نوشته می‌شده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۱

آنها اسم خود را در باقیمانده این اتاق جاودانی کرده‌اند، چند رونبشته تهیه کرده‌ام (D و C و B و A / چهارده). این نبشته‌ها برجسته هستند، اما سنگنبشته‌های فارسی باستان عمیقا در سنگ کنده شده‌اند.

در دیوارهای شمالی این اتاق سه پنجره کور و دو درگاه وجود دارد «۳».

پیکرکنده‌های این درگاهها مانند i / پنج است، که در c / دوازده نشان داده شده است. در هرکدام از این پیکرکنده‌ها پشت سر پیکر اصلی «۱» دو خدمتگزار قرار دارند. یکی از این خدمتگزارها بادبزنی در یک دست و حوله‌ای در دست دیگر دارد. اما چیزی که در دست خدمتگزار دیگر است، قابل تشخیص نیست.

در سمت غربی دو پنجره کور و دو در وجود دارد. در این‌طرف در m / پنج پیکرکنده e / دوازده دیده می‌شود، که بدون تردید یکی از پهلوانان ایران‌باستان است، که با حیوانی افسانه‌ای گلاویز است. بلندی این پهلوان هفت پا و چهار اینچ است «۲». در n / پنج هم شخصی با حالت و لباس پیکرکنده قبل در حال مبارزه است، اما این‌بار حیوان طرف مبارزه حیوان یک‌شاخ افسانه‌ای است. این همان حیوانی است که به کرات در پلکانها به چشم می‌خورد «۳». در دیوار شرقی سه پنجره کور و یک درگاه وجود دارد. در این‌جا پهلوان یادشده در حال مبارزه

---

(۱). منظور داریوش است.

(۲). در این‌جا شاه در حال مبارزه با حیوانی شیرسر و شاخ‌دار است، که روی دو پا ایستاده است.

شاه درحالی‌که با یک دست شاخ این حیوان افسانه‌ای را گرفته است، با دست دیگر دشنه‌ای به شکم او فرو برده است. تخت‌جمشید، لوحه ۱۴۵.

(۳). در این‌جا شاه در حال مبارزه با گاوی است، که روی دو پا ایستاده است و در این‌جا هم شاه با یک دست شاخ حیوان را گرفته است و با دست دیگر دشنه‌ای به شکم او فروبرده است.

تخت‌جمشید، لوحه ۱۴۴.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۲

با یک شیر است «۱». در گوشه جنوب غربی ساختمان، درi / پنج هنوز یک سنگ ایستاده و خود دارد، که ۲۰ پا ارتفاع دارد. در قسمت بالای این سنگ سه سنگنبشته به چشم می‌خورد «۲». شاردن این سنگنبشته‌ها را خیلی ناخوانا رونویس کرده است. کمی پایین‌تر از این سنگنبشته‌ها- باز هم در جایی نسبتا بلند- سنگنبشتهD / چهارده قرار دارد. از دیوارهای جنوبی و غربی چیزی جز یک پنجره کور و درگاهK / پنج «۳» برجای نمانده است. در این درگاه دو نفر با نیزه و لباسی بلند ایستاده‌اند. در این اتاق «۴» از دیوار شرقی هم جز نیمه یک سنگ بلند درh / پنج تقریبا چیزی

---

(۱). در این‌جا شاه در حال مبارزه با شیری است که روی دو پا ایستاده است. شاه با یک دست کاکل شیر را نگهداشته است و با دست دیگر دشنه‌ای به شکم او فرو برده است.

تخت‌جمشید، لوحه ۱۴۶.

(۲). در طرفین ایوان کاخ داریوش دو پایه سنگی وجود داشته است، که از این دو پایه، پایه غربیi / پنج هنوز پابرجا است و نیمی از پایه شرقی، به‌طوری‌که در لوحه ۱۲۶ دیده می‌شود، به داخل حیاط افتاده است. سنگنبشته‌هایی که نیبور از آنها یاد می‌کند، به دستور خشایارشا کنده شده‌اند و به.X .P .c معروفند. تخت‌جمشید، لوحه۱۳۱ / B. این سنگنبشته‌ها به سه زبان فارسی باستان (بالا)، ایلامی (وسط) و بابلی (پایین) نوشته شده‌اند.

ترجمه فارسی سنگنبشته فارسی باستان از این قرار است: «خدا بزرگ [است]. اهورمزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی برای مردم آفرید، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری.

من خشایارشا [هستم]. شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز، پسر داریوش شاه هخامنشی.

خشایارشا، شاه بزرگ گوید: به یاری اهورمزدا، این کاخ را داریوش شاه، که پدر من [بود] ساخت. اهورمزدا با خدایان مرا بپایاد و آن‌چه وسیله من کرده شد و آن‌چه وسیله پدر من داریوش شاه کرده شد، آنرا اهورمزدا با خدایان بپایاد.»

(۳). منظور درگاه بین ایوان و پاسدارخانه سمت چپ ایوان است. نیزه‌داران نگهبانان پارسی کاخ هستند.

(۴). منظور تالار اصلی کاخ داریوش است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۳

برجای نمانده است «۱». قسمت‌های زیادی از این ساختمان از این‌جا برده شده است، از جمله درهایی، که هنوز روی تپه‌ای در نزدیکی شیراز به چشم می‌خورد.

از ساختمانH / پنج، که بلندتر ازG / پنج است، چیزی جز نشانه‌هایی در روی صخره برجای نمانده است. در این‌جا ستونهایی قرار داشته است و قطر این ستونها سه پا بوده است. درg / پنج پلکانی قرار دارد، که مانند دیوارq- r / پنج بیشتر آن در زیر خاک است «۲». در این قسمت آن‌چه که هنوز به دید می‌آید، پوشیده از پیکرکنده و سنگنبشته است. این پیکرکنده‌ها، مانند

پیکرکنده‌های پلکانb / پنج، نیزه‌ای در جلو و کمانی روی شانه چپ و تیردانی در پشت دارند.
فقط در این‌جا پیکرکنـده‌ها کوچکترنـد. میان دو ساختمانH / پنج وI / پنـج راهروی باریکr / پنـج قرار دارد. دیوارهای این راهرو هم پوشیده از پیکرکنده است.
شکل پانزده از باقیمانده ساختمانI / پنج «۳» تهیه شده است. اگر این شـکل را با باقیمانده ساختمانG / پنج «۴»، که با شکل سیزده نشان داده شـده است، مقایسه بکنیم، چیزی جز این نمی‌توانیم بگوئیم که یا سـنگ ساختمانI / پنج بدتر بوده است و یا عمر این ساختمان صدها سال بیشتر از عمر ساختمانG / پنج است.

---

(۱). این سـنگ، همان پایه سنگی است، که نیمی از آن داخل حیاط افتاده است و قرینه‌اش، در گوشه جنوب غربی ایوان کاخ داریوش هنوز پابرجای است.
(۲). ساختمانی را که نیبور در شـکل پنج باH مشـخص کرده است و ما آنراH / پنـج نامیده‌ایم، تصادفا در نامگزاری کاخ‌های تخت‌جمشید کتاب اشمیت هم کاخH نامیده شده است.
ساختمان کاخH یکی از نـاموزون‌ترین کاخهـای تخت‌جمشـید است و از نظر مصالـح ساختمانی و هم‌چنین هنر سـنگنگاری به پای کاخهای دیگر تخت‌جمشید نمی‌رسد. برای آگاهی بیشتر از این کاخ نگاه کنید به تخت‌جمشید، ص ۲۷۴ به بعد.
(۳). کاخ خشایارشا. مساحت این کاخ تقریبا دو برابر مساحت کاخ داریوش است.
(۴). کاخ داریوش.
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۴
شایدI / پنـج اولین ساختمان این معبد یا کاخ است، که ساخته شده است «۱». سطح این ساختمان چندپا بلندتر از ساختمانG / پنج است. یعنی دست کم ۳۱ پا بلندتر از سطحR / پنج و به این ترتیب بیشتر از ۵۰ پا بلندتر از افق دیوار اصلی است.
قسمت زیادی از دیوارs- t / پنج «۲» از خود صخره تراشیده شده است و درS / پنج معمار ساختمان پلکانی در صخره تراشیده است، که ۲۹ پله‌اش برجای مانـده است. هرکدام از این پله‌ها در حدود شـش اینچ ارتفاع دارد. این پلکان به راحتی پلکان‌های دیگر این خرابه‌ها، که احتمالا بعـدا ساخته شـده‌انـد، نیست «۳». ظاهرا درt / پنـج هم پلکانی سـنگی وجود داشـته است، که به مرور از محـل دور شـده است «۴». هنوز هم در بالاـ درs وt / پنج در قسـمتی از ساختمانI / پنـج پله‌هایی به چشم می‌خورد. برای سـاختن کف اتـاق اصـلی این ساختمـان صـخره را به صورت مسـطح تراشـیده‌انـد. در این‌جـا معمـار ساختمـان هرجـا که می‌بایست ستونی قرار می‌گرفته است، پایه ستون را به بلندی دو اینچ و قطر سه پا بلندتر از اتاق گرفته است.
بنـابراین پایه‌ها و کف اتاق یکپارچه است. از این پایه‌ها معلوم میشود، که در این اتاق ۳۶ ستون وجود داشته است. حالا چیزی از این سـتونها برجـای نمانـده است. در وسـط این ساختمان کانالی برای آبرسانی کنـده شـده است. این کانال سرپوشـیده بوده است و حالا قسـمتی از آن روباز است. در هرکدام از دیوارهای شمالی دو درگاه وجود داشته است. از این درگاههاu / پنج از گذشت زمان آسیب کمتری دیده است. این درگاه سه پا و سه اینچ قطر دارد و هفت پا و دو اینچ پهنا (به کلفتی تمام دیوار) و با قطعه سنگی که روی درگاه

---

(۱). واضح است، که کاخ خشایارشا پس از کاخ داریوش ساخته شده است.
(۲). منظور لبه ایوان جنوبی کاخ خشایارشا است.

(۳). پلکان جنوب غربی کاخ خشایارشا، که در سمت غربی ایوان باریک جنوبی قرار دارد.
(۴). پلکان جنوب شرقی کاخ خشایارشا، که در سمت شرقی ایوان باریک جنوبی قرار دارد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۵

قرار دارد، ۵/ ۱۴ پا ارتفاع دارد. در این‌جا هم پیکرکندهc / دوازده به چشم می‌خورد. این پیکرکنده در چند جای دیگر ساختمانG / پنج وجود دارد و در قسمت بالای این پیکرکنده، در هردو درگاه، سنگنبشته‌هایG وF وE / یازده «۱» قرار دارند. در این‌طرف پنج پنجره به چشم می‌خورد. از این پنجره‌ها سه پنجره در میان درگاهها و یک پنجره در سمت شرقی ویران شده است، در هر طرف پنجره سمت غربیu / پنج سه پیکرکنده قرار دارد. از دیوار شرقی تقریبا چیزی جز یک درگاه برجای نمانده است. پیکرکنده‌ها و سنگنبشته‌های این درگاه با پیکرکنده‌ها و سنگنبشته‌های درگاهu / پنج مطابقت دارد. (وقتی مشغول بررسی این سنگنبشته‌ها بودم، متوجه شدم، دو حرفی که در درگاهی در آخر سطر سوم قرار دارند، در درگاه دیگر در اول خط چهارم قرار دارند. به این ترتیب دانشمندانی که به خود زحمت تحمل خواندن این سنگنبشته‌ها را می‌دهند، می‌توانند مطمئن باشند، که این خط مانند خط اروپاییها از چپ به راست نوشته شده است). ظاهرا در دیوار جنوبی هم درگاهی وجود داشته است، که در هر طرفش سه پنجره بوده است.

پنجره وسطی سمت شرقی درگاه هنوز پابرجا است. در قسمت داخل هرطرف این پنجره سه پیکرکنده وجود دارد. شخصی که در قسمت جلو قرار دارد، زنی است که ظرفh / دوازده را با دو دست حمل می‌کند «۲». شخصی که در وسط

---

(۱). منظور سنگنبشته خشایارشا(.X .P e)، در درگاههای شرقی و غربی و شمالی تالار عمده است (لوحه ۱۸). این سنگنبشته به سه زبان فارسی باستان سمت راست (G/ یازده)، ایلامی وسط (F/ یازده) و بابلی سمت چپ (E/ یازده) نوشته شده است. ترجمه فارسی متن فارسی باستان از این قرار است: «خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر داریوش شاه هخامنشی.» محل این سنگنبشته در جرزهای درگاههای شرقی و غربی و شمالی بالای پیکرکنده خشایارشا با دو نفر ملازم است. یکی از ملازمها مخصوص چتر شاه است و دیگر مگس‌پران او است.
(۲). تا آن‌جا که می‌دانیم، این شخص- اگر خواجه نباشد- زن نیست. او مردی است پارسی، که کاسه کروی شکل دسته‌داری را، که سرپوشی رویش قرار گرفته است، حمل می‌کند (لوحه۶۸۱ / B(.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۶

ایستاده است، مردی است که ظرفI / دوازده را در دست دارد و دست دیگرش را روی ظرف گذاشته است «۱». نفر سوم زنی است که چیز گردی شبیه شیرینی در دستهایش دارد «۲». از سه پنجره درگاه غربی هم چیزی جز یک اسکلت سنگی برجای نمانده است. در این پنجره هم پیکرکنده‌هایی که شرح آنها کمی بالاتر آمد قرار دارند. در وسط دیوار غربی این تالار هم درگاهی قرار داشت که اسکلتی از آن برجای بود. در این درگاه هم پیکرکنده‌های درگاهu / پنج به چشم می‌خورد. اما سنگنبشته‌های این درگاه با سنگنبشته‌های قبلی فرق می‌کند.

از سه پنجره‌ای که در هر طرف درگاه قرار داشتند، فقط سه اسکلت نیمه ویران برجای مانده است. در این پنجره‌ها هم پیکرکنده‌هایی که در بالا به آنها اشاره شد به چشم می‌خورد.

در سمت شمالی این ساختمان اتاقی است به طول تمام تالار «۳». در یکی از دیوارهای این اتاق هنوز درگاه بلندی وجود دارد و در هر جرز این درگاه دو مرد نیزه به دست دیده می‌شوند. در این‌جا هم جرزهای پنجره‌ای با سه پیکرکنده وجود دارد. در

شمال غربی و در شمال شرقی سنگ‌های قائمی به بلندی ۲۲ پا قرار دارد. هرکدام از این سنگها دارای سه سنگنبشته است و این سنگنبشته‌ها مانند سنگنبشته‌هایی هستند، که در گوشه‌های جنوبی ساختمانG / پنج قرار دارد، که قبلا به آنها اشاره شده است. اما این سنگنبشته‌ها از گذشت زمان آسیب بیشتری

---

(۱). نفر دوم مردی مادی است و جام پایه‌بلندی را، که پایه‌های راه‌راه دارد، حمل می‌کند.

او یک دستش را روی سرپوش جام گذاشته است (لوحه ۶۸۱ / B).

(۲). این شخص هم- اگر خواجه نباشد- هرگز زن نیست. او خدمتگزاری است پارسی، که ظاهرا حامل مشک شراب است (لوحه ۶۸۱ / B).

(۳). تا جایی که می‌دانیم، در سمت شمال کاخ خشایارشا اتاق بلندی به طول تمام تالار وجود نداشته است. محلی که نیبور به آن اشاره می‌کند، ایوان کاخ خشایارشا است. سقف این ایوان بر هشت ستون استوار بوده است، اما از این ستونها تقریبا چیزی برجای نمانده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۷

دیده‌اند، بنابراین قدیمی‌تر هستند. از دیوارهای شمالی چیزی برجای نمانده است «۱». اتاقهای دو طرف [شرقی و غربی] تالار اصلی- به‌طوری‌که از پی‌های بنا برمی‌آید- کاملا شبیه یک دیگر ساخته شده‌اند. حتی ویرانه‌های این دو اتاق هم به هم‌دیگر شباهت دارند. هرکدام از دو اتاق گوشه‌های جنوبی از دو قسمت تشکیل شده بوده است و بنابراین سه اتاق کوچک داشته است. این ساختمان که ظاهرا معبد بوده است، نسبت به ساختمانهای دیگر از قدمت بیشتری برخوردار بود و احتمالا اتاقهای گوشه‌ها سرای روحانیون بوده است. در جرز داخلی یکی از پنجره‌ها پیکرکنده یک زن قرار دارد. پشت سر این زن مردی دیده می- شود، که با دست شاخهای قوچی را نگهداشته است «۲». در هرکدام از اتاقهای میانی آثار چهار ستون به چشم می‌خورد. در این‌جا جرزهای درگاههایی برجای مانده است، که در آنها پیکرکنده‌هایی نظیرc / دوازده به چشم می‌خورد. بعضی از این پیکرها ظرفهایk وg وf / دوازده را در دست دارند. این قطعات از گذشت زمان آسیب زیادی دیده‌اند. از دیوارهای جانب خارجی اتاقهای گوشه‌های شمالی چیزی برجای نمانده است. این ساختمان در شمال دیوار اصلی [صفه تخت‌جمشید] قرار داشت. در سه طرف دیگر ساختمان گذر باریک آزادی به چشم می‌خورد.

---

(۱). چون نیبور ایوان شمالی کاخ را، اتاق پنداشته است، می‌نویسد، از دیوار شمالی چیزی برجای نمانده است. طبیعی است طرف شمالی ایوان، که جبهه اصلی ایوان بوده است، دیواری نداشته است.

(۲). کسی که به نظر نیبور یک زن است، خدمتگزاری است پارسی، که دو ظرف غذا یا چیزی شبیه به آن حمل می‌کند و دیگری خدمتگزاری است مادی که بزی کوهی همراه دارد.

مرد مادی با یک دست یکی از شاخهای بز را گرفته است و دست دیگرش را روی گردن حیوان گذاشته است. به درستی روشن نیست، که منظور از این بز وحشی چه بوده است (لوحه ۱۸۷).

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۱۸

در سمت شمال، چسبیده به ساختمانI / پنج، پلکانهایN وN / پنج «۱» و هم‌چنین آثاری از چهار ستون به دید می‌آمد. شاید این‌جا قسمتی از ساختمانI / پنج بوده است. چون ساختمانهایG / پنج وH / پنج پلکانهای زیبایی دارند، نمی‌توان قبول کرد،

که معمار برای ساختمانI / پنج پلکانهای زیباتری از پلکانهایs / پنج وt / پنج نساخته بوده باشد. هر دو پلکان مورد بحث نظیر پلکان اصلی ساخته شده‌اند. هرکدام از پلکانها دو جانب دارند و در وسط هرکدام از جانبین پاگردی ساخته شده است. یکی از این پلکانها، که در میان ساختمانهایG / پنج وI / پنج قرار دارد، تقریبا در زیر خاک قرار دارد. پلکان دیگر کاملا بیرون از خاک است و در هر طرف دو سیزده پله (۲۶ پله) کوچک دارد «۲». در این پلکان پیکرکنده‌ها و سنگنبشته‌های زیادی وجود دارد، که از گذشت زمان آسیب زیادی دیده‌اند. میان دو پلکان [مورد بحث] راه‌آب زیرزمینی بزرگی در سنگ صخره کنده شده است. روستائیان محل تعریف می‌کردند، که افرادی وارد این کانالها شده‌اند و تا جایی که دیگر هوایی برای سوختن مشعل نبوده است پیش رفته‌اند، اما هرگز به انتهای کانال نرسیده‌اند. این موضوع غیرمحتمل نیست. اما همین مردم می‌گویند، که در داخل این آبروی زیرزمینی گنجهایی نهفته است و هیچ کس جرأت نزدیک شدن به این گنجها را ندارد. چون در بین راه چرخ بزرگ الماس‌نشانی قرار دارد، که با سرعت زیادی در گردش است و وقتی کسی به این چرخ نزدیک می‌شود، چرخ او را در کام خود فرومی‌برد. من هرگز حوصله نکردم، که مسافت زیادی در این کانالها پیش بروم، چون این کانالها محل

---

(۱). منظور راه‌پله‌های شرقی و غربی کاخ خشایارشا است، که جانب شرقی و غربی حیاط کاخ را با صفه کاخ مربوط می‌سازند. برای اطلاع بیشتر از این راه‌پله‌ها، نگاه کنید به- تخت‌جمشید، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

(۲). هرکدام از این پلکانها ۳۰ پله دارد. در هر طرف پاگرد ۱۴ پله و دو پله در پاگرد.

زندگی حشره‌های گزنده بود و چنانچه داخل یکی از این کانالها می‌شدم، به نتیجه‌ای نمی‌رسیدم، چون شاردن، که جرأت کرده بود، مسافت زیادی در این آبروهای زیرزمینی پیش برود، بدون برخورد با چیز جالب توجهی بازگشته بود.

در روی تپهM / پنج هم زمانی ساختمانی وجود داشته است «۱». از این ساختمان پنج جرز و سه درگاه «۲» و یا به عبارت دیگر دیواره‌هایی از سه درگاه برجای مانده است، که به بزرگی درگاههایL / پنج «۳» هستند. دربارهL / پنج بعدا خواهم نوشت. چهره اصلی در جرزهایN / پنج «۴» همان کسی است، که در شکل‌های شانزده و هفده روی یک صندلی نشسته است «۵» و در یک دست عصا و در دست دیگر یک جام دارد. اما مردی هم که در پشت صندلی ایستاده است جامی در دست دارد «۶». در قسمت پایین پیکرکنده‌های زیادی قرار دارد، که دستهای خود را به طرف بالا نگه داشته‌اند. ظاهرا بعضی از این پیکرکنده‌ها را عمدا نابود کرده‌اند «۷». در سه جرز دیگر پیکرکندهc / دوازده به چشم می‌خورد.

---

(۱). منظور تالار اصلی عمارت شورا است. این تالار به صورت مربع ساخته شده است و هر ضلعش ۴۶/ ۱۵ متر است. در زمان نیبور تقریبا تمام تأسیسات شرقی و جنوبی این بنا، از قبیل عمارت عظیم خزانه و حرم در زیر خاک بوده است.

(۲). ساختمان تالار شورا سه درگاه بزرگ سنگی در سمت شمال و جنوب و مشرق داشته است و در سمت غربی فاقد درگاه بوده است.

(۳). منظور تالار تختگاه است.

(۴). منظور درگاه شرقی تالار شورا است.

(۵). منظور داریوش است (لوحه ۷۷).

(۶). منظور خشایارشا است، که در پشت تخت پدر ایستاده است و دستش را به پشت تخت شاه گذاشته است (لوحه ۷۷).
(۷). منظور نمایندگان ۲۸ ملت تابع هستند، که تخت شاه را نگه داشته‌اند. این نمایندگان در سه ردیف قرار گرفته‌اند: ردیف بالا نه نفر، ردیف وسط ده نفر و ردیف پایین نه نفر.
متأسفانه پیکرکنده‌های این نمایندگان به سختی آسیب دیده است، اما با توجه به نمایندگان-
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲۰
با توجه به راههای ورودی، این ساختمان، ساختمان جالب توجهی بوده است، که از آن چیزی جز پی چند دیوار و پایه دو ستون بزرگ برجای نمانده است.
بقیه ساختمان یا با خاک پوشیده شده است و یا از این محل به جای دیگری منتقل شده است.
باقیمانده ساختمانK / پنج «۱»، باتوجه به پیکرکنده‌هایی که در محل ساختمان قرار دارند، در حدود سه پا در عمق زمین قرار دارد. این ساختمان ظاهرا فقط دو اتاق داشته است. اتاق جنوبی چهار درگاه دارد. در جرزهای درگاه غربی پهلوانی دیده می‌شود، که با شیری گلاویز است. در این سمت سه پنجره کور هم قرار دارد. تقریبا تمام در و پنجره‌های سمت شرقی خوابیده است. دیوار جنوبی یک درگاه دارد. در جرز این درگاه مردی قرار دارد، که جامی در یک دست و دبوسی در دست دیگر دارد. یکی از خدمتگزاران این مرد مگس‌پرانی در یک دست و حوله‌ای در دست دیگر دارد. چیزی که در دست خدمتگزار دیگر است در زیر خاک مانده است. در درگاه دیوار میانی پیکرکنده‌هایی به شکلC / دوازده به چشم می‌خورد. از اتاق دیگر این ساختمان دو درگاه برجای مانده است. در جرز هر درگاه دو مرد نیزه به‌دست قرار دارد. در این‌جا هم مانند ساختمان

- حامل تخت شاه در آرامگاه او، این نمایندگان عبارتند از: ۱. پارسی، ۲. مادی، ۳. خوزی (ایلامی)، ۴. پارتی، ۵. هراتی، ۶. بلخی، ۷. سغدی، ۸. خوارزمی، ۹. زرنگی (سیستانی)، ۱۰. رخجی، ۱۱. ساتاگیدی، ۱۲. گنداری (قندهاری)، ۱۳. هندی، ۱۴. سکاهوماوارگا (- شرابخوار)، ۱۵. سکای تیزخود، ۱۶. بابلی، ۱۷. آشوری، ۱۸. عرب، ۱۹. مصری، ۲۰. ارمنی، ۲۱. کاپادوکی، ۲۲. لیدی، ۲۳. ایونی (یونانی) ۲۴. سکای آن‌سوی دریا، ۲۵. اسکودری، ۲۶. ایونی کلاه به‌سر، ۲۷. لیبی (لیبیایی)، ۲۸. حبشی (لوحه ۸۰).
(۱). منظور جناح اصلی حرم است. قسمت عمده تأسیسات بزرگ حرم در زمان نیبور در زیر خاک بوده است.
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲۱ H
/ پنج وI / پنج، در گوشه‌ها سنگهای بلند اندامی به چشم می‌خورد، اما این‌بار در این سنگها سنگنبشته‌ای وجود دارد «۱».
ساختمانL / پنج، اگرE وD وC وB / پنج به صورت ساختمان واحدی نبوده است «۲»، بزرگترین و گسترده‌ترین ساختمان [صفه تخت‌جمشید] است «۳».
هرکدام از چهار طرف این بنا دو درگاه داشته است. از این درگاهها، درگاههایW وw / پنج «۴» وX, X / پنج «۵» بزرگتر و جالب توجه‌تر هستند. درW, W / پنج دیوار ۵/ ۱۰ پا کلفتی داشت و به این ترتیب دیوارهای درگاههای این‌جا ۵/ ۱۰ پا پهنا داشته‌اند. البته یک‌چنین دیواری، مانند جرزهای درگاههایs وy / پنج «۶» وa وa / پنج وb وb / پنج «۷» و ساختمانهای دیگر، به صورت یکپارچه ساخته نشده است، بلکه از قطعات مختلف خیلی بزرگی، که به‌صورت افقی روی هم قرار گرفته‌اند، تشکیل شده است. در هرکدام از چهار جرز بزرگW / پنج پیکرکنده‌های شکل شانزده قرار دارند. ظاهرا در این‌جا شاه یا مقام

(۱). برای آگاهی بیشتر در مورد جناح اصلی حرمسرا، نگاه کنید به تخت‌جمشید، ص ۲۵۱ به بعد.

(۲).E وD وB / پنج ساختمان آپادانا است.

(۳). حق با نیبور است.L / پنج- تالار تختگاه، از نظر عظمت و هیئت کلی، پس از خزانه، بزرگترین ساختمان صفه تخت‌جمشید است. تالار تختگاه دارای ۱۰۰ ستون بوده است و ازاین‌روی به آن تالار صدستون هم گفته‌اند. اریش اشمیت می‌نویسد، خشایارشا این بنا را، در محوطه بلندی برای مخازن و گنجینه‌های خود ساخته است، تا از تراکم هدیه- هایی که از نقاط مختلف امپراطوری می‌رسیده است، در عمارت خزانه کاسته گردد. این بنا را فقط به این خاطر تالار تخت نامیده‌اند، که در درگاههای شمالی و جنوبی آن مناظر تخت کنده شده است.

(۴). دو درگاه بین ایوان شمالی و تالار.

(۵). دو درگاه جنوبی تالار.

(۶). درگاههای غربی.

(۷). درگاههای شرقی.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲۲

بزرگ روحانی بار می‌داده است و یا دادرسی می‌کرده است. او روی یک صندلی نشسته است و چهارپایه‌ای در زیر پا دارد «۱». ایرانیهای امروز از صندلی استفاده نمی‌کنند. در کنار مچ دست کسی که روی صندلی نشسته است سوراخهایی به چشم می‌خورد. احتمالا دستبندهایی از طلا روی مچها کار گذاشته شده بوده است. ظاهرا کلاه یا تاج هم پوشش فلزی داشته است. کسی که با مگس‌پران پشت صندلی ایستاده است، به اعتقاد من یک زن است. چون او سربند خاصی دارد، که بی‌شباهت به چادر زنهای مشرق زمین نیست. سیاحان دیگر این شخص را خواجه پنداشته‌اند؛ در صورتی‌که خواجه‌ها در مشرق زمین همان لباسی را به تن می‌کنند که مردها «۲». پیکرکنده‌های زیرین، که همه مسلح هستند و رختشان مانند رختهای پیکرکنده‌های شکل هشت است، ظاهرا افراد گارد ویژه هستند «۳».

یکی از جرزهای درگاه بزرگX وx / پنج، که نه پا پهنا دارد، در شکل هفده نشان داده شده است. هرچهار درگاه در کلیات شبیه یکدیگرند. اما رخت‌های پیکرکنده‌های پایین، که تخت آقای خود را حمل می‌کنند، کمی متفاوت است.

من ازاین‌روی همه آنها را در شکل هفده نشان داده‌ام «۴». جالب توجه است، که

(۱). منظور مجلس باردادن شاه بر بدنه‌های درگاه شمالی است (لوحه‌های ۹۶ تا ۹۹).

(۲). به‌طوری‌که قبلا در پاورقی صفحه ۱۰۷ اشاره کردیم، مگس‌پران شاه خواجه بوده است.

نیبور برای اثبات نظر خود، یعنی زن بودن مگس‌پران، اشاره به رخت او و رخت زنهای مشرق زمین و هم‌چنین نبودن فرقی بین رخت خواجه‌ها و مردها می‌کند. صرف‌نظر از این‌که مقایسه رختهای دو دوره، که نزدیک به دو هزار سال میان آنها فاصله افتاده است، شرطی کافی به‌وجود نمی‌آورد، باتوجه به آداب و سنن زمان هخامنشیان بیشتر می‌توان گمان برد، که اگر مگس‌پران جلو دهانش را پوشانیده است، هدف نخوردن نفس او به شاه است.

(۳). نظر نیبور صائب است.

(۴). در جرزهای شرقی و غربی هرکدام از درگاههای شرقی و غربی دیوار جنوبی تالار تختگاه دو گروه ۱۴ نفری حامل تخت

شاه نقش گردیده است و به این ترتیب در هردرگاه ۲۸ نفر–

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲۳

در این‌جا با لباس بلند ایرانیان بلندپایه «۱» و هم‌چنین کافرهای آفریقا روبه‌رو می- شویم. کافرها را به‌وضوح می‌توان از موهای کوتاه و مجعد و لبهای کلفتشان بازشناخت «۲». در قسمت بالای درگاههایX / پنج وW / پنج سنگ‌نگاره‌های کوچکی قرار دارند، که من در شکلی که کشیده‌ام از تصویر آنها صرف‌نظر کرده‌ام. چون در شکلی که شاردن تهیه کرده است، تصویر این سنگ‌نگاره‌ها هم منظور گردیده است. در جرزهای درگاهy / پنج، پهلوانe / دوازده به چشم می‌خورد، اما حیوانی که پهلوان با او درآویخته است، دارای منقاری کج است و پهلوان یکی از گوشهای حیوان را گرفته است «۳». در درگاهz / پنج این پهلوان

- نمایندگان ملت‌های گوناگون امپراتوری حامل تخت شاه هستند. شکلی که نیبور تهیه کرده است (شکل هفده) از جرز غربی درگاه غربی دیوار جنوبی است. نمایندگان هرجرز در سه ردیف نشان داده شده است. ردیف بالا- چهار نفر، ردیف وسط پنج نفر و ردیف پایین پنج نفر. در لوحه ۱۰۷ جرز شرقی درگاه غربی نشان داده شده است و در لوحه ۱۱۲ قسمت بالاتنه دو جرز شرقی و غربی درگا غربی نشان داده شده است. در شکل مورد بحث نیبور حاملین تخت اردشیر اول عبارتند از به ترتیب از سمت راست، بالا: مادی، هراتی، بابلی و رخجی؟ ردیف وسط: کاپادوکی؟، سکای تیزخود، پارتی؟، بلخی؟ و سکایی.

ردیف پایین: هندی، ساتاگیدی، سکایی، (احتمالا زرنگی؟) و حبشی.

(۱). به‌طوری‌که در پاورقی قبل دیدیم، پیکرکنده‌های حامل تخت نمایندگان ملت‌های مختلف شاهنشاهی هستند و از این نمایندگان جز معدودی (مانند مادی و پارتی ...) بقیه بیگانه هستند.

(۲). باتوجه به این‌که کافرها (بانتوها ...) همسایه‌های غربی و جنوبی حبشی‌ها هستند و ظاهرا شرحی را، که نیبور از کافرها می‌دهد، مربوط به نماینده حبشه (ردیف پایین، سمت چپ، نفر اول، لوحه ۱۱۲) است، دقت او قابل ملاحظه است.

(۳). حیوان طرف مبارزه با شاه در درگاه شمالی دیوار غربی از نظر شکل و اعضاء یکی از شگفت‌انگیزترین حیواناتی است، که در صفه تخت‌جمشید به صورت پیکرکنده عرضه شده است. سر و روی سینه این حیوان پر دارد و دهانش منقاری است منحنی. پاهای عقب این حیوان به صورت چنگال است، اما در مجموع بدن و پاهایش شبیه چهارپایان است.

به این ترتیب در این‌جا با حیوانی رودرروی هستیم، که آمیخته‌ایست از چارپا و پرنده.

تخت‌جمشید، لوحه ۱۱۴.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲۴

با یک شیر و در درگاهa وa / پنج با یک حیوان یک شاخ بالدار و درb وb / پنج با یک حیوان یک شاخ، که تقریبا در همه پلکان‌های خرابه‌های [صفه تخت‌جمشید] به چشم می‌خورد، دیده می‌شود.

در دیوار شمالی علاوه بر دو درگاه نه پنجره هم وجود دارد، که مسافری دیگر، باوجود دقت مشاهده‌ای که داشته است، آنها را درگاههای کوچکی انگاشته است. ظاهرا این مسافر توجه نداشته است، که کف ساختمان به خاطر خاکی که به کمک باد در این‌جا جمع شده است، تقریبا دو پا بالا آمده است. در سمت غربی و جنوبی و شرقی هم، به اندازه دیوار شمالی پنجره‌های کوری وجود دارد و در این پنجره‌های کور سنگ‌ها به صورت یک طاقچه تراشیده شده‌اند.

احتمالا سقف این ساختمان‌ها پوشیده بوده است «۱» و شاید در قسمت بالای پنجره- های کور، پنجره‌هایی باز وجود داشته است «۲»، که به مرور آنها را خراب کرده‌اند و برده‌اند. در قسمت جلو این ساختمان دو دیوار قوی‌C وC / پنج به چشم می‌خورد و ظاهرا در هرکدام از این دیوارها حیوان تنومندA / هفت کنده شده بود «۳». در درگاههای این دیوارها (مانند درگاههای اصلی بناهای دیگر) در هرجرز دو مرد نیزه به‌دست به‌چشم می‌خورد. ظاهرا این مردان نگهبان هستند «۴». جالب توجه

---

(۱). سقف این تالار بر صد ستون (ده ردیف ده ستونی) سنگی تکیه داشته است. تمام ستونها ریخته و خرد شده‌اند. ما از پایه‌هایی که برجای مانده‌اند، پی به صدستونی بودن این تالار می‌بریم.

(۲). ظاهرا در بالای ۲۷ طاقچه، تالار سوراخهایی به منظور تأمین نور بیشتری برای داخل تالار وجود داشته است.

(۳). در دو طرف ایوان بزرگ تالار تختگاه، که در شمال تالار قرار دارد، دو گاو عظیم الجثه نگهبان وجود داشته است (لوحه ۹۲). سر تعمیرشده گاو نگهبان شرقی ایوان در موزه انستیتوی شرقی آمریکا نگهداری می‌شود.

(۴). منظور نگهبانان پارسی ایوان است.

است، که پیکرکنده‌C / دوازده، که در ساختمانهای دیگر به کرات به چشم می- خورد، فقط روی صندلی به چشم می‌خورد. حتما این‌جا ساختمانی دنیوی بوده است و در این‌جا مهمانها را به حضور می‌پذیرفته‌اند. در قسمت جلو و داخل این ساختمان قطعه ستونهای زیادی روی زمین پراکنده است.

درست در جلو این ساختمان (L/ پنج) درO / پنج قطعه سنگهای زیادی از درگاه بزرگی، مانند درگاههایA / پنج وEA / پنج، به چشم می‌خورد. در این‌جا هم قطعه‌هایی از ستونهایی که صیقل یافته‌اند و مانند ستونهای دیگر [صفه تخت- جمشید] شیارهای مستقیم عمودی ندارند و هم‌چنین سرستونی متشکل از قسمت جلو دو حیوان مشابه و پشت به‌هم داده قرار داشت «۱».

در نزدیکی سمت غربی این محل درگاههای بزرگA / پنج وEA / پنج قرار دارد «۲». به‌راستی مهمانی که از این درگاهها و از میان ستونهای بیشمار و دیوارهای مرمر زیبا، که آراسته به پیکرکنده‌هایی خوش‌تراش و بزرگ‌اندام بودند، می‌گذشت و به ساختمانL / پنج می‌رفت، با منظره بسیار باشکوهی روبه‌رو بوده است.

این‌ها هستند مهم‌ترین قسمت‌های باقی‌مانده از کاخ باشکوه تخت‌جمشید، که بیشتر از ۲۰۰۰ سال پیش ویران شده است. همه قطعات مورد احتیاج، که حمل و نقلشان دشوار نبوده است، مدتها است که دیگر در این‌جا نیستند.

با این وصف آن‌چه که برجای مانده است، می‌تواند هر بیننده‌ای را غرق در شگفتی بکند. با مطالعه این خرابه‌ها می‌بینیم، که ایرانیها هنر معماری و پیکرتراشی را خیلی جلوتر از یونانیها به پایه بلندی رسانیده‌اند. بیشتر قسمت‌های تخت‌جمشید در محل‌های بسیار خوبی ساخته شده‌اند. در عین‌حال در گوشه جنوب غربی

---

(۱). منظور دروازه ناتمام حیاط جلو تالار تختگاه است. از حجاریهای ناتمام این محل چنین پیدا است، که ساختمان این دروازه هرگز به پایان نرسیده است.

(۲). منظور دروازه خشایارشا (دروازه اصلی صفه تخت‌جمشید) است.

ساختمانها در نزدیک‌یک دیگر ساخته شده‌اند و در این‌جا، در دیوار اصلی [صفه تخت جمشید] گوشه‌های زیادی به‌وجود آمده است و به این‌خاطر نقشه کلی [صفه تخت‌جمشید] کمی ناهنجار شده است. هنوز نمی‌دانیم، تا خراب شدن کاخ‌ها به دست اسکندر، چه مدت کاخها مسکون بوده‌اند. ظاهرا تخت‌جمشید در آغاز یک کاخ یا یک معبد بوده است. به این ترتیب می‌توان برای تخت‌جمشید معماران زیادی متصور بود. چون صاحبان کاخ، که مردمی روحانی و یا غیرروحانی بوده‌اند، همراه با ثروتمند شدن خود مردم بیشتری را به خدمت خود کشیده‌اند و توانسته‌اند کاخهای جدیدی بنا کنند. به این ترتیب اغلب ساختمان جدید در جایی ساخته می‌شود، که می‌بایست پس از پایان کار معمار نخستین آزاد باقی می‌ماند «۱».

دوبروین شماره پیکرکنده‌هایی را که در این‌جا و در آثار باستانی جنبی وجود دارد، ۱۳۰۰ می‌نویسد. من زحمت شمردن پیکرکنده‌ها را به خودم ندادم، اما فکر نمی‌کنم که شماره یادشده خیلی اغراق‌آمیز بوده باشد. نقاشی همه پیکرکنده‌ها و سنگ‌نگاره‌ها، به‌خاطر اختلاف ناچیز آنها با یک‌دیگر، ضرورت نداشت. در شکل‌هایی که من تهیه کرده‌ام بیشتر رخت‌هایی که در این‌جا پیش می‌آید وجود دارد و بعضی از حیوانها و طرحهای خیالی را، که من از تصویر آنها صرف‌نظر کرده‌ام، می‌توان در آثار شاردن و دوبروین یافت و فکر نمی‌کنم، که دانشمندان به شکلهای بیشتری از تخت‌جمشید احتیاج داشته باشند. چون ما دستور مسافرت به ایران را نداشتیم و در مصر ناگزیر بودیم که در سفر به عربستان فقط چیزهای خیلی ضروری را همراه برداریم، همه کتابها را از قاهره به اروپا فرستادیم. ازاین‌روی من حالا هیچ شرحی درباره تخت‌جمشید، جز نوشته

---

(۱). گمان نیبور درست است. داریوش اول بنای تخت جمشید را شروع کرد و پس از او جانشینان او، هرکدام به فراخور حال خود، تأسیساتی به آن افزودند. در میان شاهان هخامنشی سهم خشایارشا در گسترش کاخ‌های تخت‌جمشید بیش از دیگران است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۲۷

کمپفر، همراه نداشتم و نمی‌توانستم شکلهایی را که سیاحان نامبرده تهیه کرده‌اند با اصل تطبیق بکنم. شکلهایی که من تهیه کرده‌ام تا حدودی با شکلهای شاردن و دوبروین فرق می‌کنند. سیاحان آینده تصمیم خواهند گرفت، که چه کسی کوشش بیشتری داشته است. درهرحال به نظر من ایرادهای زیادی را که دوبروین به شکلهای آقای شاردن گرفته است، منصفانه نیست و حتی به اعتقاد من، دوبروین شکلهای زیادی را ابتدا با مداد فقط به صورت طرح تهیه کرده است و بعدا در سر فرصت، کار طرحها را با جوهر به اتمام رسانیده است و ازاین‌روی قسمتهای زیادی غیرقابل تشخیص شده‌اند. به جا بود، که دوبروین اصلا چیزی در مورد شاردن و کمپفر منتشر نمی‌کرد. چون او در نوشته خود، برای دفاع از شکلهایی که تهیه کرده است، شاردن و کمپفر را متهم به خطا می‌کند.

دلم می‌خواهد وقتی در آینده یک اروپایی از تخت‌جمشید دیدن می‌کند، از سنگنبشته‌های زیادی که در این‌جا وجود دارد، رونبشته تهیه کند و این رونبشته‌ها طوری باشند، که آدم بتواند، مثل خود سنگنبشته‌ها در رونبشته‌ها هم یک‌یک حرفها را از هم‌دیگر تشخیص بدهد. نه کمپفر و نه شاردن و نه دوبروین، هیچ‌کدام در تهیه رونبشته دقت نکرده‌اند و گمان می‌کنم همین بی‌دقتی سبب شده است، که کسی تاکنون به خواندن این سنگنبشته‌ها نپرداخته است. می‌خواهم در این‌جا سنگنبشته‌های L و K و I و H / هیجده را که تقریبا در وسط دیوار اصلی جنوبی [صفه تخت‌جمشید] به آنها برخورده‌ام، به صورت رونبشته نقل بکنم. این سنگنبشته‌ها در کنار یک‌دیگر قرار داشتند. قطعه سنگی که سنگنبشته‌ها در رویش قرار دارند ۲۶ پا درازا و شش پا بلندی دارد و تمام سطح سنگ با سنگنبشته پوشیده شده است.

به این ترتیب می‌توان به بزرگی حرف‌ها پی‌برد. در این‌جا هم سه الفبای مختلف

به چشم می‌خورد «۱».

پشت ساختمانL / پنج در سینه کوه رحمت یک اثر باستانی دیگر (P/ پنج) وجود دارد، که خیلی سالم برجای مانده است «۲». در این‌جا قسمت بزرگی از کوه سنگی تراشیده شده است، تا کوه سینه‌ای عمودی بیابد. این پیشتاک بزرگ دارای پیکرکنده‌ها و ستونها و نقش و نگارهای هنری زیادی است. هرجا که سینه کوه سطحی کافی به دست نداده است، به کمک سنگهای دیگری به گستردگی سینه کوه کمک کرده‌اند. سنگهای پیکرکنده‌داری که در سینه کوه قرار داشته‌اند و پایین کوه سقوط کرده‌اند، به‌وضوح نظر بالا را تأیید می‌کنند. در قسمت پایین، سکوهای پلکان مانندی به طول تمام این اثر باستانی وجود دارد، اما بلندی این سکوها بیشتر از آن است، که بتوان از آنها به‌جای پلکان استفاده کرد. شاید در بالای این سکوها ساختمانهایی وجود داشته است، که در طول سالیان دراز به مرور از میان رفته‌اند و یا این‌که در مواقع لزوم سکوهای کوچکتری روی سکوهای بزرگ قرار می‌گرفته است و سکوهای بزرگ به صورت پلکانی درمی‌آمده است. چشمهای من به خاطر نقاشی آثار مختلف این کاخها و مخصوصا تهیه رونبشته سنگنبشته‌های زیاد، مخصوصا آنهایی که در ارتفاع بلندی قرار دارند و به‌خاطر تابش نور خورشید به خوبی قابل تشخیص نیستند، طوری خسته شده بود، که جرأت تهیه شکلی از این پیشتاک بلند را نیافتم و تحمل رنج تهیه این شکل هم ضرورت نداشت، چون در سفرنامه‌های مختلف تصویرهایی از این محل

---

(۱). منظور چهار سنگنبشته داریوش(d .P .D.)در دیوار جنوبی صفه تخت‌جمشید است، که به سه زبان فارسی باستان، ایلامی(K)و بابلی(L)روی قطعه سنگ یکپارچه بزرگی به طول هشت متر نقر گردیده‌اند. دو سنگنبشته از چهار سنگنبشته، هرکدام در ۲۴ سطر به خط میخی فارسی باستان است(I وH).

(۲). منظور آرامگاهی است در سینه کوه رحمت، که آن را آرامگاه اردشیر سوم می‌دانند.

وجود دارد. باید توجه داشت، که پیکرکنده‌ها و نقش و نگارهای موجود در این‌جا با پیکرکنده‌ها و نقش و نگارهای کاخها فرق چندانی ندارد و به این ترتیب می‌توان به این نتیجه رسید، که کسی که این اثر را به‌وجود آورده است، پیرو همان دینی بوده است، که سازنده کاخها و یا معبدها داشته است. اما این‌که آیا این دین، دین زردشت و یا دین آتش‌پرستان امروز بوده است، جای تردید فراوان است. وقتی در معبد پارسی‌ها [زردشتیان]- که هنوز هم در ایران و هندوستان فراوان است- موبد برای اجرای مراسم مذهبی جلو آتش مقدس می‌ایستد، دستمالی در جلو دهان دارد، تا آتش مقدس از نفس او آلوده نگردد. در عوض کسی که در این‌جا، در قسمت بالای پیشتاک [مورد بحث]، جلو محراب آتش سوزان ایستاده است، صورتی کاملا باز دارد. امروز، مرد روحانی چیزی در دست دارد، که با آن می‌تواند آتش را هم بزند. پیکرکنده‌ای که در این‌جا در جلو آتش ایستاده است، کمانی در دست دارد که نمی‌تواند برای هم‌زدن آتش مورد استفاده قرار بگیرد. اتاقکی که در سینه این پیشتاک و صخره‌های دیگر این حوالی وجود دارد، دارای دری بسته بوده‌اند، که این درها با زور باز شده‌اند.

همیشه این گمان وجود داشته است، که این اتاقکها آرامگاه بوده‌اند. اما پارسی‌های امروزی مردگان خود را دفن نمی‌کنند، بلکه مردگان را جلو لاشخورها می‌گذارند. باید توجه داشت، که این اثر باستانی [آرامگاه] احتمالا قدیمی‌تر از این عادت ایرانیان نیست «۱»، که به پیروی از روش مغان، مردگانشان را طعمه حیوانات وحشی می‌سازند «۲»، حتی اگر شاهان ایران، که

(۱). در متن بجای «نیست» «است» آمده است که به احتمال خیلی قوی غلط چاپی است. چون در غیر این‌صورت روال منطقی جمله‌ها به‌هم می‌خورد.

(۲). مغان مادی مرده‌های خود را جلوی لاشخور و حتی سگ می‌انداختند، تا به این وسیله از آلودگی زمین جلوگیری بشود.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۰

آیین زردشت بودند، می‌توانستند اجازه دفن شدن داشته باشند. چون طبقات مختلف هندی، که دارای یک دین هستند، بعضی مردگان خود را می‌سوزانند و بعضی دفن می‌کنند و بعضی دیگر آنها را به آب می‌سپارند، احتمال دارد، رفتاری که با مرده پادشاهان ایران و یا بلندپایگان کشور می‌شده است، از رفتار با مردگان طبقات پایین متفاوت بوده است. کسی که در این‌جا در جلو محراب ایستاده است، احتمالا یک بلندپایه غیرروحانی است «۱». او آن‌قدر از آتش فاصله دارد، که نفسش آتش را آلوده نسازد.

درQ / پنج منبع آب یا چیز دیگری وجود دارد، که به شکل مربع در سنگ کنده شده است و هرضلعش تقریبا ۱۲ پا طول دارد و در حال حاضر گودیش به ۱۶ پا می‌رسد و اگر گودتر بوده است، از سنگ و خاک پر شده است. ظاهرا روی این منبع پوشیده بوده است. و از سوراخهایی که در سنگ وجود دارد، می‌توان گمان برد، که در این‌جا درگاهها و هم‌چنین ساختمانی وجود داشته است.

در این‌جا هم‌چنین آبروهایی در سنگ کنده شده است «۲».

کمی جنوبی‌تر، در سینه کوه، پیشتاک دیگری از یک آرامگاه به چشم می‌خورد، که کمی از آرامگاه یادشده متفاوت است و از گذشت زمان آسیب زیادی دیده است. از این قسمت هم شاردن شکلی تهیه کرده است. چون ورود به داخل این آرامگاه آسان‌تر از ورود به آرامگاه پیشین بود، خودم را به داخل آرامگاه رساندم، اما متأسفانه فقط با یک اتاق مستطیل‌شکل پوشیده از آب روبه‌رو شدم.

با توجه به شیوه‌های معماری امروز، معقول به‌نظر نمی‌رسد، که به خاطر یک اتاق کوچک متحمل این‌همه رنج و خرج شده باشند و سینه کوه را به‌صورت عمودی

(۱). اگر این آرامگاه از آن اردشیر سوم باشد، بلندپایه‌ای که نیبور او را مردی روحانی می- خواند، اردشیر سوم است.

(۲). همان‌طور که نیبور حدس زده استQ / پنج منبع آب بوده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۱

بتراشند و آن را با این همه سنگ‌نگاره آرایش بدهند «۱». اما چرا مصری‌های باستان اهرام چنین باشکوهی ساخته‌اند؟ در اهرام مصر هم اتاقهای معدودی پیدا شده است، که امروز به‌خاطر چند اتاق حتما این‌همه پول خرج نمی‌کنند.

یک ربع ساعت جنوبی‌تر از این محل و در امتداد همین کوه، دوباره با یک اثر باستانی دیگر برخورد می‌کنیم. در این‌جا هم سینه کوه را به صورت صفحه‌ای عمودی تراشیده‌اند. سنگهای کنده شده از کوه را، به منظور بلندتر کردن کوه، روی کوه جای داده‌اند و در سینه اصلی کوه سنگ‌نگاره‌هایی به چشم می‌خورد.

اما این اثر به پایان نرسیده است. فقط سنگ‌نگاره‌ای که در قسمت بالا قرار دارد، ظاهرا خورشید را نشان می‌دهد و تراش پیکر

کسی که با رخت بلند و با کمانی در دست در جلو محراب ایستاده است، تمام شده است و چند نفر دیگر، که در کنار قرار دارند، نیمه‌تمام هستند. شاید علت ناتمامی این اثر این است، که صاحب آن مرده است و یا این‌که [پیش از تمام شدن اثر] دین و آیین دیگری در ایران پدید آمده است و یا این‌که دلیل دیگری [برای ناتمام ماندن این اثر] وجود داشته است «۲».
در سطح مسطحی، در نزدیکی گوشه جنوب غربی تخت‌جمشید، باقیمانده-

---

(۱). این اثر باستانی هم آرامگاه است و آنرا آرامگاه اردشیر دوم می‌دانند. به‌طورکلی تشخیص این موضوع، که از آرامگاههای منسوب به اردشیر دوم و اردشیر سوم کدام یک قدیمی‌تر است، مشکل است و از این‌روی به یقین نمی‌توان گفت که از دو آرامگاه کوه رحمت، کدام یک از آن اردشیر دوم است و کدام از آن اردشیر سوم. معمولا آرامگاهی را که در سمت جنوب قرار دارد به اردشیر دوم نسبت می‌دهند.
(۲). منظور آرامگاه نیمه تمام داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی است. این آرامگاه در حدود ۵۰۰ متری جنوب صفه تخت‌جمشید قرار دارد. بااین‌که ساختمان این آرامگاه به پایان نرسیده است، از کارهای انجام شده برمی‌آید، که نمای این آرامگاه هم مانند دیگر آرامگاههای شاهان هخامنشی طرح‌ریزی شده بوده است.

هایی از یک ساختمان دیگر به چشم می‌خورد. از جمله ستون ایستاده‌ای که در شکل شش [سمت چپ، بالا] نشان داده شده است. این ستون یکی از ۲۰ ستونی است، که در این ساختمان وجود داشته است «۱». کمی بالاتر، در سمت شمال، در سطح مسطحی یک جفت درگاه به چشم می‌خورد. این درگاهها از نظر ساختمان همان شکلی را دارند، که درگاههای تخت‌جمشید داشتند «۲». در پای کوه قطعات سنگ مختلفی به چشم می‌خورد، که از صخره کنده شده‌اند، تا در ساختمانها از آنها استفاده بکنند. هم‌چنین آبرسانهایی در صخره کنده شده است «۳».
تقریبا در نیمه راه تخت جمشید- خرابه‌های استخر، فضایی در سنگ صخره به‌وجود آورده‌اند، که ظاهرا نه سقف داشته است و نه دیواری در قسمت جلو.
سه دیوار دیگر پوشیده از پیکرکنده‌هایی هستند، که اندازه‌های آنها بزرگتر از اندازه‌های طبیعی است «۴». این پیکرکنده‌ها هم مانند پیکرکنده‌های چهل منار [تخت جمشید] باشکوهند، اما از نظر هنری سبک دیگری دارند. پیکرکنده‌هایی که در دیوار سمت شمالی قرار دارند، درA / نوزده نشان داده شده‌اند. سر پیکر اصلی [مجلسی که در دیوار شمالی حجاری شده است]، که کدخدای ده او را رجب می‌نامید و هم‌چنین سر اسب او به شدت آسیب دیده است. کسی که پشت اسب

---

(۱). بنابه اظهار آقای دکتر پرویز ورجاوند، استاد باستانشناسی دانشگاه تهران، این ستون به احتمال قوی مربوط است به بناهای سنگی شهر پارسه، که در کنار صفه تخت جمشید قرار داشته است.
امروز از تنها ستون ایستاده‌ای که در زمان نیبور در این محل وجود داشته است خبری نیست، اما ستونپایه‌های زنگی‌شکل ستونها هنوز هم‌چنان پابرجا هستند.
(۲). در مورد دو درگاه مورد بحث، نظر آقای دکتر پرویز ورجاوند، استاد باستانشناسی دانشگاه تهران این است، که این درگاهها از آن معبد منسوب به «فراتداران»، در کنار جاده اصفهان شیراز است.
(۳). این آبرسانها امروز هم در پای کوه مورد بحث به چشم می‌خورند.

(۴). منظور آثار باستانی معروف به نقش رجب است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۳

قرار دارد ۸/۵ پا بلندی دارد. از بلندی این پیکرکنده می‌توان به بزرگی پیکرکنده- های دیگر این محل پی‌برد «۱». در این دیوار سنگنبشته چهار خطی F / چهارده «۲» در قسمت جلو اسب و سنگنبشته‌های H و G / چهارده در روی خود اسب قرار دارند.

سنگنبشته‌های H / چهارده «۳» و G / چهارده «۴» قطعا به‌دست استاد تراشنده پیکرکنده‌ها به‌وجود نیامده‌اند بلکه نو هستند «۵». سنگنبشته F / چهارده بهتر از سنگنبشته‌های دیگر نقر گردیده است، اما از نظر وضوح به پای سنگنبشته‌های تخت‌جمشید نمی‌رسد. خطوط سنگنبشته‌های F / چهارده و G / چهارده باهم فرق می‌کنند. اما ظاهرا بعضی از حرفها در هردو خط یکی است. شاید به این ترتیب زبانشناسان بتوانند، با استفاده از یکی از این خطوط، خط دیگر را بخوانند «۶». سنگنبشته شش خطی یونانی حتما جدیدتر از همه این سنگنبشته‌ها است، اما بیشتر از همه آنها آسیب دیده است «۷». سنگ‌نگاره B / نوزده و دیواره شرقی قرار دارد.

در این‌جا این‌طور به‌نظر می‌آید، که دو پیکر اصلی مجلس بر سر به‌دست آوردن حلقه‌ای باهم در مبارزه هستند. از این حلقه نوار پهنی آویزان است و از پشت هردو نفر نوارهایی آویزان است. در میان او دو نفر دو بچه ایستاده‌اند. از اعضای

---

(۱). منظور سنگ‌نگاره شاپور اول (۲۷۲- ۲۴۱) و درباریان او در نقش رجب است. این سنگ‌نگاره هفت متر و ده سانتیمتر طول و سه متر و سی سانتیمتر بلندی دارد.

(۲). منظور سنگنبشته شاپور اول به خط پهلوی ساسانی است.

(۳). منظور سنگنبشته‌ای است از شاپور اول به خط یونانی. این سنگنبشته ترجمه سنگنبشته‌ای است که در پاورقی بعد به آن اشاره می‌شود.

(۴). منظور سنگنبشته‌ای است از شاپور اول به خط پهلوی اشکانی است.

(۵). چون سنگ‌نگاره و سنگنبشته‌ها هردو از شاپور اول است، بنابراین هردو در یک زمان به‌وجود آمده‌اند.

(۶). سنگنبشته F / چهارده به خط پهلوی ساسانی است و سنگنبشته G / چهارده به خط پهلوی اشکانی. حروف این دو خط شباهت زیادی به یک‌دیگر دارند.

(۷). به‌طوری‌که در پاورقی سه اشاره شد، این سنگنبشته ترجمه یونانی سنگنبشته پهلوی است و ظاهرا این سنگنبشته‌ها در یک زمان نقر گردیده‌اند.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۴

این مجلس سه نفر ریش ندارند و ظاهرا زن هستند «۱». در دیوار جنوبی دو نفر سوار بر اسب هستند. اینها هم بر سر به دست آوردن حلقه‌ای در حال مبارزه هستند «۲». چون این پیکرکنده‌ها از گذشت زمان آسیب زیادی دیده بودند، از نقاشی آنها صرف‌نظر کردم و گمان میکنم، که آنها با پیکره‌های C / بیست «۳» چندان فرقی ندارند.

تقریبا در یازده کیلومتری تخت‌جمشید، یعنی وقتی که تقریبا ۵/ ۵ کیلومتر به‌طرف شمال و بعد ۵/ ۵ کیلومتر به طرف شرق میرویم، به خرابه‌هایی برمی- خوریم، که ایرانیها آنرا خرابه‌های استخر می‌نامند. این خرابه‌ها احتمالا باقیمانده کاخی است، که ملکه همایی [؟] در این شهر ساخته است؛ چون سبک معماری این خرابه‌ها مانند سبک معماری تخت‌جمشید است. این

خرابه‌ها در نزدیکی آرامگاه- های نقش رستم قرار دارند. از این خرابه‌ها هنوز دو ستون پابرجای هستند.
سرستون یکی از این ستونها شباهت زیادی بهA / دوازده دارد و سرستون دیگر

---

(۱). این سنگ‌نگاره مجلس دیهیم‌ستانی اردشیر اول را نشان می‌دهد. حلقه‌ای که نیبور از آن صحبت می‌کند، دیهیم شاهی است و در این مجلس اردشیر اول در حال گرفتن دیهیم شاهی از اهورمزدا است. این سنگ‌نگاره پنج متر طول و سه متر بلندی دارد. پشت سر اردشیر مگس‌پران شاه قرار دارد، که ظاهرا خواجه است و کسی که پشت سر مگس‌پران ایستاده است ظاهرا شاپور اول، ولیعهد اردشیر، است. در مورد دو پیکرکنده‌ای که در میان اهورمزدا و اردشیر قرار دارند و ظاهرا شکل دو کودک خردسال را دارند و نیبور آنها را بچه می‌داند، هیچ‌نوع اظهارنظری نمی‌توان کرد. پروفسور زاره آنها را کودک می‌داند(۴۹ ,۱۹۱۰ nilreB ,sfeilersleF ehcsinarI)و پروفسور هینتس معتقد است، که این دو نفر بزرگسال هستند و فقط به خاطر مرتبه‌ای که داشته‌اند پیکر آنها را کوتاه و کوچک تراشیده‌اند
(nilreB, negnuhcsroF dnu ednuF ehcsinaritlA ۹۶۹۱ ,۳۲۱)
. (۲). این سنگ‌نگاره شاپور اول را در حال دیهیم‌ستانی از اهورمزدا نشان می‌دهد.
(۳). منظور سنگ‌نگاره اردشیر در نقش رستم است. در این سنگ‌نگاره اردشیر و اهورمزدا هردو سوار بر اسبند و اردشیر در حال گرفتن دیهیم شاهی از اهورمزدا است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۵

ظاهرا از پیشتنه دو حیوان، که پشت به هم داده‌اند تشکیل شده است. در اطراف این دو ستون ایستاده قطعه ستونهای زیادی به صورت پراکنده دیده می‌شوند و چند ستونپایه هنوز در جای خود قرار دارند. در دیوار بنایی در کنار این ستونها، با سنگی روبه‌رو شدم به عرض و طول نه پا و کلفتی چهار پا. همه اینها از سنگ مرمر سیاهرنگ سختی ساخته شده‌اند. این همان سنگ مرمری است، که در تخت- جمشید از آن استفاده شده است. در این‌جا، در پای کوه هنوز پی دیوارهای بناهایی به چشم می‌خورد و در جایی سنگهای بزرگی روی هم قرار گرفته‌اند، که احتمالا باقیمانده یک دروازه هستند «۱».
خرابه‌های کاخ همایی در منطقه‌ای حاصلخیز، در میان کوههای بلند و ساحل جنوبی یک رودخانه کوچک قرار دارند. ایرانیها این رود را بلوار می- نامند. این رودخانه در پنج کیلومتری این‌جا، به کفه بزرگی می‌رسد، که تخت‌جمشید در آن قرار دارد. باید بدون تردید در میان دو کاخ [تخت‌جمشید و کاخ همایی] و مخصوصا در جایی که بلوار به کفه بزرگ می‌رسد، محل شهر استخر را جستجو کرد. در این‌جا آب رودخانه وسیله نهرهای زیادی به مزارع اطراف هدایت می‌شود. شهر استخر، مانند کاخهای تخت‌جمشید، به یک بار ویران نشده است، بلکه هنوز در زمان خلفا مقر حکومت حکام خلفا بوده است.
تحت این شرایط- چون استخر در نزدیکی کوهستان و در منطقه‌ای حاصلخیز قرار دارد، با گذشت زمان به مرور سطحش بالا آمده است. چون مردم این شهر کم‌کم سلیقه خوب خود را در هنر معماری از دست داده‌اند و کاخهای باشکوه نیاکان خود را برای ساختن خانه‌های بی‌ارزش ویران کرده‌اند، از این‌که از بناهای

---

(۱). خرابه‌هایی که نیبور در این‌جا از آنها یاد می‌کند امروز هم به چشم می‌خورند، اما هنوز درباره این خرابه‌ها اظهارنظری قطعی نشده است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۶

باشکوه این شهر چیزی به‌جای نمانده است، نمی‌توان در شگفت شد. تنها چیزی که برجای مانده است درگاهها و قطعه سنگهای بزرگی است، که حمل آنها برای ساکنین جدید این محل مشکل بوده است.

در شمال رودخانه بلوار، تقریبا در هفت کیلومتری شمال چهل‌منار [تخت‌جمشید]، آرامگاههای شاهان قرار دارند. در این‌جا- برخلاف صخره غرب چهل‌منار «۱»- صخره به‌طور طبیعی به صورت دیواری عمودی است. به این ترتیب تا محل آرامگاهها، که در سینه صخره قرار دارند، با کمی دستکاری، صخره به صورت کاملا عمودی درآمده است. باوجوداین آرامگاههای این‌جا- با این که همه این آرامگاهها شبیه یک‌دیگرند- به زیبایی آرامگاه موجود در غرب چهل‌منار نیستند. ارتفاع مدخل این آرامگاهها از زمین طوری است، که در صورت در دسترس نبودن نردبانی بلند، بدون خطر مرگ نمی‌توان به آنها راه یافت «۲». من نه وقت بالا رفتن داشتم و نه امکان فراهم آوردن مقدمات کار. در سالهای بعد خبر شدم، که آقای هرکولس یک‌بار دیگر به تخت‌جمشید رفته است:

و چون او مشاهداتش را از یکی از این آرامگاهها برایم نوشت، گزارش او را در این‌جا نقل می‌کنم. اتاقی که او به آن راه یافته بود ۴۰ پا درازا و ۲۰ پا پهنا داشت. در دیوار عقب این اتاق سه رواق وجود داشت و در هرکدام از این رواقها صندوقی سنگی به بلندی چهار پا و درازای نه پا و پهنای هشت پا قرار داشت. هرکدام از صندوقها با قطعه سنگ مسطح بزرگ یکپارچه‌ای پوشانده شده بود. چون این اتاقها را آرامگاه می‌دانند و آقای هرکولس گمان می‌کرد، که در این صندوقها تابوتهایی با مرده‌های مومیایی شده خواهد یافت، چکش و قلم همراه برده بود، تا به کمک آنها صندوقها را باز بکند. اما او از وسایلی

---

(۱). منظور کوه رحمت است.

(۲). منظور آرامگاههای داریوش اول، خشایارشا، اردشیر اول و داریوش دوم است.

که همراه داشت استفاده‌ای نکرد. چون کسی دیگر در سرپوش سنگی همه صندوقها چنان سوراخی درست کرده بود، که می‌شد دست را تا انتهای بازو داخل صندوق کرد و چراغی در داخل صندوق قرار داد. آقای هرکولس در داخل صندوقها چیزی جز خاک پیدا نکرده بود.

به این ترتیب با اطمینان می‌توان گفت، که در این صندوقها هرگز مرده‌ای وجود نداشته است. چون بنابه شرحی که آقای هرکولس از این سوراخها می- دهد، این سوراخها کوچکتر از آن بوده‌اند، که بتوان تمام بدن مرده را از این سوراخها بیرون کشید و علاوه‌براین پهنای این صندوقها- مثل تابوتهای سنگی زیادی که به فراوانی در مصر و یونان و در جاهای دیگر به چشم می‌خورد- با درازای آنها متناسب نیست، و لابد این صندوقها در ابتدای امر برای این منظور ساخته نشده‌اند، که در این‌جا خالی بمانند و لابد که در این صندوقها چیزهایی وجود داشته است، که ارزش ربوده شدن داشته‌اند و این چیزها نمی‌توانند از قطعات بزرگی تشکیل شده باشند. از طرف دیگر همه این اتاقهایی که در سینه کوه ساخته شده‌اند، حتما فقط آرامگاه بوده‌اند و واقعا آرامگاه پادشاهانی بوده‌اند، که خاطره آنها می‌بایستی محفوظ می‌ماند. مانند شاهان [فرعون‌های] مصر، که برای آرامگاههای خود اهرام بزرگی بنا کرده‌اند. از این‌که حالا در این آرامگاهها نشانه‌ای از مرده‌ای وجود ندارد، نمی‌توان چنین نتیجه گرفت، که در این اتاقها هرگز مرده‌ای وجود نداشته است. شاید در این اتاقها را صدها سال پیش گشوده‌اند و چون از موقع گشوده شدن درها امکان راه یافتن روستایی‌های این حوالی به این اتاقها خیلی زیاد است، شاید این

روستایی‌ها آن‌چه را که گذشت زمان نابود نساخته بوده است، با خود برده‌اند.
در این آرامگاههای باشکوه هم پیکرکنده‌هایی که بزرگتر از اندازه‌هایی طبیعی هستند در سطوح مسطح ویژه‌ای کنده شده‌اند، که کارهای قهرمانی پهلوان

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۸

بزرگ ایران، رستم را نشان می‌دهند و از این‌روی این پیکرکنده‌ها را نقش رستم می‌نامند «۱». هردوت در کتاب سوم خود می‌نویسد، که داریوش بلافاصله پس از رسیدن به سلطنت سنگ‌نگاره‌ای از خودش که سوار بر اسب بوده است به‌وجود آورده است و در کنار این سنگ‌نگاره سنگنبشته‌ای هم برجای گذاشته است.
شاید پیکرکنده‌های بزرگ چندی، که در ایران گهگاه در صخره‌ها به چشم می- خورند و همه رستم نامیده می‌شوند، پیکرکنده شاهان باشند. با توجه به سبک کار امکان دارد بعضی از این پیکرکنده‌ها با پیکرکنده‌های نقش رجب یکی باشند.
اما پیشتاک آرامگاهها خیلی قدیمی‌تر از پیکرکنده‌ها هستند «۲». چون پیکرکنده‌های متعلق به این آرامگاهها همان رخت و اندامی را دارند، که پیکرکنده‌های چهل‌منار [تخت جمشید]. دو مجلس مربوط به رستم در شکل بیست نشان داده شده‌اند.
ظاهراC / بیست مربوط به مبارزه دو پهلوان برای بدست آوردن یک حلقه است «۳». این پهلوانها درB / نوزده در حالت پیاده نشان داده شده‌اند «۴».
کشاورزان دهکده‌ای که در نزدیکی قرار داشت، پهلوانی را که چوبی در دست چپ دارد (C/ بیست) رستم زال «۵» و طرف مبارز او را رستم کله‌دست می‌نامیدند «۶».
شلوار هردو بلند است. ظاهرا ایرانیان باستان رکاب اسب و هم‌چنین زین

---

(۱). منظور سنگ‌نگاره‌های مربوط به شاهان ساسانی است، که آنها را نقش رستم خوانده‌اند.
(۲). بدیهی است، که سنگ‌نگاره‌های ساسانیان در حدود نیم قرن جوان‌تر از آرامگاههای شاهان هخامنشی است. نکته جالب توجه دقت نیبور است.
(۳). به‌طوری‌که در پاورقی صفحه ۱۳۴ اشاره شد این سنگ‌نگاره مربوط به مراسم دیهیم‌ستانی اردشیر اول از اهورمزدا است. در این سنگ‌نگاره اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانیان زیر سم اسب اردشیر است و اهریمن، دشمن اهورمزدا، در زیر سم اسب اهورمزدا.
مردی که پشت سر اردشیر ایستاده است مگس‌پران او است.
(۴). منظور مجلس دیهیم‌ستانی اردشیر اول در نقش رجب است.
(۵). منظور اهورمزدا است.
(۶). نیبور می‌نویسد: «رستم کلادس». ظاهرا منظور رستم کله‌دست یعنی «کوتاه دست» است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۳۹

خوب نداشته‌اند «۱». اما این‌که چرا از همه این اسبها چیزی گلوله‌مانند از زنجیری آویخته شده است، روشن نیست «۲». این گلوله‌ها حتما مزاحم حرکت اسبها بوده‌اند. یراقهای اسبها خیلی خوبند. افسارها طوری ساخته شده‌اند که بندهایی روی پوزه اسب دارند. دو نفر روی زمین افتاده‌اند، که فقط بالاتنه‌شان دیده می‌شود و بقیه بدن کم‌کم در بدنه سنگ ناپدید می گردد «۳». درD / بیست آستینهای کسی که جلو اسب ایستاده است «۴»، مثل آستینهای هندیها تنگ و بلند است.

هندیها به هنگام عبادت آستینها را پایین می‌اندازند و روی دستهایشان پوشیده می‌شود و در مواقع عادی آستینها را بالا می‌زنند. اظهارنظر در این مورد را که منظور از این مجلس چیست، به دیگران وامی‌گذارم. در این صخره‌ها پیکرکنده- های زیادی از رستم و افراد دیگر وجود دارد، که من از نقاشی آنها صرف‌نظر می‌کنم. چون یا این سنگ‌نگاره‌ها خوب تراشیده نشده‌اند و یا خیلی آسیب دیده‌اند. علاوه‌براین چون خدمتکارم بیمار شده و مرده بود، می‌خواستم هرچه زودتر به شیراز برگردم.

پشت اسبD / نوزده «۵» سنگنبشته بزرگی وجود دارد، که بیشتر قسمت‌های

---

(۱). برخلاف نظر نیبور، با توجه به سنگ‌نگاره‌ها و آثار موجود، چه در زمان هخامنشیان و چه در زمان ساسانیان زین و برگ اسب بسیار خوب بوده است.

(۲). امروز هم، باتمام بررسی‌هایی که به‌عمل آمده است، هنوز روشن نشده است، که گلوله‌ای که به کمک یک زنجیر از میان دو پای اسبهای سنگ‌نگاره‌های ساسانی آویخته است، چیست.

(۳). به‌طوری که در پاورقی صفحه ۱۳۸ اشاره شد، اردوان پنجم در زیر سم اسب اردشیر و اهریمن در زیر پای اهورمزدا قرار دارد.

(۴). سنگ‌نگارهD / بیست شاپور اول را سوار بر اسب، درحالی‌که در جلو او سزار فیلیپ ایستاده است و والرین زانو زده است، نشان می‌دهد. پشت سر شاپور موبد بزرگ کرتیر دیده می‌شود. این سنگ‌نگاره، که یازده متر طول و ۱۰/ ۵ متر بلندی دارد در نقش رستم قرار دارد.

(۵). منظور سنگنبشته بزرگ کرتیر در نقش رستم است.

آن از گذشت زمان آسیب زیادی دیده‌اند. من گوشه‌ای از این سنگنبشته را (یک سوم از پهنا و نیمی از بلندی، یعنی تقریبا یک ششم تمام سنگنبشته) رونویسی کرده‌ام (شکل بیست و یک). این سنگنبشته خطوط شکسته و بسته‌ای است که کسی قادر به خواندن آن نخواهد شد. اما همین مقدار کم هم می‌تواند دانشمندان را با الفبایی آشنا بسازد، که ایرانیها در زمان تراشیدن این پیکرکنده‌ها به آن می‌نوشتند. کسی چه می‌داند؛ شاید از همین مقدار کم روزی چیزی خوانده بشود.

دیگر سنگنبشته‌های نقش رستم همه آسیب دیده‌اند. در عین‌حال درI / چهارده قسمتهایی از این سنگنبشته‌ها را رونویس کرده‌ام.

اگر همه رونبشته‌هایی را که من از سنگنبشته‌های چهل‌منار [تخت‌جمشید] و نقش رستم تهیه کرده‌ام، با هم‌دیگر مقایسه بکنیم، می‌بینیم که در هیچ‌جای دنیا نمی‌توانیم این همه خط و الفبای مختلف را در یک‌جا پیدا بکنیم. سنگنبشته‌هایی که در شکل‌های یازده و هیجده نشان داده شده‌اند، بدون شک قدیمی‌تر از همه سنگنبشته‌ها هستند و عمر آنها با عمر خود تخت‌جمشید یکی است. چون همه این سنگنبشته‌ها در جاهای راحتی، اغلب در میان پیکرکنده‌ها و سنگ‌نگاره‌ها قرار دارند و برای آنها جای مخصوصی در نظر گرفته شده است. دانشمندان این نبشته‌ها را، با توجه به رونبشته‌های سیاحان پیشین، هیروگلیف تشخیص داده‌اند.

اما به‌طوری‌که قبلا اشاره شد، این سنگنبشته‌ها دارای سه الفبای مختلف هستند «۱».

سنگنبشته‌هایG وB وA / یازده وI وH / هیجده الفبای خیلی ساده‌ای دارند «۲» و من تمام حروف این الفبا را در یک‌جا، در

شکل ده نشان داده‌ام. اما سنگنبشته‌های

(۱). منظور الفبای فارسی باستان، ایلامی و بابلی است.

(۲). این سنگنبشته‌ها به خط میخی فارسی باستان نوشته شده‌اند؛ باید توجه داشت، که الفبای خط میخی فارسی باستان، که از روی الفبای ایلامی ساخته شده است، به مراتب آسانتر و شکیل‌تر از الفبای ایلامی است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۱ K

وE وC / یازده وL وF وD / یازده «۱» دارای حروف پیچیده‌تری هستند. پس از این سنگنبشته‌ها- از نظر عمر- نوبت به سنگنبشته‌های شکل بیست و یک می‌رسد و بعد چهار خطF / چهارده «۲» و سه خطI / چهارده «۳». آیا این خط همان خط آسوری باستان نیست، که تمیستوکلس «۴» در نامه بیست و یکم خود به آنها اشاره می‌کند؟

او از دوستش تقاضای چهار کاسه می‌کند، که در روی این کاسه‌ها، به‌جای این‌که با خط جدیدی که به دستور داریوش ابداع شده است، نوشته باشند، با خط آسوری باستان نوشته شده است. علاوه بر خطهایی که به آنها اشاره شد، چهار خطG / چهارده و بعضی از خطهایI / چهارده جالب توجه است. تا جایی که من اطلاع دارم، همه نوشته‌هایی که تاکنون به آنها اشاره کردم ناشناخته هستند و جالب توجه است، که در این سنگنبشته‌ها نشانی از خط پارسهای هند، که فرزندان ایرانیان باستان هستند، به چشم نمی‌خورد «۵». خط پارسها را خطی باستانی می‌دانند. با توجه به این‌که خطهای موجود در تخت‌جمشید قدیمی‌تر هستند، می‌توان چنین نتیجه گرفت، که ایرانیها به کرات خط خود را عوض کرده‌اند.

یونانیها هم خودشان را در این‌جا جاودانی کرده‌اند. اما این کار همراه با سلیقه و هنر چندانی صورت نگرفته است. چون نبشته‌های آنها روی سنگ‌نگاره‌ها قرار دارند و چنان بدنقر گردیده‌اند، که از گذشت زمان آسیب بیشتری دیده‌اند «۶».

(۱). این سنگنبشته‌ها به خط ایلامی و بابلی نوشته شده‌اند.

(۲). سنگنبشته شاپور اول به خط پهلوی ساسانی.

(۳). منظور سنگنبشته‌ای است به خط پهلوی.

(۴). تمیستوکلس-۵۲۵ -۴۶۰(selkotsimeT پیش از میلاد) سیاستمدار آتنی، که در سال ۴۶۴، وقتی اردشیر درازدست به سلطنت رسید، به دربار ایران پناهنده شد.

(۵). منظور خط اوستا است.

(۶). سنگنبشته‌های یونانی را یونانیها ننوشته‌اند. این سنگنبشته‌ها به دستور شاهان ساسانی نقر گردیده‌اند و ترجمه سنگنبشته‌های پهلوی هستند.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۲

بعد نوبت به سنگنبشته‌های کوفی و عربی و فارسی می‌رسد. در نقش رستم حتی به خط عبری برمی‌خوریم و من فکر می‌کنم، با این خط در خرابه‌های تخت‌جمشید هم برخورد کرده‌ام. اما این خطها و نام چند اروپایی را که در این‌جا نقر گردیده است، نمی‌توان در زمره سنگنبشته‌ها به حساب آورد. من حتی در تخت‌جمشید با اسم دوبروین برخورد کردم، که با گچ سرخ نوشته شده بود.

جلوی کوهی که آرامگاههای شاهان و پیکرکنده‌های پهلوانی رستم بر آن قرار دارد، بنای کوچکی از سنگ سفید ساخته شده

است، که فقط با دو قطعه سنگ بزرگ پوشیده شده است و به گمان به سامان ماندن این بنا به خاطر این دو قطعه سنگ بزرگ است. چون هیچ‌کس- بی‌آن‌که خودش را در خطر سقوط سنگهای سقف قرار ندهد- نمی‌تواند سنگهای ساختمان را جابه‌جا بکند.

در بنا از کف زمین خیلی بلندتر است. با این‌همه به آسانی می‌توان درون آن راه یافت؛ چون زیر درگاه کمی آسیب دیده است. این بنا اتاق چهارگوشی است، که هرگوشه آن ده پا درازا دارد و در درگاه گودیهایی برای پاشنه‌های در ساخته شده است. در این بنا سنگنبشته یا پیکرکنده‌ای به چشم نمی‌خورد. اتاق پنجره ندارد و نور از هیچ‌جا، جز از تنها دری که رو به کوه است، نمی‌تواند وارد اتاق بشود. به گمان زیر این اتاق، اتاق دیگری وجود ندارد و این‌طور به نظر می‌آید، که زیر بنا از آغاز پر بوده است. بنابراین این بنا هرگز برای زندگی زندگان نبوده است، بلکه جایگاهی بوده است برای کفن و دفن و یا به امانت- گذاشتن مردگانی، که می‌بایستی در آرامگاههای سینه کوه جای می‌گرفتند «۱».

---

(۱). منظور کعبه زردشت است. همان‌طورکه نیبور نوشته است، در زمان او در این بنا پیکرکنده و یا سنگنبشته‌ای به چشم نمی‌خورد. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی از طرف بنگاه شرقی دانشگاه شیکاگو، به سرپرستی اریک اشمیت چهار سمت بنای کعبه زردشت، که از زمانی نامعلوم در زیر خاک بود، آزاد گردید. پس از این خاکبرداری، این بنای تاریخی چهره-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۳

این موضوع که در این‌جا، در بالای کوه، ستون کوچکی وجود دارد، در سفرنامه‌های دیگر نوشته شده است. من این ستون را از دور دیدم. هرودوت در کتاب اول (بند ۱۲۲) خود می‌نویسد، که ایرانیها عادت دارند، که بالای بلندترین کوه بروند و در آن‌جا برای خورشید، ماه، زمین، آتش و آب قربانی بکنند. شاید بزرگان ایران برای این منظور به بالای این کوه، که چشم‌انداز خوبی از دشت مقابل خود دارد می‌رفته‌اند.

در نزدیکی این‌جا، در سر راه دهکده چول، دو بنای کوچک دیگر به چشم می‌خورد، که در صخره ساخته شده‌اند و قابل ذکر نیستند. شاید این بناها آرامگاههای بزرگان اسلام است.

تقریبا در ۲۵ کیلومتری غرب این‌جا سه قلعه قدیمی وجود دارد، که قلعه استخر، قلعه شکسته و ... نامیده می‌شوند. یکی از این قلعه‌ها در پایین یک کوه بلند و پرشیب قرار دارد و قلعه دیگر در سینه کوه و قلعه سومی در بالای کوه. چون من این قلعه‌ها را ندیده‌ام، نمی‌توانم بگویم، که این قلعه‌ها را ایرانیان باستان ساخته‌اند، یا مسلمانان. ظاهرا این قلعه‌ها را ایرانیان باستان ساخته‌اند و از

- تازه‌ای به خود گرفت: بنای مکعب مستطیلی با پلکانی سنگی و سه سکو در سه سمت دیگر.

سوای این دگرگونی ظاهری، با خاکبرداری اطراف کعبه زردشت، در سه سمت کعبه زردشت- بر فراز سکوها- نه تنها از شاپور اول سنگنبشته مهمی به سه زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی و یونانی به دست آمد، در زیر سنگنبشته شاپور اول سنگنبشته دیگری از کرتیر- موبد بزرگ هفت پادشاه ساسانی- هم به دست آمد. این سنگنبشته که به خط پهلوی ساسانی است و ۱/ ۸۶ متر درازا دارد و از ۱۹ بند تشکیل شده است وسیله مترجم این کتاب برای اولین بار از زبان پهلوی ساسانی به فارسی نو برگردانده شده است.

برای آگاهی بیشتر از کعبه زردشت و هم‌چنین آگاهی از متن این سنگنبشته، نگاه کنید به:

پرویز رجبی، کرتیر و سنگنبشته او در کعبه زردشت، شماره مخصوص سال ۱۳۵۰ مجله بررسیهای تاریخی، صفحه ۶۶- ۱.
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۴
این روی شایسته است که یک اروپایی از آنها دیدن بکند.
عرض جغرافیایی ممفیس با عرض جغرافیایی تخت‌جمشید اختلاف ناچیزی داشت. اما ارتفاع پایتخت ایران باستان از سطح دریا خیلی بیشتر بود تا پایتخت مصریها و از این‌روی آب و هوا در این دو شهر خیلی متفاوت است. وقتی من در حوالی تخت‌جمشید بودم، روز بیست و هفتم مارس و اول و پنجم آوریل باران شدیدی همراه رعد و برق داشتیم. تا دوم آوریل شبها یخبندان می‌شد، اما یخ تا بیشتر از ساعت هشت یا نه دوام نمی‌آورد؛ چون خورشید فورا یخها را آب می‌کرد. در بالای کوههایی که در سمت غربی دشت قرار دارند، هنوز برف به چشم می‌خورد. در عوض در حوالی ممفیس به‌ندرت باران می‌آید و مردم یخ را نمی‌شناسند.
در خاتمه لازم می‌دانم مطالبی درباره ساکنین فعلی این حوالی و چگونگی توقفم در میان آنان بنویسم. برای مدتی که من در تخت‌جمشید بودم، منزل اصلی من مرودشت بود، که تقریبا یک ساعت از تخت‌جمشید فاصله داشت و دهکده خوبی نبود. خانه‌ای که کاروانسرای مرودشت بود و من در آن به‌سر می‌بردم، بزرگتر از خانه یک روستایی نبود. در این‌جا مسافرین دیگری هم به‌سر می‌بردند.
این مسافرین پیشه‌وران فقیری بودند، که با ابزار بدی که داشتند، برای یافتن کار از دهی به ده دیگر می‌رفتند. روستاییان مرودشت و روستاهای اطراف اغلب به دیدن من می‌آمدند. در روزهای تعطیل دسته‌ای زن و دختر، که برای دیدن یک اروپایی کنجکاو بودند، به دیدنم می‌آمدند. همه اینها مردم خوب و متواضعی بودند و من در میان آنها- مثل این‌که در دهکده‌ای اروپایی باشم- با امنیت زیادی به‌سر می‌بردم. من هرروز از هشت صبح تا پنج بعدازظهر در خرابه‌های تخت‌جمشید بودم.
روز نوزدهم مارس [۱۷۶۵] در خانه‌ام مشغول نقاشی بودم. روستایی‌ها
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۵
فکر کردند، که من تدارک جشن نوروز را می‌بینم. کلانتر پرسید، نوروز چه موقع است؟ (نوروز ایرانیها همان روزی است، که در عهد باستان بوده است.) به کلانتر گفتم، که چند روز دیگر طول شب و روز برابر خواهد شد. از این‌روی فورا تصمیم گرفته شد، که در این ده روز بیستم مارس- بدون توجه به این‌که روستاهای اطراف در چه روزی جشن خواهند گرفت- نوروز گرفته شود. ظاهرا ایرانیها هم مانند مصریها و عربها در تعیین روزهای جشن خود تردید دارند «۱».
روز بیستم مارس روستاییها لباسی بهتر از معمول پوشیده بودند و در این روز کار نکردند. لباس بهتر پوشیدن و کار نکردن تنها نشانه‌هایی بود از این‌که این روز، روز عید است و چون هنوز ماه رمضان بود، آنها تمام روز اجازه خوردن چیزی را نداشتند. البته آنها شب جبران نخوردن روز را کردند، اما در منتهای سکوت و آرامش. روز بیست و دوم مارس ماه دیده شد و روز بعد عید قربان «۲» بود، اما عید قربان هم به آرامی برگزار شد.
اطراف تخت‌جمشید بیابان است. وقتی من در تخت‌جمشید بودم، کم‌کم هشت تا ده خانواده ترکمن و کرد کوچ‌نشین، با گله‌های کوچک خود، به بیابان زیبایی که فقط قسمت‌هایی از آن زیر کشت بود، آمدند. آنها چون انسانی را با لباس اروپایی در خرابه‌ها می‌دیدند، اغلب به دیدن من می‌آمدند و از این‌که آدمی می‌تواند از روی کنجکاوی دست به سفری طولانی بزند و تمام روز را در این‌جا نقاشی بکند و بنویسد، در شگفت بودند. بااین‌که من کسی جز یک خدمتکار همراه نداشتم، هیچ‌کس

مزاحمتی برایم فراهم نمی‌کرد. حتی خدمتکارم از ملاقات آنها سود می‌برد. او از آنها به مقدار زیادی شیر دریافت می‌کرد و احتیاجی

---

(۱). ظاهرا منظور نیبور عید فطر است.

(۲). منظور عید فطر است. ظاهرا نیبور عید فطر را با عید قربان اشتباه کرده است.

نداشت، که او هر روز از مرودشت برای خودش غذا بیاورد. در سه روز عید کشاورزها و زنها و دخترهای زیادی با الاغ و پیاده از روستاهای اطراف به تخت‌جمشید آمدند. شاید آنها می‌خواستند در تخت‌جمشید گردش بکنند و شاید هم می‌خواستند، بیگانه‌ای را که به این‌جا آمده بود ببینند. مثل زنهای ترکمن و کرد، زنهای این منطقه هم به‌ندرت صورت خود را با چادر می‌پوشاندند. چون ایرانیها خرافاتی هستند، کمتر کسی را می‌شود دید که دعایی را به قطعه چرمی پیچیده نباشد و آنرا از خودش نیاویخته باشد. یکی از این دخترها چیزی از نقره از گردنش آویخته بود، که روی آن به خط عبری نوشته شده بود. او معتقد بود، تا وقتی‌که این نوشته را همراه داشته باشد، همه با او دوست خواهند بود. هم از این دختر و هم در فرصت‌های دیگر از کسان دیگر شنیدم، که مسلمانها توجهی به این موضوع ندارند، که نویسنده دعا از چه دینی پیروی می‌کند. کافی است که نویسنده دعا آدمی مذهبی و عالم باشد. آنها اغلب از من هم می‌خواستند، که برای مقابله با بیماریها و حوادث ناگوار، نوشته‌هایی به آنها بدهم.

بهترین مهمانی که من از ساکنین این‌جا داشتم مرد عربی بود از سوریه.

اما او خودش را از بحرین می‌دانست و از این‌روی از اعتبار خوبی برخوردار بود. چون علمای بزرگ شیعه‌ها از این جزیره هستند. این مرد تنها کسی بود، که من با او بدون مترجم صحبت می‌کردم. او بیشتر از ۳۰ سال بود که در ایران بود و از دهکده کمره، که در این حوالی بود، آن‌قدر درآمد داشت، که می‌توانست زندگی خیلی راحتی داشته باشد. او از این‌که عرب بود به خودش می‌بالید و بیشتر لباس عربی می‌پوشید و دیگران او را شیخ می‌نامیدند. کدخدای مرودشت، که خواندن و نوشتن بلد بود ملا نامیده می‌شد. چون این شیخ تظاهر به عالم بودن می‌کرد و می‌گفت، که اغلب به خرابه‌های تخت‌جمشید می‌رود و به تماشای این آثار باستانی می‌پردازد، امیدوار بودم، که او بتواند به من بگوید، که نویسندگان

عرب و ایرانی درباره این آثار چه می‌گویند. او فقط یک کتاب می‌شناخت که در آن به این خرابه‌ها اشاره شده است. این کتاب «تاریخ مروج الذهب «۱» المسعودی الشافعی» بود. نویسنده این کتاب ضمن مطالب دیگر می‌نویسد، سلیمان نماز صبحش را در اورشلیم، نماز ظهرش را در بعلبک و نماز مغربش را در بحر المیت و نماز شبش را در چهل‌منار به‌جا می‌آورد. این اخبار ممکن است برای مسلمانها مهم باشند، ولی اروپاییها کاری به آن ندارند. من با شیخ در همه جای چهل‌منار به گردش پرداختم و به‌طوری‌که او متوجه نشود، او را به جایی بردم که سنگنبشته- های کوفی در آن‌جا قرار داشتند. امیدوار بودم که او قادر به خواندن این سنگنبشته‌ها باشد و بتواند آنها را با الفبای امروز عربها برایم رونویسی بکند. اما شیخ پرداختن به این موضوع را کار بیهوده‌ای خواند. بعدها او با پسر چهارده- ساله‌اش یک‌بار دیگر به دیدن من آمد. ما دوباره دوستان خوبی شدیم، اما او به هیچ ترتیب میل نداشت، که حرفی از سنگنبشته‌ها به میان بیاید. در این مدت ایرانیان متشخصی هم به دیدن من آمدند. آنها در راه شیراز به اصفهان می‌شنیدند، که یک نفر اروپایی به دیدن خرابه‌های تخت‌جمشید آمده است و

از این‌روی، برای دیدن این مخلوق عجیب، کمی راه خودشان را دور می‌کردند.

روز سوم آوریل ۱۹۶۵ منزلم را از مرودشت به چول منتقل کردم. این دهکده در نزدیکی نقش رستم قرار داشت و من با اقامت در این محل می‌توانستم در نزدیکی آثار باستانی رستم باشم و این آثار می‌توانستند چند روز دیگر برایم کار بتراشند. چند ساعت پس از ورودم به چول آقای هرکولس پیغام داد، که

---

(۱). از ابو الحسین علی مسعودی (تاریخ درگذشت ۳۴۶ هجری در مصر) مورخ، سیاح و جغرافی‌دان معروف. بیشتر آثار این مؤلف در تاریخ و جغرافیا است. از قبیل:

التنبیه الاشراف، الاستبصار، اخبار الامم من العرب و العجم و المسالک و الممالک.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۸

به چهل‌منار آمده است. بدون وقفه- عصر همین روز- به تخت‌جمشید شتافتم و با دوستم دو روز دیگر در تخت‌جمشید ماندم. از این فرصت برای مقایسه شکلهایی که تهیه کرده بودم با اصل چیزهایی که نقاشی شده بودند و همچنین برای اصلاح آنها استفاده کردم. روز پنجم آوریل همراه آقای هرکولس سوار بر اسب به چول رفتیم.

نوکر مسلمانی را که از بوشهر همراه برداشته بودم از شیراز روانه محل خودش ساختم و به‌جای او یک نوکر ارمنی گرفتم. این ارمنی در مرودشت بیمار شد. نه مرغ کم داشتیم، نه برنج و نه کره. هرروز پلو خوب و خوردنیهای سالم دیگری، که در یک ده بد می‌توان به‌دست آورد، در دسترس بود. اما نوکر من بایستی به فرمان کلیسایش و یا به‌طوری‌که او می‌گفت، به فرمان خدایش روزه می‌گرفت و چون وقتی مسیحیان مشرق زمین روزه می‌گیرند علاوه بر گوشت، ماهی و کره و شیر و تخم‌مرغ هم نمی‌خورند، می‌توان فکر کرد، که او در میان روستاییان مسلمان، که غذاهایی مناسب روزه ارمنها تهیه نکرده بودند، خیلی به سختی روزه گرفته است. وقتی ما روز سوم آوریل به چول آمدیم، مرد ارمنی به خاطر نخوردن غذای مناسب و همچنین به خاطر بیماریش خیلی رنگ‌پریده و ضعیف شده بود و من به همین خاطر وقتی برای دیدن آقای هرکولس عازم تخت‌جمشید بودم او را در چول گذاشتم. امروز تصمیم گرفته بودیم، که او روز ششم آوریل به شیراز برگردد. اما او پیش از حرکت مرد. من شانس آورده بودم، که آقای هرکولس از شیراز آمده بود. چون نوکرهای او هم ارمنی بودند و با مرد ارمنی که مرده بود دوست بودند. آنها ترتیب دفن مرده را دادند. اگر آنها نبودند دفن این مرد خیلی اسباب ناراحتیم می‌شد. چون مسلمانها فکر می‌کنند، اگر یک ارمنی زنده فقط به لباس آنها دست بزند آنها را نجس می‌کند و به این خاطر پیدا کردن چند نفری که بتوانند مرده ارمنی را دفن بکنند خیلی دشوار می‌بود.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۴۹

اگر نوکرم زنده و سالم مانده بود، با میل زیادی برای مدت بیشتری در میان آثار باستانی این منطقه می‌ماندم. اما چشمهایم چنان صدمه دیده بودند و خودم چنان خسته و ضعیف شده بودم، که دیگر دلیلی برای زیاده‌روی نمی- دیدم. از مرگ نوکرم عبرت گرفتم و روز هفتم آوریل ۱۷۶۵ با آقای هرکولس به طرف شیراز حرکت کردم.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۵۰

یادداشتهایی درباره شیراز

از دهکده چول، یا از نقش رستم، تا پل خان، پل بزرگی که قبلا به آن اشاره شد و روی رود کر «۱» قرار دارد، چهار ساعت

در راه بودیم. راه همواره از جلگه حاصلخیزی، که تخت‌جمشید در آن قرار دارد، می گذرد. در این جلگه هرازگاهی دهکده‌ای به چشم می‌خورد، اما از هر پنج ده دو ده ویران شده است.
قناتها و نهرها یا خراب شده‌اند و یا خاک آنها را پر کرده است و مزارع اطراف ناآباداننـد. به‌طورکلی این منطقه حاصلخیز به زحمت یک چهارم جمعیتی را، که پیش از نادر شاه داشته است حفظ کرده است «۲» و جمعیت زمان پیش از نادر شاه را نمی‌توان با جمعیت زمان پیش از اسلام مقایسه کرد. پیش از اسلام در این‌جا مردمی می‌زیست، که به کشاورزی به چشم فرمانی ایزدی نگاه می کرد و از این‌روی سطح تولیدات کشاورزی را بالا می‌برد. از پلی که به آن اشاره شد تا زرقان دو ساعت در راه بودیم. حالا- این راه کاملا- خوب بود، اما پس از بارانی مداوم و طولانی این راه خیلی بد می‌شود، چون تمام جلگه در زیر آب قرار می گیرد.
روز هشتم آوریل وارد شیراز شدیم. راه بین زرقان و شیراز- به‌طوری‌که در سفرنامه‌های دیگر اشاره شده است- بیشتر کوهستانی است. از نقش رستم تا

---

(۱). نیبور می‌نویسد، رودخانه بندامیر.
(۲). نگاه کنید به پاورقی صفحه ۵۳ و پرویز رجبی، کریم خان زند و زمان او، صفحه ۷ به بعد.

شیراز تقریبا هفت میل آلمانی است.
پس از بازگشتم به شیراز، اولین کاری که در پیش داشتم این بود، که از یک سرفه شدید و گلودرد و دیگر بیماریهای کوچکی، که در تخت‌جمشید- بیشتر به خاطر سرماخوردگی- پیدا کرده بودم، رهایی بیابم. راه میان شیراز و بوشهر، هنوز به خاطر جنگ بین کریم خان و میرمهنا ناامن بود. از این‌روی ناگزیر بودم، که مدتی طولانی منتظر کاروانی باشم، که به بوشهر می‌رفت. به خاطر این انتظار نه تنها فرصت بهبودی کامل یافتم، بلکه توانستم از آثار قدیمی چندی، که در حوالی شیراز بود، دیدن بکنم. همه این آثار ارزش آن را دارند، که سیاحان اروپایی از آنها دیدن بکنند.
در نیم‌فرسخی شمال شیراز، جلو یک کوه بلند، صخره کوچکی قرار دارد، که از این صخره چشم‌انداز خوبی از شهر و جلگه حاصلخیز شیراز به چشم می- خورد و در دوردستها کوههای بلندی به دید می‌آینـد. موقعیت این صخره شباهت زیادی به صخره‌ای دارد، که تخت‌جمشید در روی آن ساخته شده است. در روی این صخره یک مرد مسلمان کاخی ساخته بوده است، اما این کاخ چنان بد ساخته شده بوده است، که از آن چیزی جز پایه یک ستون کوچک، که ظاهرا از چهل‌منار آورده شده است، به چشم نمی‌خورد. این ستون از همان سنگ مرمر سیاه و سختی ساخته شده است، که با آن تخت‌جمشید را ساخته‌اند. در صورتی که صخره نزدیک شیراز از سنگ سفید است و این سنگ چندان سخت نیست. راه این بنا زمینی شیب‌دار بود، که در دو طرفش دیواری ساخته شده بود. این راه طوری بود که می‌شد تا در بنا با اسب رفت. در ساختمان کاخهای تخت‌جمشید توجهی به این موضوع نشده است «۱». از پای این بنا پایین صخره، صخره را به صورت

---

(۱). با توجه به پلکان صفه تخت‌جمشید، که یک گروه اسب‌سوار می‌توانند به راحتی از آن بالا- بروند، نظر نیبور درست نیست.

پلکان تراشیده‌اند و آب چشمه‌ای را از زیر بنا طوری روی پله‌ها هدایت کرده‌اند، که آبشاری زیبا به‌وجود آمده است. اما امروز، چون آب چشمه دوباره راه پیشین خود را جسته است، از این آبشار خبری نیست. در نزدیکی این‌جا، در زمینی مسطح، حوض فواره‌داری هم قرار دارد. خلاصه این‌که این بنا، که به سبک معماری اسلامی ساخته شده بوده است، ساختمان زیبایی بوده است، اما امروز ارزش آنرا ندارد، که مورد بازدید یک سیاح قرار بگیرد. در پایین صخره گنبدی نیمه ویران به چشم می‌خورد، که احتمالاـ اصطبل یا محل سکونت خدمه بوده است. کمی بالاتر در بالای کوه آرامگاه باباکوهی قرار دارد، که زیارتگاه مسلمانان است.

در شرق جنوب شرقی، تقریبا در هفت کیلومتری شیراز، روی تپه‌ای باقیمانده‌هایی از یک اثر باستانی به چشم می‌خورد، که شاردن و دوبروین آنرا مسجد مادر سلیمان نامیده‌اند «۱». از این اثر فقط سه درگاه، از همان سنگ مرمری که در تخت‌جمشید به کار رفته است، به چشم می‌خورد و سنگ‌نگاره‌های این بنا هم از نوع سنگ‌نگاره‌های تخت‌جمشید است. تردیدی نیست که مصالح این ساختمان از تخت‌جمشید آورده شده است. اما این مصالح را در این‌جا خیلی بد به کار بسته‌اند. چون حتی در روی هم گذاشتن سنگها و تناسب آنها دقت نشده است. جز این و چند قطعه دیگر از کارهای تخت‌جمشید، که در این حوالی پراکنده‌اند، از ساختمان چیزی باقی نمانده است.

آرامگاه حافظ، شاعر معروف ایران، زمانی در خارج از شهر قرار داشته است و حالا یک ربع ساعت از دروازه شهر فاصله دارد و در این راه یک ربع ساعتی، جز آرامگاه شاه میرحمزه و چند کلبه محقر کنارش، ساختمانی به چشم

---

(۱). منظور قصر ابو نصر یا تخت سلیمان است. این اثر باستانی از زمان هخامنشیان است.

نمی‌خورد. آرامگاه شاه میرحمزه در شکل بیست و سه نشان داده شده است.

در عوض در این‌جا مزارع حاصلخیزی به چشم می‌خورد و آرامگاه در منطقه مناسبی قرار گرفته است و ساختمان آرامگاه وضعیت خوبی دارد. این آرامگاه چند اتاق بزرگ شرقی خوب دارد، که پلکانی باریک و مارپیچی به آنها منتهی می‌شود. جلو این آرامگاه گورستان بزرگی قرار دارد، که آرامگاه علما و مردان بزرگ چندی هم در آن قرار دارد. دور این گورستان دیواری کشیده شده است.

چون مسلمانان مرده‌های خود را می‌شویند، در این‌جا، که مصلی نامیده می‌شود، جوی آبی قرار دارد، که پس از گذشتن از حوض آبی به مزارع اطراف تقسیم می‌شود. بیشتر سروهای بی‌نهایت بزرگ، که زمانی در این محل وجود داشته است، در آشفتگیهای داخلی اخیر از بین رفته است.

آرامگاه شیخ سعدی، دانشمند معروف دیگر ایرانی، کمی جنوبی‌تر از آرامگاه حافظ قرار دارد. این آرامگاه در حال ویرانی است و اگر به زودی مسلمانی به تجدید بنای آن همت نگمارد به کلی ویران خواهد شد. در این‌جا به خوبی با طرز نوشتن روی دیوار آشنا شدم «۱». حروف را از سفال می‌برند و بعد آنرا می‌پزند و بعد روی آن لعابی به رنگ دلخواه می‌دهند. این کتیبه‌ها زیباتر از سنگنبشته‌های تخت‌جمشید هستند، که در سنگ سخت کنده شده‌اند. اما چون این کتیبه‌ها از سفال هستند و آنها را با گچ به دیوار چسبانیده‌اند، در مقایسه با سنگنبشته‌های عهد باستان کم‌دوامتر هستند. در آرامگاه سعدی در بیشتر جاها گچ دیوار و همراه گچ کتیبه‌ها ریخته بود و تمام این گچ‌ها و کتیبه‌ها روی زمین، پای دیوارها، پراکنده بود «۲». زیباترین چیزی که در این‌جا به چشم می‌خورد حوض

(۱). منظور کتیبه‌های کاشی است.
(۲). آرامگاه سعدی در زمان کریم خان زند، با خرج ۳۸۴ تومن، تجدید بنا گردید. این آرامگاه در سال ۱۳۳۱ خراب شد و به‌جای آن، با طرحی از آندره گدار، بنای جدیدی ساخته شد.-

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۵۴

هشت‌گوشی است، که پایین‌تر از سطح زمین ساخته شده است. در پایین چاه آب شفافی جریان دارد و آن‌قدر ماهی دارد، که من هرگز در زندگیم این همه ماهی را در یک‌جا ندیده‌ام. این ماهیها در این‌جا از دولت سر سعدی زندگی راحتی داشتند. هیچ‌کس حق صید این ماهیها را ندارد. پلکان راحتی به سطح آب منتهی می‌شود و در اطراف آب جاهای راحتی برای نشستن وجود دارد. در دو طرف این حوض هشت‌گوش هم- یعنی در دو محلی که آب قنات وارد حوض می‌شود و حوض را ترک می‌کند- از سنگ تراشیده جاهای راحتی برای نشستن در نظر گرفته شده است. خلاصه کلام: در فصل گرما این محل جای خوبی برای نشستن است. آب این قنات پس از آرامگاه سعدی از باغی می‌گذرد که در آن آبشارهای زیبا و حوض‌های بزرگی ساخته شده است. آب پس از ورود به یک حوض در زیر زمین جریان پیدا می‌کند و باحالت زیبایی دوباره- مانند یک چشمه- از زمین بیرون می‌زند. اما امروز این باغ ناآبادان است و حوضهای زیبا و کانالها و آبشارها هم به مرور از بین خواهند رفت. ظاهرا امروز هم ایرانیها- مخصوصا برای آبیاری- خیلی از قنات استفاده می‌کنند. در عین حال مسلمانها در هیچ‌جا به کشاورزی رونق نداده‌اند. هم در این‌جا و هم در مصر قناتهای زیادی خراب شده‌اند. امروز هم در نگهداری قناتها سهل‌انگاری می‌شود و از این‌روی زمین‌ها روزبه‌روز بایرتر می‌شوند و در نتیجه روستاها کم‌جمعیت‌تر می‌گردند.
چون در ایران لباس من لباس اروپایی بود، در شیراز نتوانستم مانند دیگر کشورهای مشرق زمین آزادانه به گردش بپردازم و به این خاطر نتوانستم نقشه دقیقی از شهر شیراز تهیه بکنم. در عین حال خواننده می‌تواند به کمک شکل

- به نظر نگارنده آرامگاه جدید- اگر هم بزرگتر و پرخرج‌تر از آرامگاه پیشین است- بسیار عاریه به نظر می‌آید. شاید بهتر بود که بنایی که کریم خان ساخته بود، تجدید ساختمان می‌شد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۵۵

بیست و دو برداشتی مختصر از موقعیت و وسعت شهر داشته باشد. درA / بیست- و دو دروازه تنگ الله اکبر قرار دارد، که زمانی دروازه زیبایی بوده است.
B

/ بیست و دو آرامگاه حافظ است. سر باغ [در شکل بیست و دو] محل تأسیسات انگلیسیها است. درc وb وa / بیست و دو خرابه‌های تأسیسات سابق فرانسویها و هلندیها و پرتقالیها به چشم می‌خورد. در این شکل محل چند مسجد هم دیده می‌شود. در شکل بیست و سه، که در آرامگاه حافظ تهیه شده است، مسجدها به‌طور مشخص‌تری به چشم می‌خورند. جاهایی که در شکل بیست و دو با چند علامت شبیه به L¬ نشان داده شده‌اند، گورستان هستند. در شکل بیست و سه شماره ۱: شاه میرحمزه است و ۲: شاه چراغ، ۳: مدرسه، ۴: سید الحسین، ۵: خاتون جامع، ۶: بی‌بی‌دختر است. اینها مسجدهایی هستند، که از غارت‌های پی‌درپی شهر جان سالم به در برده‌اند. هیچ‌کدام از این مسجدها مناره نداشتند و مردم می‌گفتند، که ساختن مناره در ایران معمول نیست «۱» و مؤذن اذان را یا جلو مسجد و یا روی بام مسجد می‌گوید. ۷: مقر بگلربگ، ۸: انبار باروت، ۹:

دروازه سعدی، ۱۰: دروازه اصفهان، ۱۱: کریم آباد، دهکده‌ای که کریم خان به تازگی آنرا ساخته، است. بهترین خانه‌های شهر را از آجر ساخته‌اند و نمای بیرونی این خانه‌ها عاری از هرگونه آرایش است و به‌ندرت دیواری رنگ‌زده و تمیز به چشم می‌خورد. بازارها اغلب سرپوشیده هستند و بعضی از این سرپوشها به صورت گنبد ساخته شده‌اند. خیابانها سنگفرشند و به خاطر جوی آبی که در میان دارند، نسبتا تمیز هستند.

آب و هوای شیراز فرق چندانی با آب و هوای تخت‌جمشید ندارد، اما با آب و هوای ساحل خلیج فارس فرق زیادی دارد. در اوایل ماه مارس بارندگی

---

(۱). روشن است، که در این مورد اطلاع درستی در اختیار نیبور گذاشته نشده است.

زیاد بود و از این‌روی هوا نسبتا سرد بود و در ماههای آوریل و مه هنوز هوا اغلب گرفته بود و اغلب باران می‌آمد و روز بیست و پنجم آوریل روی قله کوههای بلند و دور هنوز برف نشسته بود و روز چهاردهم ماه مه فقط در شکاف کوهها، در جاهایی که آفتاب‌گیر نبودند، برف به چشم می‌خورد. ساعت هشت صبح روز بیست و سوم آوریل ۱۷۶۵ در شیراز زلزله آن‌چنان شدیدی آمد و خانه کهنه‌ای که من در آن زندگی می‌کردم چنان تکان خورد، که فکر کردیم خانه فرو خواهد ریخت. انواع میوه خوب، که بعضی از آنها در اروپا و بعضی دیگر در هندوستان به چشم می‌خورد، در این موقع از سال در شیراز به فراوانی یافت می‌شد. از ۲۰ نوع انگور برایم اسم بردند. مقداری از این انگور به صورت کشمش صادر می‌شود و مقداری برای ساختن شیره مورد استفاده قرار می‌گیرد و بقیه به صورت تازه خورده می‌شود. انگوری که از آن کشمش درست می‌کنند، بهترین نوع انگور است. دانه‌های این انگور ریزتر از انواع دیگر است و هسته‌اش چنان نرم است، که در موقع خوردن انگور اصلا احساس نمی‌شود.

انگور عسگری هم از این نوع است، فقط هسته انگور عسگری کمی سخت‌تر از هسته انگور کشمشی است. از نوعی انگور، به نام کورچشم، شراب بسیار خوبی انداخته می‌شود و از انگور رنگی شراب سرخ تیره‌رنگی درست می‌کنند و از این انگور فقط برای بهتر ساختن رنگ شرابهای دیگر استفاده می‌شود.

از این‌جا مقدار زیادی هم گلاب و عطر صادر می‌شود.

شراب شیراز را بیشتر ارمنی‌ها تهیه می‌کنند. شراب در کوزه‌ها و شیشه- های بزرگی به بوشهر حمل می‌شود و از بوشهر به بصره و هندوستان صادر می- گردد. مشهور است، که شراب شیراز خیلی خوب است، اما نمی‌دانم آیا شراب یهودیهای صنعا به همین خوبی است یا نه. شراب صنعا به خاطر کمبود کوزه صادر نمی‌شود و از طرف دیگر حکومت عربها حتی اجازه دادوستد شراب را نمی‌دهند.

یهودیها در شیراز- مانند دیگر نقاط مشرق زمین- در محله‌ای مخصوص به خود زندگی می‌کنند و قرب چندانی ندارند. در حال حاضر فقط بیست هندی در شیراز زندگی می‌کنند، اما برای تشویق بازرگانان هندی و برای واداشتن آنها به آمدن به شیراز، برای آنها کاروانسرایی در شیراز ساخته می‌شد.

تعداد ارمنیهایی هم که دوباره به شیراز کوچ کرده‌اند زیاد نیست. در عین‌حال در ایران روستاهای بزرگی وجود دارد، که در آنها فقط ارمنیها زندگی می‌کنند. ارمنیها در سر باغ یا محل تأسیسات انگلیسیها، جایی که آقای هرکولس هم در آن‌جا

زنـدگی می‌کند، یک کلیسا دارند، که هر روز در این کلیسا جمع می‌شوند و عبادت می‌کنند. من روز سیزدهم آوریل ۱۷۶۵، روز شنبه پیش از عید پاک، در مراسم مذهبی ارمنیهای شیراز شرکت کردم. مراسم مذهبی آنها بی‌شباهت به مراسم مذهبی مسیحیان نخستین نبود. چون کشیش این انجمن یک بافنده بود و دیگر خدمه کلیسا یکی آشپز بود و دیگری خدمتگزار آقای هرکولس بود و نفر سوم یک کفاش و نفر چهارم یک نجار. کلیسا در حد خود خوب بود.

در بالای محراب یک صلیب قرار داشت و یک جام و یک کتاب بزرگ، که روی آن نقره‌کاری شده بود و چند شمع مومی. همه خدمه کلیسا ردایی به تن داشتند، که به پشت آن صلیبی دوخته شده بود. ارمنی‌ها موی سرشان را می‌زننـد و مثل همه مشرق‌زمینی‌ها عرقچین کوچکی بر سر دارنـد و روی این عرقچین- ماننـد ایرانیهـا- کلاه بزرگی می‌گذارنـد. آنها- برخلاف مسلمانها، که در مسجد عمامه و کلاهشان را برنمی‌دارنـد- کلاهشان را در کلیسا از سرشان برمی‌دارند. این را که ارمنی‌ها و هم‌چنین مسلمانها به هنگام عبادت به خاک می‌افتند و مراسم مذهبی همراه با آوازشان را از پیش می‌شناسیم. در این‌جا کسی منتظر وعظ نبود. فقط کشیش کتابی را که روی محراب بود برداشت و چند قطعه از آن‌را خواند. وقتی که کشیش قسمتی را خواند، که در آن ملک به مریم مجدلیه و مریم یعقوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۵۸

می‌گویـد: «مضطرب نشویـد، شما عیسی ناصره را می‌جوییـد، که مصلوب شـد. او برخاست و به آسمان رفت و در این‌جا نیست.»، تمام حاضرین بر پشت دستهایشان کوبیدند و در جای دیگر که مسیح حواریونش را دعوت به صلح می‌کند، هریک از حاضرین صورت نفر پهلویی خود را بوسید. بعد کشیش دستمالی روی کتابش انداخت و آن را روی دو دستش در اطراف محراب گردانـد و برای بوسیدن در اختیار یک‌یک حاضرین قرار داد. در پشت سر کشیش مردی بـا یـک چوبـدستی بلند حرکت می‌کرد. این چوبـدستی ورقه‌هـای گرد نازکی در قسمت بالا داشت و به وسط چوبـدستی دستمال ابریشمی کوچکی بسته شـده بود. این مرد این چوبـدستی را بالای سر کشیش نگه داشته بود و با تکان دادن سریع چوبـدستی ورقه‌های بالای چوبـدستی را به صـدا درمی‌آورد. ظاهرا به این ترتیب حضور فرشته‌هـا مجسم می‌شود. بقیه خـدمه کلیسـا شـمع‌های مومی در دست داشتند. بعد در میان کودکان و بزرگسالان شام تقسیم شد. قطعات کوچک نان را توی شراب انداخته بودند و کشیش با انگشتانش قطعات نـان را از ظرف شـراب بیرون می‌آورد و در دهان حاضـرین می‌گـذاشت. شب کشـیش با دو نفر از خـدمه کلیسا، که هرکـدام شـمع مومی بزرگی در دست داشت پیش آقای هرکولس آمـد، تا به ما تخم‌مرغ رنگ شـده هـدیه بکند و برای ما دعا بکند. صبح روز بعد هم‌چنین دیداری به عمل آمد.

در ایران خانه‌هـایی وجود دارد به اسم زورخـانه و هرکس می‌توانـد به زورخـانه برود و زور خود را به معرض تماشا بگـذارد. وقتی من برای اولین بار به دیـدن یکی از این زورخانه‌ها رفتم، هوای زورخانه چنان آلوده بود، که بهتر دیـدم فورا این محل را ترک بکنم. در عین حال یک بار دیگر به دیـدن زورخانه رفتم و این‌بار آن‌قـدر در این محل ماندم، که بتوانم تصوری از یک زورخانه ورزشی که در زورخانه می‌شود به خوانندگانم بدهم. ساختمان زورخانه کوچک، اما

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۵۹

محکم و بلنـد سـاخته شـده بود. در هرکـدام از چهـار طرف سـکویی رواق ماننـد سـاخته شـده بود. فضای وسط زورخانه برای کسـانی بود که مهـارت خودشـان را نشـان می‌دادنـد و یـا ورزش می‌کردنـد. در ورودی زورخـانه کوچک و پست بود و تمام ساختمـان بـدون پنجره بود؛ فقـط در بالای گنبـد ساختمـان سوراخی تعبیه شـده بود، که نور ضـعیفی از آن به داخل زورخانه می‌تابیـد و چون این نور برای روشن کردن فضـای داخـل زورخـانه کفـایت نمی‌کرد، نـاگزیر بودنـد چراغهایی روشن بکننـد.

خلاصه این‌که در بنای این ساختمان ترتیبی داده شده بود، تا از به‌وجود آمدن کوران جلوگیری به‌عمل آید؛ اقدامی که خیلی ضروری بود. اما امکان داشت با تعبیه سوراخهایی در گنبد زورخانه هوای آلوده داخل را تمیز کرد. این هوا نه تنها برای کسانی که در زورخانه بودند هوای سنگینی بود، بلکه به‌طور قطع سلامتی آنها را به خطر می‌انداخت.

من با چند تماشاچی در یکی از رواقها نشسته بودم و متشخصین و بازرگانانی که برای ورزش به زورخانه آمده بودند در دو رواق دیگر جای گرفته بودند.

آنها پیش از هرکار اول یک قلیان می‌کشیدند. من در شکل بیست و چهار کوشیده‌ام تمام صحنه داخل زورخانه را نشان بدهم. در a / بیست و چهار قلیان هم نشان داده شده است. در این‌جا قهوه هم می‌دادند. در یکی از رواقها یک خواننده و دو نوازنده نشسته بودند. از نوازنده‌ها یکی سه‌تار می‌زد و دیگری ضرب و خواننده آواز می‌خواند. ورزشکاران پس از خوردن قهوه و کشیدن قلیان لباسشان را کندند و به وسط میدان آمدند. تنها چیزی که آنها به تن داشتند شلوار چرمی تنگی بود، که با بندی به دور کمر بسته شده بود. آنهایی که خیلی هنرمند بودند بالانس می‌زدند (b/ بیست و چهار) و بعد نماز می‌خواندند. چون مسلمانها با هرکاری عبادت هم می‌کنند و حتی پس از یک چنین کارهای مضحک هم دست از نماز برنمی‌دارند. بعضی موقع بعد از نماز چندبار پیشانیشان را روی زمین

می‌گذاشتند «۱» (t/ بیست و چهار).

اولین کار ورزشی که انجام گرفت در d / بیست و چهار و e / بیست و چهار نشان داده شده است. در d / بیست و چهار ورزشکار مبتدی است، اما ورزشکاری که ماهر بود، تا جایی که امکان داشت دستها و پاهایش را باز می‌کرد و در این حالت می‌بایستی شکمش به زمین نمی‌خورد (e/ بیست و چهار) و بعد بدون تغییر جای دست و پا، سر و کمرش را می‌چرخاند و هرکس سر و کمرش را بیشتر می‌چرخاند هنرمندتر بود. گمان می‌کنم، بعضی از این ورزشکارها در حدود ۶۰ مرتبه سر و کمر خودشان را می‌چرخاندند. این ورزش را موزیک با ضرب معینی همراهی می‌کرد. بعد هرکدام از ورزشکارها دو تا میل برداشتند و آنها را روی شانه‌های خود گذاشتند (f/ بیست و چهار) و بعد آنها را دور شانه‌هایشان به گردش درآوردند. چندنفر از ورزشکاران، در کنار تخته‌ای که به‌طور مایل به دیوار تکیه داشت، دستهایشان را روی زمین گذاشتند و پاهایشان را از تخته بالا بردند (g/ بیست و چهار).

آنهایی که تمرین بیشتری داشتند، پاهایشان را بیشتر بالا می‌بردند (h/ بیست و چهار) و بالاخره بعضی از ورزشکاران، که هنرشان بیشتر بود، دستهایشان را روی زمین می‌گذاشتند و بالانس می‌زدند (b/ بیست و چهار).

ورزشکاران با این عملیات خیلی عرق می‌کردند. هرکس پول می‌داد در رواقی می‌نشست و کارگری او را مشت و مال می‌داد (i/ بیست و چهار). این کارگر هم با نظم معینی کار می‌کرد و با کف دستهایش پشت کسی را که خودش را به دست او سپرده بود حسابی می‌مالید. بعد کسی که مشت‌مال می‌داد تمام

---

(۱). ظاهرا ورزشکاران پس از عملیات ورزشی طبق سنت به خاک افتاده‌اند و نیبور گمان کرده است، که آنها نماز می‌خوانند.

بندهای مشتری خودش را می‌مالید و می‌کشید. پس از پایان ورزش همه می- خواندند و می‌رقصیدند «۱». اما این رقص به سبک رقصهای اروپا نبود، بلکه هرکس برای خودش جست‌وخیزی راه انداخته بود. بعضی در حال رقص دور خودشان

می‌چرخیدند (K/ بیست و چهار) و بعضی رو به دیوار می‌رقصیدند (l/ بیست و چهار) و بعد همه باهم، گاهی روی پای چپ و گاهی روی پای راست لی‌لی می‌کردند، تا بدنشان را حسابی بلرزانند و به حرکت دربیاورند. بعضی دیگر رو به پشت دراز می‌کشیدند و درحالی‌که تشکی زیر سر و بازوانشان داشتند، دو قطعه تخته بزرگ و سنگین را به هوا بلند می‌کردند (m/ بیست و چهار). چون این ورزش به نیروی خیلی زیادی احتیاج داشت، فقط عده معدودی به آن می‌پرداختند. استاد در کناری نشسته بود و با صدای بلند بالا و پایین رفتن قطعات چوب را می‌شمرد و چون حساب در کار بود، نفر بعدی می‌کوشید تا بیشتر از نفر پیش از خود چوبها را بالا- و پایین بکند. بعد ورزشکاران صف کشیدند و استاد برایشان سخنرانی کرد و یا دعای بلندبالایی را برایشان خواند. در این دعا اسم علی و حسن و حسین شنیده می‌شد و ورزشکاران درحالی‌که سراپا گوش بودند، به خودشان فرورفته بودند. برایم ممکن نبود، که همه ورزشهای دیگر را، که در این محل انجام گرفت، نقاشی بکنم و شرح بدهم. فقط یکی از این ورزشها را، که چندان طولانی نبود، درm / بیست و چهار نشان داده‌ام. برای این ورزش پاها را در یک نقطه نگه می‌داشتند و بعد بدنشان را به طرف بالا- و پایین و جلو و عقب حرکت می‌دادند. بعد دو نفر دو نفر کشتی گرفتند. حتی این کار هم بدون تعارف کردن انجام نگرفت. کشتی‌گیرها ضمن کارهای دیگر دستهایشان را به هم زدند و بعد آنها را به صورت صلیب روی پیشانی گذاشتند (o/ بیست و چهار). آنها

---

(۱). ظاهرا منظور نیبور لی‌لی کردن است.

ظاهرا به این ترتیب نسبت به یک‌دیگر ادای احترام کردند. بعد روی زمین، روبه‌روی یک‌دیگر نشستند. هرکدام از آنها می‌کوشید تا حریف خود را بهتر غافلگیر بکند. بعد به یک‌دیگر پیچیدند و آن‌قدر یک‌دیگر را مالیدند و باهم ور رفتند، تا بالاخره پشت یکی به خاک رسید. بعد کسی که شکست خورده بود با تواضع دست حریف فاتح را بوسید. در کشتی- مثل بوکس زدن انگلیسیها- از وارد آوردن ضربه خبری نیست. در عین حال پس از ترک کردن میدان کشتی، بازوها و رانهای بعضی از کشتی‌گیران احتیاج به استراحت داشت. یکی از ورزشکاران همه آنهایی را که با او کشتی گرفتند، یکی پس از دیگری به زمین زد و وقتی‌که دیگر کسی حاضر به مبارزه با او نشد، از تماشاچی‌ها تقاضای انعام کوچکی کرد. اگر کسی ثابت بکند، که در یکی از پایتخت‌های اسلامی، مثلا اصفهان، استانبول یا دهلی، اعلام کرده است، که او در روز معینی با قوی‌ترین مردان کشتی خواهد گرفت و هیچ کس برای مبارزه با او آماده نشده است، می‌تواند شیری را روی سنگ قبرش نقر بکند. من در شیراز به دو تا از قبرها برخوردم. یکی از این قبرها در گورستانی بود، که در کنار باغی که کریم خان ساخته بود قرار داشت و دیگری در شاهچراغ. من اول فکر می‌کردم، که این گورها متعلق به مردان بزرگی است، که شجاعت خود را در جنگ یا شکار شیر نشان داده‌اند. کسی چه می‌داند، که دانشمندان بزرگی که آثار باستانی را مورد بررسی قرار می‌دهند، به کرات دچار چنین اشتباههایی نشده‌اند. در گلستان سعدی چند حکایت خوب درباره کشتی وجود دارد. حالا خواننده اروپایی با خواندن این مطالب، آن حکایت‌ها را بهتر خواهد فهمید.

در شیراز سه زورخانه عمومی وجود دارد. از این زورخانه‌ها علاوه بر مردم عامی و متوسط، مردان بلندپایه نظامی و غیرنظامی هم استفاده می‌کنند، تا با ورزش‌های یادشده بدن خودشان را نیرومند بکنند. مردان بزرگ در

خانه‌های خود هم اتاقهایی مخصوص ورزش دارند و در این اتاقها با دوستان و آشنایان خود کشتی می‌گیرند. مردان متشخص

صبحها کشتی می‌گیرند و بعد از ظهرها سواری می‌کنند.
لباس ایرانیان با لباس عربها و ترکها فرق زیادی دارد. یک افسر بلندپایه کلاه چهارگوشی بر سر می‌گذارد، که دور آن چیزی شبیه شال پیچیده شده است، اما کلاه بیشتر مردم کلاه پوستی است و دور این کلاه هم شالی پیچیده شده است، که به پهنای شال‌کلاههای چهارگوش نامبرده نیست. حالا همه ایرانیها موهای شقیقه خود را بلند می‌کنند و موی چانه و گونه‌هایشان را با قیچی کوتاه نگه می‌دارند. همه قبای بلندی بر تن دارند، که تا قوزک پایشان می‌رسد. این قبا شباهت زیادی به لباسی دارد، که اغلب در تخت‌جمشید به چشم می‌خورد (شکل هشت). آستینها تنگ هستند و سر آستینها دگمه دارد. همه- مانند دیگر مردم مشرق زمین- کمربند دارند. در اتراق نظامی خورموج جافشنگی همه افسرها و درجه‌داران و نظامیان عادی در زیر بازوی چپ بود و انبان باروتشان در سمت راست. شمشیر از سمت چپ کمر آویخته می‌شود. شلوارشان، که از پارچه نخی راه‌راه و ابریشم است، گشاد و بلند است. افسران بلندپایه چکمه سیاهی به پا می‌کنند، که تا زانو می‌رسد. پاشنه این چکمه‌ها چنان باریک و بلند است، که راه رفتن با آنها تقریبا غیرممکن است. از این‌روی وقتی افسرها از اسب پیاده می‌شوند، نوکری فورا نعلینی جلو آنها قرار می‌دهد. نعلین‌هایی هم که بلندپایگان ایران در مجالس به پا دارند پاشنه‌های بلند و باریکی دارد. در داخل این نعلین‌ها گلهای زیبایی نقاشی شده است. چکمه‌های افسرها ناراحت است و نعلین‌های بلندپایگان منبع درآمدی است برای نقاشهایی که داخل آنها را نقاشی می‌کنند. چرم کفشها بدون استثناء زردرنگ است. جورابها از پارچه اروپایی دوخته شده‌اند و شلوار تا زانو در داخل جوراب قرار می‌گیرد. فرق
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۶۴
قبای مردان متشخص با قبای مردم عامی فقط در این است، که قبای مردان متشخص در زمستان آستری از پوست دارد. کلاه یک بازرگان معمولا- عرقچین است و لباسش پوستین کوتاه و بدون آستین و کفشش نعلین پاشنه‌پهن و جورابی که به پا می‌کند تا قوزک پا می‌رسد. مرد عامی کلاهی بر سر می‌گذارد، که قسمت پایینش گشاد است و در هرطرف زائده‌ای دارد، که روی گوش را می- پوشاند (P/ بیست و چهار). مردان ایرانی، که معمولا مانند همه مسلمانها به پاک بودن توجه دارند، لباس خود را به‌ندرت عوض می‌کنند و از این‌روی تقریبا همه پیراهنی از پارچه نخی خطخط به تن دارند. زنهای طبقه متوسط (زن متشخصی ندیدم) لباس خیلی عجیبی می‌پوشند. آنها دور رانشان پارچه زیادی می‌پیچند، تا رانشان کلفت جلوه بکند. پیراهن زنها کوتاه است و به سرشان دستمال و لچک زیادی می‌پیچند و بعد روی این دستمال و لچک چادر سفیدی می‌اندازند. آنها حتی از جلو صورتشان هم دستمال سفیدی می‌آویزند، اما این دستمال به بزرگی دستمالی نیست، که جلوی صورت زنهای عرب را می‌پوشاند.
خلاصه این‌که: لباس زنهای ایرانی و چکمه و نعلین آنها ارزش آن را ندارد، که از طرف ملتهای دیگر مورد تقلید قرار بگیرد. اما لباس مردهای ایران بهتر از لباس مردهای ترک است و این لباس شباهت زیادی به لباس مردهای لهستان دارد.
هفته‌ها طول می‌کشد تا کاروانی از شیراز راهی بوشهر بشود. دادوستد بین دو شهر شیراز و بوشهر تقریبا قطع شده است و من مجبور بودم تا چهاردهم ماه مه ۱۷۶۵ صبر بکنم، تا کاروان مطمئن و بزرگی راهی بوشهر بشود و وقتی که کاروان به طرف بوشهر حرکت کرد، تا جایی که برای اسبها و قاطرها و الاغهای کاروان علف کافی در دسترس بود، چاروادار عجله‌ای برای تند رفتن نداشت و چون در این فصل، در طول تمام راه، علف زیادی وجود داشت، راهی را که در یک روز پشت سر می‌گذاشتیم بسیار ناچیز بود. سفرنامه کارستن نیبور ۱۶۵ از شیراز به بوشهر
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۶۵

از شیراز به بوشهر

روز اول سفر فقط نیم میل آلمانی از شیراز فاصله گرفتیم. در این اولین منزل قرار بود اول کاروان کاملا سرجمع بشود. روز پانزدهم مه ۱۷۶۵ فقط دو ساعت و نیم راه رفتیم و در چشمه سفید منزل کردیم و روز شانزدهم مه، پس از چهار ساعت پیشروی به بنداو رسیدیم. این ده در نقطه مرتفعی، در قسمت شرقی یک کوهستان قرار دارد. بنداو باغهای زیادی از انگور، بادام، هلو، انجیر و دیگر میوه‌ها دارد. امروز هم در میان شکاف کوههای بلند برف به چشم می‌خورد.

روز هفدهم مه راه بدی داشتیم، که از روی کوهها و تپه‌ها می‌گذشت و پس از دو ساعت پیشروی اتراق کردیم.

امروز با قافله‌ای که از ۳۰ تا ۴۰ عرب تشکیل می‌شد برخورد کردیم. این قافله از بحرین و قطیف می‌آمد و عازم زیارت آرامگاه امام رضا در مشهد بود.

در این قافله چند زن عرب هم به چشم می‌خورد. هر مسلمان- اعم از شیعه و سنی- در صورتی‌که از سلامت جسمانی برخوردار باشد و ثروت کافی داشته باشد و از نظر شغلی اشکالی نداشته باشد، ناچار از رفتن به مکه است. اما چون برای شیعه‌ها سفر به مکه پرهزینه و خطرناک است و از طرف دیگر چون در منطقه سنی‌ها شیعه‌ها مورد تحقیر قرار می‌گیرند، خیلی از آنها به زیارت آرامگاه چند تن از امامهای خود کفایت می‌کنند. اگر شخصی ثروتمندی در زمان حیات خود به زیارت مکه یا به زیارت امامهای دیگر نرود، پس از مرگش یک نفر از محل ارث

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۶۶

او به زیارت می‌رود. به این خاطر مردم زیادی را می‌توان دید که به‌جای شخص دیگری به زیارت می‌روند و علاوه بر زیارت چیزی هم گیرشان می‌آید. حتی در قافله ما سه نفر بودند، که به جای دیگران به زیارت می‌رفتند. یکی از آنها نه بار به جای نه مرده به زیارت رفته بود. ظاهرا بیشتر آنهایی که از بحرین می‌آیند، کسانی هستند که به جای مردگان به زیارت می‌روند. لباس همه این زائرین بد بود و هرکدام بارش را، که عبارت از بقچه‌ای نان و خرمای خشک و یک آفتابه مسی بود، از پشتش آویخته بود. من حتی در عربستان هم با کاروانی این‌چنین فقیر برخورد نکرده بودم. برخورد غیرمترقبه این عربها با یک‌دیگر، در یک سرزمین بیگانه، خیلی برایم جالب بود. آنها درحالی‌که صورت و گاهی دست یک‌دیگر را می‌بوسیدند، مرتبا از چگونگی سفر می‌پرسیدند. آنهایی که از بحرین می‌آمدند از عربهای قافله ما از وضع راه مشهد می‌پرسیدند و افراد قافله ما از راه بوشهر سؤال می‌کردند و افراد هردو کاروان به یک‌دیگر اطمینان می‌دادند، که آدم در هیچ‌جای دنیا مثل ایران، نمی‌تواند به هنگام سفر از چنین امنیت بزرگی برخوردار باشد. البته با وضعیتی که آنها داشتند، نمی‌بایستی از دزد می‌ترسیدند.

بعد آنها از یک‌دیگر از قیمت نان و برنج و کره پرسیدند. افراد هر دو طرف، که احتمالاـ از مناطق فقیری بودند، خیال می‌کردند، که در بهشت هستند. من از این‌که این مردم فقیر به صورت زائر اجاره‌ای به مشهد می‌رفتند اصلا تعجب نمی‌کردم.

بعد افراد کاروان از وضع خانواده‌هایشان جویا شدند. بعضی از آنها جویای خبر بودند و بعضی دیگر سفارش می‌دادند.

بالاخره دو کاروان، درحالی‌که سفر خوبی را برای یک‌دیگر آرزو می‌کردند، از هم جدا شدند.

خیلی غم‌انگیز بود، که ۱۸ سال پس از مرگ نادر شاه، هنوز با افراد یک چشم زیادی برخورد می‌کردیم، که یکی از چشمهایشان را به خاطر غضب ظالم نامبرده از دست داده بودند. از این آدمهای بدبخت در میان عربهای بحرین

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۶۷

هم خیلی به چشم می‌خورد. حتی در سورت، مسقط، بصره و بغداد هم در میان بازرگانان ارمنی و مسلمان شواهدی از

بی‌رحمیهای نادر به چشم می‌خورد. اینها پس از، از دست دادن چشمهایشان کشورشان را ترک کرده بودند.

روز هیجدهم ماه مه، با چند نفر از افراد قافله، از قافله جلو افتادم تا به موردک رسیدیم. روز بعد در این آبادی قافله به ما ملحق شد. روز بیستم به جره رسیدیم و روز بیست و یکم به خانیک و روز بیست و دوم به آویز. هرچه به خلیج نزدیکتر می‌شدیم و زمین پست‌تر می‌شد و هوا سنگین‌تر، گرما شدت بیشتری می‌گرفت. من در هیچ‌جا این‌قدر شهاب ندیده بودم، که در آویز و موردک دیدم و در هیچ‌جا این‌قدر کرم شب‌تاب ندیدم، که در موردک و خانیک. هوا از این کرم و نور فسفریش انباشته بود. هم‌چنین در هیچ‌جا نور منطقهٔ البروج به زیبایی این نور در ایران نبود.

چندی پیش کریم خان سپاهیانی برای سرکوبی یکی از یاغیانی که از فرمان او سرپیچیده بود و یا شاید به اندازه کافی باج نداده بود فرستاده بود. مرد یاغی به محض اطلاع از نزدیک شدن نیروهای دولتی، با تمام افراد خانواده‌اش به یکی از روستاهای نزدیک آویز فرار کرده بود و سپاهیان- طبق معمول- ده او را غارت و بعد ویران کرده بودند. ما در این‌جا با ۲۰۰ کشاورز، که تحت فرمان کلانتر خود و یک خان بودند، برخورد کردیم. چهار روز طول کشیده بود، تا آنها دور هم گرد آمده بودند و حالا- هنگام ورود ما- عازم دستگیری مرد یاغی بودند. اما آنها شب هنگام، با این خبر که یاغی به موقع به بندر ریگ فرار کرده است، بازگشتند. این است قانون نظامی فعلی ایران: بیشتر متشخصین با حکومت خانواده کرد «۱» مخالفند. از این‌روی وقتی آنها را مأمور دستگیری یاغی

---

(۱). منظور کریم خان است، که لر بود.

هم‌ولایتیشان می‌کنند، آنها آن‌قدر در امر تعقیب کندی می‌کنند تا یاغی فرار بکند. شب خبر رسید، دهقانی که سوار بر خرش از جره به آویز می‌رفته است، در راه غارت شده است. خان و افرادش با این ادعا، که در حوزه عمل آنها چنین اتفاقی نمی‌افتد، کوچکترین عکس العملی از خود نشان ندادند.

برای این‌که از گرمای شدید روز در امان باشیم، شب هنگام از آویز حرکت کردیم و به‌جای استفاده از بیراهه خورموج، مستقیما از کوه صندل، به دهکده پیر رفتیم و صبح روز بیست و سوم به این ده رسیدیم. شب بعد از کنار بوشگان، که ده بزرگی بود و یک قلعه داشت، گذشتیم و روز بیست و چهارم مه در کفه بزرگی در نزدیکی دهکده طلحه اتراق کردیم. صبح روز بیست و پنجم مه در کنار رودخانه کوچکی در قاچ [؟] بودیم. روز بیست و ششم در خاویز بودیم.

در خاویز نخل زیادی به چشم می‌خورد، اما ملخ به نخل‌ها آسیب زیادی رسانیده بود. روز بیست و هفتم در اهرم، دهکده‌ای که بیرون از کوهستان و در گرمسیر قرار دارد، بودیم. در قاچ همه گیاهان از گرمای زیاد خشکیده بودند. به‌خاطر بی‌احتیاطی یک خرکچی این گیاهان خشک آتش گرفت و به این‌ترتیب کالای بازرگانی قافله و هم‌چنین باروبنه مختصر من در خطر بزرگی قرار گرفت. اما خوشبختانه آتش، بدون این‌که خسارت بزرگی وارد آورده باشد، خاموش شد. افراد قافله برای خاموش کردن آتش از روانداز اسبها و هم‌چنین از خورجینها استفاده کردند. در جره و جاهای دیگر، برای بارور ساختن زمینی که از کمبود نیروی انسانی بایر شده است، گیاهان سطح زمین را آتش می‌زنند و از خاکستر گیاهان کود خوبی به دست می‌آورند.

امیر گونه خان، که من او را در ماه فوریه ۱۷۶۵، همراه نیروی نظامیش در خورموج دیدم، تاکنون در خورموج به سر برده بود و تازه امروز به قصد محاصره بندر ریگ از اهرم حرکت کرده بود. او چون فرصت گرفتن باج از

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۶۹

مردم کشاورز اهرم و روستاهای اطراف را نداشت، چند نفر از افرادش را در این‌جا گذاشته بود، تا از مردم بینوا باج بگیرند. در اهرم همراه چند نفر دیگر که آنها هم اسب داشتند، قافله را ترک کردم و روز بیست و هشتم مه خسته و نیمه‌بیمار، اما بدون این‌که چشم‌زخمی از سفر دیده باشم، وارد بوشهر شدم.

در بوشهر دوباره در منزل آقای پرویس منزل کردم، اما چون از شیراز، که منطقه سردسیری بود، می‌آمدم، گرمای شدید در من اثر زیادی داشت و از این‌روی برای ادامه سفر شتاب می‌کردم. بلافاصله پس از ورود من به بوشهر فرصت خوبی برای ادامه سفر پیش آمد: یک کشتی انگلیسی آماده حرکت به طرف خارک و بصره بود، اما من ناگزیر بودم، منتظر باروبنه‌ام باشم، که همراه قافله، روز بیست و نهم مه ۱۷۶۵، وارد بوشهر می‌شد. کشتی انگلیسی بدون من به طرف خارک حرکت کرد. حالا من در بوشهر وسیله‌ای برای ادامه سفر نداشتم؛ چون کشتی‌های بوشهر به خاطر وحشتی که از کلابیطهای میر مهنا داشتند، کار نمی‌کردند. روز سی‌ام مه یک کشتی کوچک از خارک وارد بوشهر شد. چون در این موقع هلندیها هم با میر مهنا و هم با شیخ بوشهر روابط خوبی داشتند، این کشتی را اجاره کردم و روز سی و یکم مه به جزیره خارک رسیدم.

اما کشتی انگلیسی چند ساعت پیش از ورود من به خارک حرکت کرده بود.

از این‌روی ناگزیر بودم مدتی در خارک بمانم، اما از اقامت در خارک ناراحت نبودم. چون هم هلندیها از من پذیرایی خوبی به عمل آوردند و هم در خارک شاهد جنگی بودم، که نظیرش را در اروپا نمی‌توان دید.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۰

جزیره خارک «۱»

جزیره خارک را در نقشه نشان داده‌ام. بارون فن کنیپهاوزن «۲» این جزیره را به صورت مستعمره هلند درآورده بود. او قبلا رئیس امور بازرگانی هلند در بصره بود، اما بعد- شاید به این خاطر، که ترکها نسبت به او نظر خوبی نداشتند و شاید هم به خاطر تحریکات اروپایی‌های دیگر، که نسبت به هلندی‌ها حسود بودند- به زندان انداخته شد و بعد با پرداخت مبلغی، ناگزیر از ترک بصره شد.

آقای فن در هولزت «۳»، متشخص‌ترین عضو تأسیسات هلندی هم از طرف متصلم بصره جاسوس شناخته شد، اما بعد ترتیبی داده شد، که او به بوشهر رفت و به زودی بقیه هلندی‌ها به او پیوستند. بصره‌ای‌ها اصلا فکر نمی‌کردند، که این بازرگان می‌تواند در موقعیتی باشد، که از آنها انتقام بگیرد و بازرگانان دیگر این شهر فکر می‌کردند، که دست هلندی‌ها برای مدت زیادی از تجارت در خلیج فارس کوتاه شده است. اما آقای کنیپهاوزن با رئیس بندر ریگ وارد مذاکره شد و تقاضا کرد، به هلندیها اجازه داده شود، تا برای خودشان در جزیره خارک تأسیسات بازرگانی درست بکنند. بعد کنیپهاوزن به باتاویا «۴» رفت و سال بعد دوباره برگشت و علاوه بر استوار ساختن موقعیت بازرگانی هلندیها در جزیره

---

(۱). نیبور به‌جای خارک، خارج می‌نویسد.

(۲). nesuahpinK nov noraB.

(۳). tsluH red noV.

(۴). aivataB.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۱
خارک، ترکهای بصره را وادار کرد، که هرچه از او و هلندیهای دیگر گرفته‌اند، پس بدهند. پس از بارون فن کنیپهاوزن، آقای فن در هولزت حاکم خارک شد. اما چون فن در هولزت نتوانست مورد توجه حاکم جدید باتاویا قرار بگیرد و احضار شد، آقای بوشمان به جای او منصوب شد. وقتی من در این منطقه بودم، آقای بوشمان بر سر کار بود.
هم آقای کنیپهاوزن و هم فن در هولزت با عربهای خلیج فارس و اداره‌کنندگان بندر ریگ دائما در جنگ بودند. آقای بوشمان توانسته بود، در ابتدای کارش، کمی وجهه به دست بیاورد. میر مهنا بهترین افسرش را با تعداد زیادی همراه، پیش بوشمان فرستاد، تا در مورد روابطشان مذاکره شود. شاید هم این افسر مأموریت داشته است، که هلندیها را تارومار بکند (این کار بعدها انجام پذیرفت)، اما حاکم هلندی خارک بر اوضاع مسلط بود. همه سربازها ناگزیر بودند، که در سر پست خود باشند و ملوانان در کشتی‌های کوچکشان.
بوشمان از همراهان سفیر میر مهنا به تعدادی که میل داشت، اجازه ورود به قلعه را داد و درحالی‌که خودش در سالن، روی صندلی راحتی لم داده بود، سفیر میر مهنا را به حضور پذیرفت. منشی‌های بوشمان برای مشاوره در کنارش ایستاده بودند و همه نوکرهای سیاه و دیگر خدمتکاران او، در دو طرف سالن، با شمشیرهای برهنه و براق، ایستاده بودند. بوشمان پس از به حضور پذیرفتن نماینده میر مهنا، او را روی دیوار قلعه برد و توپهایش را به او نشان داد و توضیح داد، که از هرطرف که مورد حمله قرار بگیرد، می‌تواند از خودش دفاع بکند.
تمام این نمایش با چنان قاطعیت بزرگ و سرزندگی، که عادت بوشمان بود، همراه بود، که سفیر میر مهنا، که هرگز یک چنین قلعه و توپخانه‌ای ندیده بود، با دست به شانه بوشمان زد و گفت: «اگر یک چنین قلعه‌ای را از تو بگیرند، ارزش این را نداری، که حاکم این‌جا باشی.» او بعد پیش میر مهنا برگشت.
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۲
میر مهنا همه شرایطی را، که آقای بوشمان پیشنهاد کرده بود، پذیرفت و از آن‌پس هلندیها با کمال آسودگی تجارت بزرگی با ایران و بصره برقرار کردند.
آقای بوشمان پسر یک واعظ مشهور هلندی بود. پدر او، چون پسرش را خیلی مشتاق تحصیل یافت، او را با توصیه‌نامه‌های خوبی به باتاویا فرستاد.
می‌گفتند، جسارت و پردلی بوشمان پیش از سفرش به آمستردام شروع شده بود. بوشمان همراه چند همسفر سرزنده پیش غیب‌گو رفته بود و غیب‌گو از زندگی آینده او حوادث چندی به او گفته بود. تاکنون همه پیشگویی‌ها به حقیقت پیوسته بود و به این ترتیب او شکی نداشت، که بنابه پیشگویی غیب‌گو، پیش از چهلمین سال زندگیش کشته خواهد شد. این فکر او را چنان آزار می‌داد، که دارویی جز شراب نمی‌شناخت و این اواخر چنان اسیر شراب شده بود، که بین هم‌وطنانش دشمن‌های زیادی برای خودش می‌تراشید. در عین‌حال وضع او تأسف‌انگیز بود و من فقط برای هشدار دادن به دیگران، که مشتاق دانستن سرنوشت آینده خود هستند، وضعیت او را شرح می‌دهم. او مرد درستی بود و با جدیت در خدمت شرکت بازرگانی هلند بود. او مرد مهمان‌نوازی بود، اما دشمن تعارف بود و از کسانی خوشش می‌آمد، که دعوت او را فورا می‌پذیرفتند و در کنار او بیشتر از خانه خودشان خوش می‌گذرانیدند و یا با صراحت می‌گفتند، که نمی‌توانند بمانند. بعد می‌گفت، می‌دانم، که آنها از من راضی هستند و من از این‌که با آنها باشم، خوشحالم. وقتی کسی در خدمت به او مردد بود، او ناراحت می‌شد. من خودم یک‌بار شاهد بودم، که بوشمان دو افسر فرانسوی و یک کاپیتان انگلیسی را، که تمام بعدازظهر و شب را با خوشی در کنار او

گذرانیده بودند، از قلعه بیرون کرد. چون آنها نمی‌دانستند، که در خانه او بخوابند یا در کشتی. او وقتی از تعارف‌ها خسته شد، نگهبانها را صدا کرد: فورا دروازه قلعه را باز بکنند، تا این‌ها بتوانند از قلعه خارج بشوند. مهمانها، که هلندی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۳

نمی‌دانستند، فکر کردند، که آنها را به محل نگهبانی می‌برند. آنها با سرعت، بدون خداحافظی، بوشمان را ترک کردند. بوشمان از پشت سر، به زبان پرتقالی گفت، شب به‌خیر، شب به‌خیر. آنها از این‌که دروازه را باز دیدند، خوشحال بودند و تا کشتی دویدند.

کریم خان، وکیل ایران، هم چندبار از هلندیها مالیات خواسته بود، اما چون او اغلب در جنگ بود، در این سالهای اخیر چیزی نخواسته بود. حالا کریم خان با شیخ‌های ساحل خلیج فارس، مخصوصا با میر مهنا، رئیس بندر ریگ و شیخ سلیمان، رئیس قبیله عربی کعب، که کم‌کم تمام جزیره‌های شط العرب را تحت کنترل خود گرفته بود و قسمت جالب توجهی از جنوب غربی ایران را در تصرف داشت، اختلاف داشت. هروقت کریم خان به این شیخ‌ها پیغام می‌داد، که اگر مالیات خود را نپردازند، با حمله نیروی نظامی او مواجه خواهند شد، آنها در نهایت آرامش جواب می‌دادند: آنها می‌دانند، که کریم خان به اندازه کافی قدرت دارد، که آنها را از خشکی براند، اما اگر کریم خان به این کار دست بزند، همه آنها سوار کشتی‌هایشان می‌شوند و کریم خان قادر به تعقیب آنها در آب نیست. امسال کریم خان با نیروی بزرگی شخصا به جنگ شیخ سلیمان آمد و سپاه دیگری را به فرماندهی امیر گونه خان مأمور سرکوبی میر مهنا کرد.

به‌طوری‌که قبلا اشاره شد، امیر گونه خان بیشتر از سه ماه در خورموج ماند، تا متحدینی که کشتی‌هایی چند در خلیج فارس دارند، به دست بیاورد و پیدا کردن متحدینی از این قبیل دشوار بود. همه شیخ‌های کوچک کوهپایه‌های بردستان تا هرمز، مثل میر مهنا خراج سالیانه خود را نمی‌پرداختند ساکنین کنگان، که در نزدیکی خورموج قرار دارد، شبها در کشتی‌هایشان می‌خوابیدند، تا اگر ایرانیها «۱»

---

(۱). منظور نیروی دولتی است.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۴

سررسیدند، قادر به فرار باشند. خیال کریم خان فقط از طرف شیخ ناصر، رئیس بوشهر، راحت بود. چون شیخ ناصر از بابت تجارت بوشهر با شیراز استفاده زیادی می‌برد و به این خاطر به صلاحش نبود، که علیه کریم خان اقدامی بکند.

علاوه‌براین خود او با میر مهنا در حال جنگ بود، اما نیروی دریایی او ضعیف‌تر از آن بود، که بتواند دشمن را از پای درآورد. وکیل ناچار از اروپایی‌ها تقاضای کمک کرد. هلندیهای جزیره خارک میلی به دخالت در این جنگ نداشتند. انگلیسیهای بوشهر هم نمی‌خواستند در این جنگ شرکت بکنند، اما چون میر مهنا خیلی ضعیف شده بود، آقای یرویس بالاخره قول داد، که یک کشتی کوچک به کمک شیخ ناصر بفرستد. حالا- قرار بود، که امیر گونه خان از خشکی و شیخ ناصر با کشتی انگلیسی‌ها از طریق دریا به دشمن حمله بکنند. در این میان میر مهنا فرصت داشت، تا جبهه دفاعی خود را تقویت بکند. او اول برای بندر ریگ آذوقه‌ای کافی تدارک دید. جمعیت زیادی از این شهر به خارک رفت، اما هلندیها می- ترسیدند، که به خاطر ازدیاد جمعیت، رعیت خودشان از نظر آذوقه در مضیقه باشد و کریم خان و شیخ ناصر به خاطر حمایت آنها از مردم کوچ کرده تجارت با ایران را ممنوع بکنند. آنها هم‌چنین می‌ترسیدند، که تازه‌واردها اسباب ورود میرمهنا را به جزیره خارک مهیا کنند. از این‌روی همه این تازه‌واردها برگردانده شدند. در این موقع میر مهنا تمام خانواده‌اش و هم‌چنین ساکنین بندر

ریگ را به خویری، جزیره خالی از سکنه‌ای که در حدود هفت کیلومتر تا خارک فاصله داشت، منتقل کرد. گمان می‌رفت، که از شیخ ناصر خواسته شود، که او مانع از استقرار میر مهنا در این جزیره بشود، اما او ظاهرا اصلا به فکر این مسئله نبود.

شیخ ناصر پیش‌بینی می‌کرد، که میر مهنا نخواهد توانست در مقابل نیروی زمینی دولتی مقاومت بکند و دلش نمی‌خواست، که ایرانیها در بندر ریگ به غنایم بزرگی دست یابند. او امیدوار بود، که نیروی دولتی میر مهنا را آن‌قدر ضعیف

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۵

بکند، که او بعدا بتواند با کمک انگلیسی‌ها، ثروتی را که به خویری منتقل شده بود و هم‌چنین خود دشمن را به چنگ بیاورد.

در نتیجه این عوامل، در مدت کمی، این جزیره پرجمعیت‌تر از هر جزیره دیگر خلیج فارس شده بود.

بالاخره آخر ماه مه، پس از این‌که میر مهنا برای استقرار در خویری فرصت کافی یافته بود، امیر گونه خان با سپاهش به بندر ریگ نزدیک شد و در این میان چند هزار نفر دیگر، که کریم خان از سپاه خودش- که در این موقع در کوپان بود- فرستاده بود، به او ملحق شدند. اما هنوز کشتی‌های بوشهر برای حرکت آماده نشده بودند و به این ترتیب میر مهنا هنوز از طرف دریا ترسی نداشت، در این موقع تعدادی از سربازهای میر مهنا، که ترجیح داده بودند به سپاه نیرومندتر بپیوندند، از پیش او فرار کردند. چون این اقدام میر مهنا را خیلی ناامید کرد، دستور داد، همه چهارپایانی را، که نمی‌توانست با خودش ببرد، بکشند و یا از حیض انتفاع بیندازند. اما خانه‌ها، یا بهتر بگویم، کلبه‌های شهر او مدتها بود، که خالی بودند. او خودش چند شب روی آب خوابیده بود. روز اول ژوئن تمام هست و نیست میر مهنا به کشتی منتقل شد و روز دوم ژوئن میر مهنا با ۱۷ کشتی بادی و پنج کلابیط «۱» و تعدادی قایق به خویری حرکت کرد. میر مهنا که چندی پیش، در خشکی حوزه وسیعی را تحت نفوذ خود داشت، حالا فقط این جزیره خشک و بایر را داشت. او برای همراهانش به اندازه کافی آذوقه برداشته بود، اما علوفه چهارپایان رو به اتمام بود و اگر هلندیها اجازه نمی‌دادند، که گوسفندهای او از خارک استفاده بکنند، خیلی به او صدمه می‌خورد. چون تقریبا تمام جزیره خویری از تپه‌های شنی تشکیل شده بود، کلبه‌های بد جزیره جمعیت جدید را از

---

(۱). کشتی‌های سابق باریک و دراز بازرگانی هلندی، که از آنها به جای کشتی جنگی هم استفاده می‌شده است. نگاه کنید به مهدی روشن‌ضمیر . ۳۰۲. S, ۰۷۹۱ grubmaH, eitsanyD- dnaZ eiD سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۶

گرمای شدید حفظ نمی‌کرد و از این‌روی مردم زیادی کشته شدند. حالا خود میر مهنا از انجام هرکاری عاجز بود. یکی از چشمهایش کور شده بود و چشم دیگرش به شدت درد می‌کرد و تحت این شرایط میر مهنا طوری ناتوان شده بود، که نمی‌دانست چه بکند و تقریبا همه گناهان را به گردن افسرهای خود می‌انداخت و گوش چند نفر از آنها را یا به این خاطر، که خودش مست بود و یا به خاطر نافرمانی، برید. اما همراهان میر مهنا همیشه نسبت به او وفادار ماندند «۱».

در این موقع شنیدیم که شیخ سلمان رئیس قبیله کعب هم وسیله کریم خان از خشکی رانده شده است و به جزیره‌ای در شط العرب پناه برده است «۲».

بالاخره روز چهارم ژوئن، کشتی‌هایی که می‌بایستی آخرین ضربه را به میر مهنا وارد می‌آوردند، از بوشهر حرکت کردند. این کشتی‌ها عبارت بودند از یک کشتی جنگی کوچک متعلق به انگلیسی‌ها که تحت فرماندهی کاپیتان پرایس بود و کشتی شیخ ناصر و سه کلابیط و دو کشتی کوچک دیگر. آقای ناصر منشی انگلیسی‌ها در بوشهر، که در جوانی برای رسیدن به درجه افسری چند سفر دریایی کرده بود، فرماندهی کلابیطهای بزرگ را به‌عهده داشت. او در این مأموریت

---

(۱). برخلاف گزارش نیبور، در سال ۱۱۸۲، وقتی‌که سپاه دولتی آماده جنگ با میر مهنا بود، بااین‌که میر مهنا جزیره خارک را از هلندیها گرفته بود و موقعیتش نسبتا خوب بود، متحدین و یاران میر مهنا، از ترس این‌که به کلی نابود شوند، خود پیشقدم شدند و تصمیم گرفتند، که رئیس خود را دستگیر کرده و تحویل بدهند. در بازار خارک، به رهبری کسی به نام حسن سلطان، میر مهنا مورد حمله قرار گرفت، اما توانست با دلاوری بی‌نظیری که از خود نشان داد، راه فرار پیش بگیرد و از راه کویت به بصره برود. میر مهنا در بصره وسیله مأمورین عثمانی دستگیر شده و به دستور عمر پاشا به قتل رسید. به قول رستم التواریخ (ص ۱۱۹)، کریم خان قتل میر مهنا را، که در هرحال ایرانی بود، به دست مأمورین عثمانی دخالت در امور داخلی ایران دانسته و به شدت به والی عثمانی در بغداد اعتراض کرد.

(۲). در مورد اختلاف‌های کریم خان زند و شیخ سلمان، رئیس قبیله کعب نگاه کنید به: پرویز رجبی، کریم خان زند و زمان او، از ص ۹۲ به بعد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۷

در میان همکارانش بهتر از هر عرب دیگر انجام وظیفه کرد. پسر شیخ ناصر در کشتی بزرگ بود و میل داشت که هم‌میهنانش به او به چشم دریاسالار نگاه بکنند. اما به این خاطر و به خاطر ترسویی‌اش به‌جای این‌که به انگلیسیها کمک بکند، مزاحم کارشان هم بود. این کشتی‌ها طرف عصر در ساحل جزیره خارک لنگر انداختند.

میر مهنا که تمام کشتی‌هایش را به خشکی کشیده بود، همان شب پنج تا از کلابیطهایش را با یک کشتی کوچک دیگر به آب انداخت. صبح روز پنجم مشاهده شد، که کشتی‌های میر مهنا به طرف ساحل خلیج فارس در حال حرکت هستند. اول این‌طور به‌نظر می‌آمد، که کشتی‌های بوشهر اصلا توجهی به میر مهنا ندارند و می‌خواهند به جزیره خویری بروند. اما همین‌که دشمن مسافتی دور شد، کشتی‌های بوشهر یکی پس از دیگری به طرف او حرکت کردند. هر دو طرف از چنان فاصله‌ای شلیک می‌کردند، که به هیچ طرف صدمه‌ای نمی‌خورد. و اگر ما نمی‌دانستیم که دو طرف باهم دشمنی دارند و در حال جنگ هستند، فکر می- کردیم، که شلیک‌ها ناشی از شادی است. با غروب خورشید، آنها را می‌دیدیم، که هنوز هم پشت سر هم به طرف جنوب شرقی شراع کشیده‌اند. صبح روز ششم ژوئن کلابیطهای میرمهنا بین خارک و خویری بودند و کشتی جنگی کوچک انگلیسی و یک کلابیط در حوزه بندر ریگ بود و کشتی شیخ ناصر در نزدیکی بندر بوشهر. شیخ جوان فکر کرده بود، که دشمن را می‌تواند همان روز اول به کمک انگلیسیها وادار به تسلیم بکند. اما حالا چون به نتیجه‌ای، که امید داشت، نرسیده بود، شبانه سوار یکی از کلابیطها شد و با یک کلابیط و یک کشتی کوچک دیگر- درحالی‌که می‌کوشید، همراهانش را قانع بکند، که اگر انگلیسیها به پیشنهاد او توجه کرده بودند، دشمن به کلی مغلوب شده بود- روانه بوشهر شد، تا گزارش قهرمانیهایش را به پدرش بدهد و اگر آقای ناطر مانع نشده بود، شیخ جوان کلابیط سومی را هم همراه برده بود.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۸

کشتی بوشهر وسیله یک یدک‌کش کشیده می‌شد. این یدک‌کش به طرف ساحل غربی جزیره خارک رفت و طرف غروب دوباره برگشت. میر مهنا با کشتی‌هایش دور جزیره‌اش می‌چرخید. کاپیتان پرایس و آقای ناطر که از طرف متحدشان تنها گذاشته شده بودند، به امید این‌که با دشمن وارد کارزار بشوند، به‌تنهایی به‌طرف دشمن رفتند. میرمهنا فورا لنگر انداخت و دشمن را از جزیره و از عرشه کلابیطهایش به توپ بست و انگلیسیها صلاح را در این دیدند که برگردند. آنها بعدازظهر در ساحل جزیره خارک لنگر انداختند و چند روز در این جزیره ماندند. کشتی عربی همواره بین بوشهر و خارک در حرکت بود و نمی- خواست و یا شاید نمی‌توانست زودتر از روز پانزدهم در ساحل خارک لنگر بیندازد. این کشتی روز پانزدهم در کنار

انگلیسی‌ها لنگر انداخت.
میر مهنا در جزیره خویری بندر نداشت. روز دهم توفان شدیدی از سمت شمال غربی داشتیم. به خاطر این توفان یکی از کلابیطهای میر مهنا طوری آسیب دید، که به‌کلی از کار افتاد. صبح روز پانزدهم متوجه شدیم که سه تا از کلابیطها و دو تا از کشتی‌های کوچک متعلق به میر مهنا، که در جزیره خویری بودند، ناپدید شده‌اند. کاپیتان پرایس خبر یافته بود، که کلابیطهای بوشهر مجددا به راه افتاده‌اند. کاپیتان پرایس تردیدی نداشت، که میر مهنا کشتی‌هایش را برای مقابله با کشتی‌های بوشهر فرستاده بود. اما چون عربها [مأموران شیخ ناصر] از کاپیتان پرایس جدا شده بودند و راجع به مأموریت تازه خود چیزی نگفته بودند، کاپیتان انگلیسی قادر به پیوستن به آنها نبود.
امشب بوشمان کمی عصبانی بود و پس از شام به فکرش رسید، بی‌مورد نیست، که کمی طرفین متخاصم را گوشمالی بدهد. نیمه شب به دستور بوشمان یک گلوله توپ شلیک شد. به محض شنیدن صدای توپ، همه اروپایی‌های جزیره خارک به قلعه آمدند. بعضی‌ها فکر کرده بودند، که جزیره مورد حمله میر مهنا یا
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۷۹
عربهای بوشهر قرار گرفته است. اما آنها خیلی زود شنیدند، که آقای بوشمان می‌خواسته است بداند، آیا همه آماده حضور در قلعه و شنیدن فرمان حاکمشان هستند یا نه. بعد بوشمان دستور داد، پنج توپ ۱۸ پوندی قلعه و چند توپ کوچک کلابیطها را فورا پر بکنند و به طرف جزیره خویری شلیک بکنند. شلیک این گلوله‌ها سبب ترس زیاد بیگانه‌ها شد. کشتی انگلیسی‌ها و کشتی بوشهر فورا لنگر کشیدند و با سپیده صبح آن‌قدر دور شده بودند، که به زحمت دیده می‌شدند.
شاید میر مهنا فکر کرده است، در خارک شورش شده است و یا انگلیسی‌ها به متحد خود پیوسته‌اند و یا هم این دو قصد تسخیر قلعه خارک را دارند.
روز شانزدهم، سه کلابیط و یک کشتی کوچک میر مهنا، آن‌قدر به دو کلابیط و یک کشتی کوچک شیخ ناصر نزدیک شدند، که به‌نظر رسید وقوع یک جنگ دریایی اجتناب‌ناپذیر است. از شانس دو طرف متخاصم یک کشتی بزرگ انگلیسی، که از مدرس می‌آمد و به بصره می‌رفت، برای گرفتن یک یدک‌کش وارد خارک شد. این کشتی، بدون این‌که بداند، که این کشتی‌های متخاصم کوچک به چه کسی تعلق دارند، مستقیما به طرف آنها راند. به این ترتیب طرفین متخاصم ناگزیر از جدا شدن از هم شدند. هرکدام از طرفین تظاهر به این کردند، که نمی‌دانند، که کشتی بزرگ به کدام طرف حمله خواهد کرد.
وقتی کاپیتان پرایس متوجه شد، که با عربهای بوشهر قادر به از پیش بردن کاری نیست، پیشنهاد کرد، که ایرانیها چند هزار نفر در اختیار او بگذارند، تا او بتواند در خویری پیاده شود. امیر گونه خان که سپاهیانش را در کلبه‌های مجرد بندر ریگ جای داده بود، قول داد هرچند سپاهی لازم باشد در اختیار بگذارد.
اما آقای یرویس می‌خواست، اول ببیند، آیا می‌تواند هلندیها را وارد ماجرا بکند. پسر شیخ ناصر که شب اول جنگ برگشته بود، با تمام کشتی‌های بوشهر، روز نوزدهم دوباره به خارک آمد، اما بوشمان، در این تصمیم، که در این جنگ
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۸۰
شرکت نکند، باقی ماند.
روز بیستم به پسر شیخ ناصر اطلاع دادند، که دو قایق ماهیگیری میرمهنا، به خارک آمده است. فقط یک ماهیگیر در قایق مانده بود و بقیه به شهر خارک رفته بودند. شیخ جوان دستور داد، که این قایق‌ها را به کشتی او نزدیک بکنند. چون عربها از

طرف این قایق‌ها مقاومتی ندیدند، خیلی آسان آنها را در اختیار گرفتند، اما کلابیطهای هلندیها می‌خواستند به آنها اجازه بازگشت از خشکی را ندهند و وقتی‌که عربها توجهی به آنها نکردند و شراع کشیدند، هلندیها به طرف آنها شلیک کردند، اما گلوله‌هایی که شلیک شد به کسی اصابت نکرد. این جریان به اطلاع حاکم خارک رسانیده شد. بوشمان فورا دستور داد، توپها را آماده بکنند و وقتی گلوله توپی درست کنار عربها روی آب افتاد، یکی از قایق‌ها صلاح را در این دید، که بازگردد، اما قایق دیگر به راهش، به طرف کشتی پسر شیخ ناصر ادامه داد. در این موقع تعداد زیادی عرب به ساحل آمدند، تا ببینند، بین هلندیها و عربهای بوشهر چه اتفاقی افتاده است. وقتی مسلمانهای خارک ماهیگیر بیچاره را کشته و غارت شده در قایق دیدند، به عامل ظالم و هم‌چنین به بوشهری‌ها، دشنامهای زیادی دادند و بوشهری‌ها، که می‌ترسیدند مورد حمله قرار بگیرند، شمشیرهایشان را کشیدند و عربهای خارک (که سرباز نبودند و شمشیر نداشتند) دست به کاردهای بزرگشان و هم‌چنین سنگ بردند. به این ترتیب ما شاهد دعوایی بسیار درهم و برهم و نادر شدیم. تا بالاخره ملوانان هلندی از عرشه کلابیطها- بدون در نظر گرفتن دوست و دشمن- روی آنها شلیک کردند. تعداد زیادی مجروح شدند، اما کسی کشته نشد. در این میان بوشهری‌ها شمشیرها و تپانچه‌های خود را از دست دادند. پولی که از ماهیگیر مقتول گرفته شده بود، پس گرفته شد و قاتل شلاق زیادی خورد و آقای بوشمان دستور داد، کسانی را که قصد فرار با قایق ماهیگیر را داشتند، آن‌قدر نگه دارند، تا شیخ جوان قایق

دیگر را پس بدهد و در مورد وضعیتی که پیش آمده بود، معذرت بخواهد. تا غروب آفتاب هم قایق برگردانده شد و هم شیخ معذرت خواست.

در این میان یک کشتی کوچک، که متعلق به تأسیسات انگلیسی‌ها در بصره بود، به خارک آمد. کاپیتان پرایس، که روز ۲۱ ژوئن با تمام کشتی‌های شیخ ناصر به بندر ریگ رفت، این کشتی کوچک را هم با خودش برد، تا از بندر ریگ سربازهایی برای پیاده شدن در جزیره خویری همراه بیاورد. وقتی این کشتی‌ها از کنار جزیره خویری می‌گذشتند، به شدت تیراندازی کردند. میر مهنا به این تیراندازی فقط با یک تیر جواب داد. حالا دو تا از کلابیطهای میر مهنا غیرقابل استفاده بود و دیگر وسائط نقلیه دریایی میر مهنا در خشکی قرار داشتند. از سه کلابیط دیگر و یک کشتی کوچک میر مهنا، چند روز بود که خبری نبود. گمان می‌رفت که میر مهنا آنها را به مأموریت مهمی فرستاده است، اما محل مأموریت معلوم نبود.

روز ۲۳ ژوئن تمام کشتی‌ها از بندر ریگ برگشتند. معلوم بود که شیخ جوان برای رسیدن به ما می‌کوشد، اما حرکت کشتی به خاطر باد خیلی کند بود.

کشتی‌های دیگر امروز و یا روز بعد در ساحل خارک لنگر انداختند. نیروی نظامی در اختیار آنها گذاشته نشده بود. اما امیر گونه خان یک بار دیگر به کاپیتان پرایس اطمینان داده بود، که پس از مراسم ماه محرم پنج هزار نفر تحت فرمان او خواهند بود. این مراسم از اول تا دهم ماه محرم طول می‌کشید. بهتر بود که کاپیتان پرایس به قول این سردار ایرانی اطمینان نکند. او فکر می‌کرد که کار بزرگی کرده است، که شهر خالی از سرباز و سکنه بندر ریگ را به تصرف خود درآورده است. حالا امیر گونه خان بقیه کارها را به عهده انگلیسی‌ها و شیخ بوشهر گذاشته بود و با نزدیک شدن کاپیتان پرایس به دشمن، کشتی‌های شیخ بوشهر از صحنه دور می‌شدند. این رفتار ناشی از آن بود که همه آنها فکر می‌کردند

که انگلیسی‌ها از عهده همه کارها برخواهند آمد. انگلیسی‌ها برای مبارزه با دشمن قولهای زیادی داده بودند. کاپیتان پرایس

به نتیجه پیاده شدن در جزیره خویری خیلی امیدوار بود. همه کشتی‌ها، مخصوصا کلابیطها مدام دور جزیره خویری می‌چرخیدند و همه وسائط نقلیه دریایی را که در سر راه داشتند، تفتیش می‌کردند. میر مهنا تقریبا اقدام متقابلی نداشت و نوکرهای فقیر او خیلی میل داشتند، که دشمن شلیک بکند. چون آنها برای هر گلوله‌ای که روی شنها پیدا می‌کردند، یک روپیه می‌گرفتند و از این‌روی از گشتن خسته نمی‌شدند. جزیره به جنب‌وجوش افتاده بود. همه دیوارهای شنی، که پناه خوبی در مقابل شلیک- های دشمن بود، مدتها بود که خراب شده بودند. حالا میر مهنا جلوی دو کلابیط آسیب‌دیده‌اش دیواری می‌ساخت، تا نجارها بتوانند به راحتی کلابیطها را تعمیر بکنند و شاید چون از برنامه پیاده شدن قوای نظامی در جزیره باخبر شده بود، در هرجا که امکان پیاده شدن دشمن می‌رفت، قوایی مستقر می‌کرد. در این موقع مراسم عزای حسینی هم به‌شدت از طرف ساکنین جزیره برگزار می‌شد و این مراسم به جزیره تحرک بیشتری داده بود. همه شیعه‌هایی که کاری نداشتند، به صورت دسته‌های بزرگی (بعضی از این دسته‌ها بوق و دهل هم داشتند) با قمه و شمشیر برهنه، راه افتاده بودند و شبیه‌خوانی می‌کردند. در این‌جا امام حسین کشته شده بود و دسته‌ای سینه می‌زدند و به خاطر مرگ امام حسین شیون می- کردند. اگر انگلیسی‌ها از مذهبی بودن این مراسم بی‌خبر می‌بودند، فکر می‌کردند، که در این جزیره فاجعه بزرگی رخ داده است و ناامنی بزرگی بر جزیره حکمفرما است.

روز بیست و هفتم خبر رسید، سه کلابیط و کشتی کوچکی که متعلق به میر مهنا بود و ما از چندی پیش از آنها بی‌خبر بودیم، به یک کلابیط و دو کشتی کوچکی که در راه بحرین- بوشهر بوده‌اند، حمله کرده‌اند. در این کلابیط مقدار زیادی

پول و مروارید بوده است. دو کشتی یادشده در حین درگیری مهاجمین با کلابیط راه فرار پیش کشیده و خود را به جزیره خارک رسانیده بودند. روز بیست و نهم ژوئن کشتیهای میرمهنا، با دو کلابیطی که به غنیمت گرفته بودند، از طرف شمال آمدند و مستقیما به طرف خویری رفتند. کاپیتان پرایس و شیخ جوان با کشتیهایشان در ساحل شمالی جزیره لنگر انداخته بودند و کشتی کوچکی که از بصره آمده بود، با سه کلابیط و سه کشتی کوچک دیگر از بوشهر، همه در آبهای شمالی جزیره، یعنی در راه کشتیهای میر مهنا در حال گردش بودند. حالا ما فکر می- کردیم، که بالاخره جنگی درخواهد گرفت، اما همین‌که سرنشینان کشتی کوچک بوشهر یکی از کشتیهایشان را در دست دشمن دیدند، به خاطر دوستان و خویشان خود- که در این کشتی اسیر یا کشته شده بودند- ناله و زاری کردند و به جای این‌که از این حادثه برای حمله به دشمن تحریک شده باشند، به طرف کشتی بزرگ خود برگشتند. مردان میر مهنا آن‌قدر دیوانه نبودند، که به تعقیب دشمن بپردازند، بلکه از شمالی‌ترین گوشه جزیره خود به خشکی رفتند و با سرعت زیادی به تهیه آذوقه پرداختند، تا بتوانند دوباره حرکت بکنند. کاپیتان پرایس درحالی‌که از حمله نکردن کلابیطها به دشمن خیلی ناراحت بود، فورا به کلابیطها مأموریت داد، تا مردان میر مهنا را در خشکی زیر شلیک توپ بگیرند. دو کشتی دیگر هم برای کمک به کلابیطها لنگر کشیدند. در این فاصله میر مهنا کلابیطهای ربوده شده را، که به سختی آسیب دیده بودند، به خشکی کشیده بود و کلابیطهای خودش را با آذوقه انباشته بود. بعد دوباره این کلابیطها به راه افتادند و ناوگان بوشهر به تعقیب آنها پرداخت، اما چون کوشش برای رسیدن به دشمن به نتیجه‌ای نرسید، به ساحل جزیره بازگشت و لنگر انداخت.

اگر امروز عربهای بوشهر انگلیسی‌ها را ترک نکرده بودند، حتما سه کلابیط میر مهنا نابود شده بودند. اما همیشه بین بوشهری‌ها و انگلیسی‌ها نفاق بود.

کاپیتان پرایس به هر کشتی یک دستور العمل کتبی داده بود، که به کمک این دستور العمل و علامتی که او می‌داد، کشتی‌ها لنگر می‌انداختند، یا حمله می‌کردند و یا بازمی‌گشتند. اما عربها توجه چندانی به این دستور العمل نداشتند. شیخ جوان دون شأن خود می‌دانست، که تحت فرمان یک اروپایی باشد و وقتی انگلیسی‌ها به دشمن حمله می‌کردند، شیخ عمدا آن‌قدر از آنها فاصله می‌گرفت، که بعد بتواند بهانه بیاورد، که به خاطر باد شدید، قادر به نزدیک شدن به ناوگان نبوده است. امروز گلوله‌ای از خشکی به کشتی کاپیتان پرایس اصابت کرد و در همین موقع کشتی شیخ، درحالی‌که با باد درگیر بود، از کشتی کاپیتان پرایس فاصله زیادی گرفته بود. آقای ناطر آن‌قدر به دشمن نزدیک شده بود، که گلوله‌ای به کلابیطش اصابت کرده بود و در نتیجه چندنفر از ملوانان عرب او زخمی شده بودند. این حادثه کاسه صبر عربها را که همیشه از شهامت و جسارت آقای ناطر ناراحت بودند، لبریز کرد و حالا- اگر آقای ناطر از جان خود سیر نبود، ناگزیر بود به میل عربها رفتار بکند و از تیررس دشمن دور شود. روز بعد، به خاطر این مشکلات، آقای ناطر و چند اروپایی، که توپچی کشتیها بودند، از عربها جدا شدند و بعضی از آنها به کشتی شکاری بصره رفتند و بعضی دیگر به کشتی کاپیتان پرایس.

روز دوم ژوئیه [۱۷۶۵] شیخ بوشهر دو تا از قایقهای خود را از دست داد.

یکی از این قایقها، به خاطر باد شدید، به ساحل رانده شد و دیگری به دست دشمن افتاد. روز نهم ژوئیه یک کشتی بزرگ، که عازم بصره بود، از بنگال وارد شد.

کاپیتان این کشتی، که مرد مؤدبی بود، از من دعوت کرد، که همراه او بروم.

برای من از نظر راحتی و امنیت، فرصتی بهتر از این پیش نمی‌آمد، اما این کشتی قصد داشت، یک ساعت دیگر به طرف بصره حرکت بکند و من در این مدت کم نمی‌توانستم خودم را آماده سفر بکنم. از طرف دیگر من توجه چندانی به راحتی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۸۵

سفر نداشتم و بیشتر میل داشتم، با یک وسیله نقلیه دریایی روباز عربی، که مصب رودها و هم‌چنین روستاهای اطراف شط العرب را می‌شناخت، مسافرت بکنم و خوشحال بودم، که سفر با کشتی بنگالی برایم ممکن نیست. کشتی کوچکی که از بصره آمده بود و خبر آورده بود که انگلیسی‌ها نباید از اعراب بنی کعب ترسی داشته باشند، به خاطر وجود کلابیطهای میرمهنا جرأت نمی‌کرد به تنهایی بازگردد. این کشتی همراه کشتی بزرگ بنگالی به طرف بصره حرکت کرد، اما هردو کشتی در شط العرب به تصرف شیخ سلیمان درآمدند. اگر من با این کشتیها رفته بودم، احتمالا وسائل و نوشته‌هایم را از دست می‌دادم. روز دهم ژوئیه، در نزدیکی ساحل ایران، ده کلابیط و چند وسیله نقلیه دریایی کوچک دیدیم و بعدها شنیدیم، که بعضی از آنها به میرمهنا و بقیه به شیخ سلیمان تعلق داشتند.

این دو دشمن مشترک کریم خان، با تمام نیروی دریایی خود، باهم متحد شده بودند، اما بعد از آنها خبری نشد. کاپیتان پرایس آن‌قدر از شیخ جوان بوشهر ناراحت بود، که روز یازدهم ژوئیه اعلام کرد، شب بعد خارک را ترک خواهد کرد. شیخ نه پول داشت و نه آذوقه‌ای برای همراهانش. از این‌روی او هم تصمیم گرفت، که به خانه‌اش بازگردد و به این ترتیب جنگ پایان گرفت.

میرمهنا، که به خشکی پناه برده بود، چند ماه بعد حتی هلندیها را از خارک بیرون راند. اگر عربهای بوشهر با کاپیتان پرایس و آقای ناطر همکاری کرده بودند و به کرات و به شکل مضحکی آنها را ترک نکرده بودند، مسلما میرمهنا به کلی نابود شده بود. استحکامات خارک خیلی خوب بود. هلندیها ۹۰ تا ۱۰۰ نفر برای دفاع از قلعه داشتند و علاوه‌بر این ۴۰ تا ۵۰ ملوان اروپایی در کلابیطهای آنها خدمت می‌کردند، اما چیزی که هلندیها نداشتند یک رهبر بود. تنها افسر آنها مدتی بود، که مرده

بود. امسال، وقتی آقای بوشمان به باتاویا رفت، حاکم

جدید، آقای فن‌هوتینگ «۱»، که روز بیست و دوم ژوئیه وارد خارک شد، افسری با خودش همراه آورده بود، اما می‌گفتند، این افسر پیش از این هرگز در جنگی شرکت نکرده بود و سربازها میانه خوبی با او نداشتند. یک منشی به نام تام قرار بود در حکومت بر جزیره خارک به فن هوتینگ کمک بکند، اما او کمی پیش از ورود فن هوتینگ با گلوله خودش را کشت. حاکم جدید، که با زبان و هم‌چنین با عادات و سنن عربها و ایرانیها آشنایی نداشت، با وضعیت خیلی بدی رودرروی بود، او- بدون این‌که همکاران لایق و مطمئنی داشته باشد- در یک دوره حساس، پست مهمی را به‌عهده می‌گرفت. میرمهنا که متوجه این ناتوانی بود، بلافاصله پس از رفتن بوشمان و بازگشت کاپیتان پرایس به هندوستان، به ایجاد مزاحمت برای بازرگانی هلندیها در جزیره خارک مبادرت ورزید.

هلندیها ناگزیر با شیخ بوشهر متحد شدند و خیلی زود توانستند کلابیطهای دشمن را از کار بیندازند و حتی در ماه اکتبر در جزیره خویری پیاده شدند. اما چون جبهه متحدین عاری از نظم بود و علاوه‌براین بین متحدین نفاق افتاد، مورد حمله سواران میرمهنا قرار گرفتند و به سختی شکست خوردند. میرمهنا بلافاصله پس از این پیروزی در خارک پیاده شد و به خاطر خیانت یک ایرانی قلعه و تمام جزیره و هم‌چنین مقدار زیادی کالا را، که تازه از باتاویا رسیده بود، به تصرف خود درآورد. در این موقع قسمت اعظم نیروی دولتی ایران از بندر ریگ رفته بود و به این ترتیب میرمهنا موفق شد حتی بندر ریگ را بدست بیاورد.

من در شرح وقایع یک جنگ کوچک در خلیج فارس، تا جایی که خودم شاهد آن بودم، کمی به جزئیات پرداخته‌ام، تا به خواننده‌ام نشان بدهم، که وقتی اروپاییها با مسلمانها علیه مسلمانها متحد می‌شوند، خیلی کم می‌توانند

---

(۱).. von Hoting

به متحدین خود اعتماد بکنند. آنها به متحد خود کمک بزرگی نمی‌کنند. شیخ بوشهر حتما خیلی مایل بود، که میرمهنا به کلی نابود بشود، اما در کشتیهای او کوچکترین نشانی از نظم به چشم نمی‌خورد. افسران شیخ یا به خاطر ترس و یا به این خاطر که رشوه گرفته بودند، همواره از به‌وجود آمدن یک برخورد دریایی پرهیز می‌کردند و به این ترتیب آنها همیشه انگلیسی‌ها را و بعد هلندیها را تنها می‌گذاشتند. ظاهرا تا زمانی که هلندیها در بصره و بندر عباس تجارتخانه داشتند و فاقد قلعه حفاظتی و توپخانه و کلابیط بودند، سود کلانی بردند. داشتن یک جزیره و قلعه در خلیج فارس برای هلندیها آن‌چنان گران تمام شد، که آنها دیگر به خود رنج تسخیر مجدد این جزیره را نخواهند داد. (سال بعد انگلیسی‌ها برای نابود کردن میر مهنا نیروی دریایی نسبتا بزرگی را از بمبئی روانه جزیره خارک کردند، اما این نیرو، بدون این‌که به نتیجه‌ای برسد، ناگزیر از بازگشت شد.

بالاخره یاران خود میر مهنا بر او شوریدند. میر مهنا برای این‌که به دست ایرانیها نیفتد، به بصره پناه برد. اما این‌جا هم برای او مکان امنی نبود و متصلم بصره سر میرمهنا را نزد پادشای بغداد فرستاد. به این ترتیب بالاخره جزیره خارک به دست ایرانیها افتاد.)

شهر خارک، که چند سال پیش به دست هلندیها در گوشه شمال شرقی این جزیره ساخته شده است، در ۲۹ درجه و ۱۵ دقیقه

عرض جغرافیایی قرار دارد.

در شکل بیست و پنج موقعیت و وسعت این جزیره نشان داده شده است.A / بیست و پنج قلعه‌ای است که بارون فون کنیپهاوزن آنرا ساخته است. مقر حاکم در این قلعه به شکل زیبایی ساخته شده بود. در حیاط روبه‌روی قلعه افسر پرچمدار زندگی می‌کرد. علاوه‌بر این در این‌جا همیشه اتاقهایی آماده پذیرایی از مهمانهای حاکم بود. انبارهای کالا در دو طرف شمالی و جنوبی قرار داشتند. اما چون این انبارها برای کالای کشتی بزرگی که هر سال از باتاویا می‌آمدند کفایت

نمی‌کردند، در شهر هم- مخصوصا درB / بیست و پنج- انبارهایی وجود داشت.

پشت قلعه باغی زیبا وجود داشت و آشپزخانه قلعه در انتهای این باغ قرار داشت.

C

/ بیست و پنج یک کاروانسرا است و ساختمانهای سنگی دیگر محل سکونت کارکنان هلندی کمپانی هند شرقی و ارمنیها و هندیها بود و فروشندگان ایرانی و عرب، ماهیگیرها و پیشه‌وران و غیره در کلبه‌های بدی که سقفشان از حصیر بود و در پشت خانه‌های سنگی قرار داشتند، به سر می‌بردند. بازار خارک هم در این منطقه قرار داشت. پرتستانها و کاتولیکها در این شهر اتاقهایی برای مراسم مذهبی خود داشتند، اما از کشیش خبری نبود. فقط گاهی یک کارملیت به خاطر کاتولیکها از بوشهر به خارک می‌آمد. ارمنیها بیرون از شهر، درD / بیست و پنج، کلیسایی خوب و کوچک دارند. این کلیسا یک ناقوس هم دارد. چیزی که در این حوالی به‌ندرت به چشم می‌خورد. از کافرهای «۱» آفریقا که به صورت برده در خارک فروخته می‌شدند، بیشترشان مذهب خودشان را حفظ کرده بودند. کافرها برای شخصیت مذهبی بزرگ خود، که شیخ فرج نامیده می‌شود، درE / بیست و پنج بنای کوچکی ساخته بودند. مراسم مذهبی آنها بیشتر عبارت است از رقص، که با طبل و سازهای بد دیگری همراهی می‌شود. آنها به هنگام رقص ردیفی از انبه را به پای خود می‌بندند و گمان می‌کنند، هرکس با پای‌کوبی بیشتر، صدای بیشتری را ناشی بشود، عبادت بهتری را به‌جای آورده است. این مراسم به هنگام سفر یا مرگ یک دوست، به مناسبت تولد و یا عروسی و غیره برگزار می‌گردد.

مسلمانهای این جزیره بعضی سنی و بعضی شیعه هستند و پیروان هر دو مذهب به زیارت مرقد امیر محمد، پسر علی، که در این جزیره قرار دارد، می‌روند. می- گویند، به نفرین این امامزاده یک کشتی، که عده‌ای کافر در عرشه خود داشت،

---

(۱). نگاه کنید به پاورقی صفحه ۱۲۳.

به ساحل پرت شده و سنگسار شده است. و می‌گویند، به خاطر سنگ هیچ سگی قادر به زندگی در این جزیره نیست: اما از وقتی‌که هلندیها به این جزیره آمده‌اند، سگها در خارک هم مثل هرجای دیگر زندگی می‌کنند.

مهمترین فرق بین سنی و شیعه در این است، که برای سنی‌ها ادامه خلافت در خاندان پیغمبر نقش مهمی را بازی نمی‌کند. آنها می‌گویند، این به اراده خدا بوده است، که ابو بکر و عمر و عثمان از طرف مسلمانان خلیفه شناخته شده‌اند.

اما شیعه‌ها به سه خلیفه نامبرده لعنت می‌فرستادند و می‌گفتند، آنها خلافت را از علی گرفته‌اند و چون حسین وسیله نیروهای یزید به قتل رسیده بود، شیعه‌ها هر سال به مدت ده روز، با برپا ساختن مراسم عزاداری، یاد حسین را زنده نگه می‌دارند. در ایران، که مرکز شیعه‌ها است، گاهی شیعه‌ها در مراسم عزاداری چنان تحت تأثیر عقاید و احساسات مذهبی خود قرار

می‌گیرنـد، که بـا میـل زیـادی می‌تواننـد یـک سـنی را به قتل برساننـد و فکر می‌کننـد، اگر دست به چنین کاری بزننـد، ثواب می‌کنند. ازاین‌روی به صلاح همه پیروان دین‌های دیگر است، که در روزهای عزاداری خانه خودشان را ترک نکنند. با این‌که شیعه‌هـا در خارک برای برگزاری مراسم مـذهبی خود آزادی عمل دارنـد، به خاطر وجود سـنیها که کمتر از شـیعه‌ها نیسـتند و هم‌چنین به خاطر حضور هلنـدیها نمی‌تواننـد در برگزاری این مراسم مبالغه بکننـد. حاکم خارک، به منظور جلوگیری از ایجاد مزاحمت برای پیروان مـذهب‌هـای دیگر، دسـتور داده بود، تـا در دهه اول محرم کسـی در خیابانها به صـدای بلنـد ناله و زاری نکند. ازاین‌روی شـیعه‌ها مراسم مذهبی دهه اول محرم را در خارج شـهر برگزار می‌کردند. چون من عزاداری شیعه‌ها را ندیده بودم، روز عاشورا به خاطر من به آنها اجازه داده شد که با دسـته‌هایشان وارد شهر بشوند و در میدان بزرگ مراسم شبیه‌خوانی راه بیندازند. تقریبا همه مسلمانان ساکن خارک در این میدان جمع شده بودند. اما تشخیص شیعه‌ها از

سنی‌هـا خیلی آسـان بـود. چون سـنی‌هـا، بـااین‌که از سـرنوشت نوه پیغمبرشـان به هیجـان آمـده بودنـد، بـا آرامش به تماشـای شبیه‌خوانی مشـغول بودنـد. درحالی‌که شـیعه‌ها به سـینه خود می‌زدند و با ناله و زاری غم و اندوه خودشان را نشان می‌دادند و عده زیادی حسـین! حسـین! گویان به‌شدت گریه می‌کردند. کسانی که نقش سـپاه یزید و سردار او شمر را بازی می‌کردند، با شمشـیرهای برهنه دور میدان می‌دویدند و چنین وانمود می‌کردند، که پی کسـی می‌گردند. بعد حسین با چند نفر از دوستانش وارد صحنه شد و بلافاصله مورد حمله شدید دشمن قرار گرفت. از چهره و هم‌چنین رفتار این دسته پیدا بود، که به‌شدت ناامید شـده‌انـد و تصـمیم دارنـد به هرقیمتی که شـده است جـان خود را نجـات بدهنـد و به همین دلیـل به شـدت از خودشـان دفـاع می‌کردند. یکی از مبارزین، که قاسم بود، چندبار از اسب به پایین انداخته شد و وقتی او می‌خواست دوباره بر اسب خود سوار بشود، دخترهـایش با ناله و زاری از او خواهش می‌کردنـد، که دست از جنگ بردارد آنها چنان از ته دل گریه می‌کردنـد، که گـویی پـدرشان واقعـا در خطر مرگ قرار دارد «۱». نقش عبـاس، برادر حسـین، که در کنـار چشـمه‌ای هردو دست خـود را از دست داده بود، خیلی طبیعی اجرا شد. او لباسـش را طوری پوشیده بود، که آستینهای بدون دست از دو طرف آویزان بود و به تماشاچی این احساس دست می‌داد، که او واقعا دسـتهایش را از دست داده است. چون در جزیره خارک اسب خیلی کم است و از شتر اصـلا خبری نیست، بلنـدپایگان سوار بر اسب بودنـد و بقیه پیـاده و چون بیشتر مردم جزیره خارک فقیرنـد، لباس همه بازیگران خیلی بد بود، اما این لباسها طوری بودند، که تماشاچی به راحتی می‌توانست یکی از سپاهیان ۱۱۰۰ سال پیش اعراب را در میدان جنگ تجسم بکند. موزیک نظامی

(۱). ظاهرا نیبور شخصیت‌های این شبیه‌خوانی را خوب نمی‌شناخته است.

فقط از سـنج تشکیل می‌شد، که به‌شدت نواخته می‌شد. صدای سنج با صدای «حسین!» ... «حسین!» ... قیل و قال وحشتناکی را به‌وجود آورده بود. سـپاه کوچـک حسـین سـپاه بسـیار بزرگ دشـمن را چنـدبار شـکست داد. امـا بعـد یکی پس از دیگری و بالاخره خود حسین از اسب به پایین انداخته شدند و بقیه اسیر شدند.

بعد به گردن بچه‌های حسـین قطعات بزرگی از چوب بسته شد و قرار شد جلاد، که لباس وحشت‌انگیزی به تن داشت، آنها را نزد سردار سپاه دشمن حسین ببرد.

بعد دستور قتل اسیران صادر شد، اما خبر آمد که جلاد همه آنها را کشته است.

سردار از این موضوع خیلی ناراحت شد و دستور قتل جلاد را صادر کرد.

میدان جنگی که در آن حسین کشته شد، در کربلا، در نزدیکی بابل باستان بود و مقر حکومت یزید در دمشق. در مراسم شبیه‌خوانی، یزید در طرف دیگر میدان، روی یک صندلی اروپایی نشسته بود و تبرزینی در دست داشت.

بنابه روایت مسلمانها، وقتی بازماندگان خانواده حسین را پیش یزید بردند، سفیری از یونان هم حضور داشت. در این شبیه‌خوانی هم مردی نقش این سفیر را بازی می‌کرد. این سفیر که لباس اروپایی به تن داشت، بدون جوراب بود و بر سر تاسش کلاه طلاکاری شده‌ای به چشم می‌خورد. مسلما یونانیها هرگز چنین لباسی نداشته‌اند. شاید شیعه‌ها با نشان دادن این سفیر می‌خواستند، اسباب رضایت اروپایی‌ها را فراهم بکنند [!] و یا به سنی‌ها نشان بدهند که مسیحی‌ها با حسین خیلی دوست بوده‌اند [!] بعد یکی از پسران حسین را که اسمش علی بود، (و بعدها به زین العابدین معروف شد) پیش خلیفه بردند، تا با او بیعت بکند. زین العابدین جواب بسیار تندی داد و با پادرمیانی سفیر یونان دوبار مورد عفو قرار گرفت.

وقتی زین العابدین را برای سومین‌بار پیش خلیفه بردند و سفیر یونان مجددا تقاضای عفو او را کرد، به دستور خلیفه سفیر را کشتند و قرار شد پسر حسین را هم بکشند؛ اما هواداران او، او را مخفیانه از دست عمال یزید خارج کردند.

درباره عقاید خرافاتی ساکنین این جزیره اشاره به مطلب زیر هم خالی از فایده نیست. چندسال پیش سربازی یکی از فرماندهان خود را به قتل رسانید.

پس از این قتل دست او را قطع کردند و خودش را به دار آویختند. به محض قطع شدن دست قاتل، زنهای زیادی به محل اجرای حکم آمدند، تا کمی از خون قاتل را به دست بیاورند و بعد خودشان را به شن‌های خون‌آلود مالیدند و وقتی قاتل در بالای دار قرار گرفت، زنها در زیر دار به حرکت درآمدند. آنها معتقد بودند، به این ترتیب می‌توانند بچه‌دار بشوند. هلندیها با شگفت‌زدگی شاهد این جریان بودند.

محیط جزیره خارک در حدود چهار تا پنج میل آلمانی است. از سنگهای مرجانی و صدف‌هایی، که در تپه‌ها و کوههای جزیره، به چشم می‌خورد، چنین برمی‌آید، که این جزیره قبلا در زیر آب بوده است. صخره پائین جزیره از سنگ آهکی نرمی تشکیل شده است. در این صخره آثار چندی از ساکنین سابق این جزیره به چشم می‌خورد، اما این آثار، با مقایسه با آثاری که در نقش رستم در صخره‌ای سخت کنده شده‌اند «۱»، خیلی ناچیز هستند. این‌ها حفره‌های بزرگی در صخره‌اند، که خانه یا معبدهای کوچکی بوده‌اند. ظاهرا در دیوار یکی از این حفره‌ها یکی از داستانهای رستم کنده شده بوده است، اما این اثر به خاطر نرمی سنگ و تأثیر آب و هوا در طی سالیان دراز و شاید هم به خاطر تعصب‌های مذهبی سنی‌ها آسیب دیده‌اند. سوراخهای موجود در تابوتی که روی صخره مسطح قرار دارد، قابل ذکر نیستند. بعضی از این سوراخها ۱۴ اینچ و بعضی دیگر ۴ اینچ عمق دارند. مهمترین اثری که در این‌جا وجود دارد، قناتی است، که آب چشمه‌ای را

---

(۱). منظور آرامگاههای شاهان هخامنشی و پیکرکنده‌های دوره ساسانیان در قسمت پایین این آرامگاهها است.

از یک طرف صخره‌ای به طرف دیگر هدایت می‌کند و آن‌را به مزارع می‌رساند.

ساختمان این قنات و قناتهای دیگری که در ایران وجود دارد، به این ترتیب است، که در فاصله‌های معینی چاههایی کنده می‌شود و پایین چاهها وسیله کانالی به یک دیگر وصل می‌شود. به‌طورکلی آب این جزیره خیلی خوب است. از این روی

کشتی- هایی که به این حوالی می‌آیند، ذخیره متنابهی از آب با خود می‌برند.
در تمام این جزیره فقط یک ده وجود دارد. پیش از آمدن هلندیها به این جزیره، این جزیره تحت‌نظر رئیس بندر ریگ بود، اما حالا چون در خلیج فارس هر رئیسی میل دارد، که مستقل باشد و اگر بتواند با همسایگانش می‌جنگد، در این حوالی دزد دریایی زیادی وجود دارد و مردم فقیر خارک در وضعیت موجود خیلی صدمه می‌بینند و به همین خاطر جمعیت جزیره خیلی کاهش یافته است وگرنه این جزیره نسبتا حاصلخیز است در این‌جا انگور خوب، انجیر، خرما و میوه‌های دیگر به‌عمل می‌آید.
در این جزیره مروارید هم به میزان کمی صید می‌شود.
مروارید در این‌جا در عمق زیادی قرار دارد و کسانی که برای صید مروارید پول خرج می‌کنند، استفاده چندانی نمی‌برند. وقتی آدم می‌شنود، که در این‌جا روی درختها هم مروارید به عمل می‌آید در شگفت می‌ماند. من شخصا چندتا از این بوته‌ها را به کپنهاک فرستادم. برای این‌که، کسانی که با چشم خودشان قادر به دیدن این بوته‌ها نیستند، در صحت نوشته من تردید نکنند، ناگزیر از این توضیح هستم، که به دستور من این بوته‌ها را از ته دریا بیرون آوردند. در حقیقت این مرواریدها روی شاخه‌ها قرار نداشتند، بلکه در صدف‌های بزرگی بودند، که به این بوته‌ها چسبیده بودند. در اولین صدفی، که باز کردم، مروارید بزرگی قرار داشت، اما چون این صدف‌ها را پیش از جدا کردن از شاخه‌ها نمی‌توان باز کرد، داشت، اما چون این صدف‌ها را پیش از جدا کردن از شاخه‌ها نمی‌توان باز کرد، بقیه آنها را دست‌نخورده گذاشتم.
تابستان خارک خیلی گرم است. اما گرمای این‌جا به‌شدت ساحل مقابلش

نیست. در ماههای ژوئن و ژوئیه بادهای شدیدی از سمت شمال غربی می‌وزید.
فقط چند روز، باد از جنوب شرقی می‌وزید. بادی که از صحرا می‌آید، یعنی باد شمال غربی، خشک و مطبوع است و شبها شبنمی به‌وجود نمی‌آید. این باد تمام چیزهای سخت را مثل شیشه، آهن و هم‌چنین چوب- حتی در سایه- خیلی گرم می‌کند. از این‌روی وقتی‌که آب در غلغلک و یا بارداک، یعنی کوزه‌های سفالی، در مسیر باد قرار می‌گیرد، خیلی خنک می‌شود. اما وقتی باد جنوب غربی یا باد دریا می‌وزد، اغلب باد می‌ایستد و بعد هوا آن‌قدر شرجی می‌شود، که ملافه‌ها (در این‌جا مردم با میل زیادی در هوای آزاد می‌خوابند) طوری خیس می‌شوند، که می‌توان آنها را چلاند. این رطوبت شدید ضرری برای سلامتی ندارد، مخصوصا که مسلمانها دوست دارند، موقع خوابیدن، ملافه را روی سرشان بکشند. اما بیماری چشم چیزی است معمولی. من هم از قاعده مستثنی نماندم.
هلندی‌ها و هم‌چنین مردم متمکن در ایران و بصره و بغداد، در خانه‌هایشان اتاقهای تابستانی دارند. در خانه‌ای که آقای بوشمان در اختیار من گذاشته بود، یکی از این اتاقها وجود داشت، که وسیله یک بادگیر، باد شدیدی به آن راه می‌یافت. من به‌ندرت از این بادگیر استفاده می‌کردم، تا به گرما عادت بکنم. فرق این بادگیر با یک اجاق این است، که بادگیر در طرفی باز است، که در فصل گرما از آن‌طرف انتظار وزش باد می‌رود.
آخر ژوئیه، طرف عصر، وقتی‌که باد مناسبی می‌وزید، از خارک حرکت کردم و شب دوم اوت به دهانه شط العرب رسیدیم «۱».

---

(۱). از این‌جا به بعد نیبور از حوزه ایران خارج می‌شود و از طریق امپراطوری عثمانی عازم اروپا می‌شود. چون هدف ما فقط ترجمه آن قسمت از سفرنامه بزرگ نیبور به شرق بود، که نیبور در خاک ایران است، از ترجمه قسمت‌های بعدی چشم

می‌پوشیم.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۹۵

تاریخ ایران از سال ۱۷۴۷ یا از تاریخ مرگ نادر شاه تا سال ۱۷۶۵ به نقل از اطلاعات شفاهی

از شاهزاده‌های خانواده افشار فقط سه نفر به موقعیت‌های بزرگی رسیدند.

رضا قلی میرزا، نصر اللّه میرزا و امام قلی میرزا. رضا قلی میرزا علاوه‌بر این‌که پسر بزرگ نادر شاه بود، یکی از خواهران شاه تهماسب، یعنی یکی از دختران شاه سلطان حسین را به زنی داشت. از این‌روی اگر رضا قلی میرزا صبر می‌کرد، پس از نادر شاه، بیشتر از هرکس دیگری حق رسیدن به سلطنت را داشت. اما او به فکر کشتن پدرش بود و این را همه مردم ایران می‌دانستند و میرزا مهدی خان [استر آبادی] در این مورد و درباره بی‌عدالتیهای دیگر رضا قلی میرزا سکوت می‌کند. شاید به این خاطر، که ایرانیها هنوز امیدوارند، که یکی از فرزندان نادر به تخت سلطنت برسد. نادر شاه که از نقشه پسرش آگاه شده بود، او را کور کرد، تا به این وسیله امکان سلطنت را از او بگیرد. به این ترتیب هریک از دو پسر نادر شاه- تا زمانی که شاهرخ میرزا، پسر رضا قلی میرزا، خردسال بود- امید رسیدن به سلطنت را داشت. اما نادر شاه به تصمیم علی قلی میرزا، پسر برادرش ابراهیم، به قتل رسید و علی قلی میرزا- پس از کشته شدن نادر- به تخت سلطنت نشست و بلافاصله رضا قلی میرزای کور را با ۱۶ نفر از شاهزادگان و یا به‌طوری‌که میرزا مهدی خان می‌نویسد، با هفده نفر در قلعه کلات زندانی کرد و بعد نصر اللّه میرزا

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۹۶

و امام قلی میرزا و دیگر شاهزادگان افشار را- به استثنای شاهرخ میرزا- در مشهد به قتل رسانید. چشم‌پوشی از قتل شاهرخ میرزا به خاطر علاقه علی قلی میرزا به او نبود، بلکه علی قلی میرزا به خاطر استوار نبودن پایه‌های سلطنتش لازم می‌دید، وارث قانونی سلطنت را زنده نگه بدارد، تا بتواند، در صورت مخالفت ایرانیان با سلطنت او، به آنها بگوید، که او قصد داشته است به نفع شاهرخ میرزا از سلطنت کناره‌گیری بکند. نادر شاه هم به همین ترتیب به شاهی رسیده بود. چون اگر مردم با این فکر، که سلطنت به دست نادر دوباره به خاندان صفوی خواهد رسید، به او کمک نمی‌کردند و نادر با تمام شجاعتی که داشت هرگز نمی‌توانست ایرانیان را وادار به اطاعت بکند.

علی قلی میرزا بلافاصله پس از به دست گرفتن حکومت خود را علی شاه نامید و به نام عادل شاه سکه ضرب کرد. عادل شاه در آغاز کار خود با تقسیم خزانه نادر شاه در میان درباریان محبوبیت پیدا کرد، اما او آن‌چنان اسیر عیاشی بود، که از کارهای حکومت غافل شد و به‌زودی طرف نفرت ایرانیان قرار گرفت.

برادر او ابراهیم خان، که سرباز بهتری بود در میان سپاهیان از محبوبیت چندی برخوردار بود. چون ابراهیم خان حکومت بزرگ اصفهان را به دست گرفت، به خاطر سرگرم بودن برادرش به عیاشی در مازندران، سر به شورش برداشت.

عادل شاه با سپاهی به جنگ برادر شتافت، اما شکست خورد و اسیر شد. ابراهیم بلافاصله پس از پیروزی بر عادل شاه، دستور داد تا هر دو چشم او را بکنند.

ابراهیم خان در آغاز کارش به شاهرخ جوان، که در قلعه مشهد نگه‌داری می‌شد، پیغام داد: «او عادل شاه یاغی را شکست داده است و از او تقاضا می‌کند، که به نام وارث اصلی حکومت نادر، به اصفهان بیاید و در اصفهان تاجگذاری بکند.» اما شاهرخ میرزا به پیغام ابراهیم خان اعتماد نکرد و به تقاضای سرداران بزرگ در خراسان تاجگذاری کرد و از ابراهیم خان خواست، که

در

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۹۷

امر خوابانیدن شورشهای مختلف کشور به او کمک بکند. ابراهیم خان به همان اندازه که چشم دیدن حکومت برادرش را نداشت، به قبول حکومت وارث نادر هم بی‌میل بود و از این‌روی خودش را ابراهیم شاه نامید و به نام خودش سکه زد و بعد با سپاه بزرگی به جنگ شاهرخ رفت. اما شاهرخ شاه به خاطر این لشکرکشی نیرومندتر گردید. چون ایرانیان نمی‌خواستند با تنها وارث نادر شاه- مخصوصا که مادر شاهرخ تباری صفوی داشت- وارد جنگ بشوند. آنها در این لشکرکشی ابراهیم شاه را ترک کردند و به شاهرخ پیوستند و به این ترتیب نیروی شاهرخ افزونی گرفت. ابراهیم شاه شکست خورد و اسیر شد و با برادر کور و دیوانه‌اش به قتل رسید.

شاهرخ هنوز جوان‌تر از آن بود، که بتواند شخصا حکومت بکند. سپاه او از ترکمنها و کردها و عربها تشکیل شده بود. اینها قبایلی بودند، که به خاطر سپاهی بودنشان در خدمت شاه بودند. ترکمنها تحت فرمان یوسف علی خان بودند. فرمانده عربها میر علم خان خزیمه بود و جعفر خان رئیس کردها بود.

یوسف علی خان خیلی مورد علاقه شاهرخ شاه بود و به عبارت دیگر، او کسی بود، که به نام شاه حکومت می‌کرد و میر علم خان و جعفر خان از این بابت نسبت به او حسود بودند. آنها در فرصت مناسبی از غیبت یوسف علی خان استفاده کردند و سلیمان میرزا نامی را به سلطنت برداشتند و پس از کور کردن چشمان شاهرخ دوباره او را در مشهد زندانی کردند.

در حقیقت هرکدام از این خانها، که با کوشش زیاد سلیمان را به سلطنت برداشته بودند، میل داشت خودش به حکومت برسد. اما هیچ کدام از آنها آن‌قدر نیرومند نبود، که بتواند مقاصدش را آشکار بکند. آنها از این‌روی شاهزاده‌ای را به شاهی برداشته بودند، که تمام حکومت را به دست آنها بسپارد و ناگزیر بودند، در میان درباریان چنین وانمود بکنند، که قصد دارند، حکومت

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۱۹۸

را به وارث حقیقی سلطنت از خاندان صفوی برسانند و شاهرخ را- به خاطر جنگهای خانمان‌سوز نادر، که به ایران آسیب زیادی رسانیده بود- به کلی از تخت سلطنت به کنار بگذارند و چون از خاندان صفوی کسی که جد پدرش از صفویه باشد وجود نداشت، سلیمان میرزا را که مادربزرگش دختر شاه سلیمان و خواهر شاه سلطان حسین بود، به سلطنت برداشته‌اند. پدر شاه سلیمان سید محمد بود و پدربزرگش میرزا داود، که یکی از روحانیون مشهور مشهد بود.

شاه سلیمان در حدود ۴۰ روز حکومت کرد؛ چون یوسف علی خان پس از بازگشت به مشهد شاه جدید را دستگیر کرد و بلافاصله او را به قتل رسانید. پسران شاه سلیمان به هندوستان فرار کردند. حالا چون شاهرخ به خاطر کوری قادر به سلطنت نبود، یوسف علی خان اعلام کرد، که او تا بزرگ شدن پسر شاه حکومت را در دست خود نگه خواهد داشت. اما این سردار هم به زودی به دست کردها و عربها شکست خورد و چشمهایش را از دست داد. تا این تاریخ میر علم خان و جعفر خان با یک‌دیگر دوست بودند، اما حالا- چون هرکدام از آنها قصد حکومت بر خراسان را داشت، به مبارزه بر علیه یک‌دیگر برخاستند و میر علم خان پیروز شد و پس از پیروزی چشمهای جعفر خان را کور کرد.

در زمان حکومت نادر، که تمام آن با جنگ گذشت، سرداران ماهر بزرگی به‌وجود آمده بودند، که پس از مرگ او، هیچ‌کدام حاضر به اطاعت از دیگری نبود و هرکدام از آنها می‌کوشید، تا به حکومت ناحیه بزرگ یا کوچکی دست یابد. افغانهای قندهار که تحت فرمان احمد خان بودند، بلافاصله پس از مرگ نادر شاه دوباره به میهن اصلی خود بازگشتند و

احمـد خان در قندهار به نام احمد شاه شـروع به حکومت کرد. احمد شاه هم، که می‌خواست حکومت تمام ایران را به دست بگیرد و یا به پاس احترام به نادر شاه، قصد حمایت از نواده کور او را داشت، با سپاه بزرگی به طرف ایران حرکت کرد. احمد شاه میر علم خان

را شکست داد و او را به قتل رسانید و شاهرخ شاه را از زنـدان بیرون آورد و حکومت مشـهد را به او سپرد. احمـد شاه قصـد داشت محمد حسن خان قاجار را هم، که در حوالی استر آباد به قدرت رسـیده بود، گوشمالی بدهد، اما از او شکست خورد و به قنـدهار بـازگشت. بعـد احمـد شاه در هندوسـتان به پیروزیهای بزرگی رسـید و حتی توانست دهلی را دوباره غارت بکنـد و شخصـی به نام عالمگیر را به سـلطنت برساند. او ظاهرا در مورد ایران هم قصد ندارد، که به صورت یک تماشاچی باقی بماند. چون پسر او، که چنـد سال است عنوان شاهی دارد، الان در هرات حکومت می‌کنـد و خود او در قنـدهار حکومت می‌کنـد و بااین‌که سـرداران نیرومنـدی در خراسان برای خود حکومت مستقلی راه انـداخته‌انـد، هیـچ‌کدام از آنها تاکنون نتوانسـته‌اند از ترس احمـد شـاه چشم زخمی به شـاهرخ برسانـد. پسـر بزرگ شـاهرخ شاه به نام نادر در سال ۱۷۶۵، که ۱۸ ساله شـده است، حکومت مشـهد را به دست گرفته است و چون نادر تنها وارث اصلی نادر شاه است، ایرانیها امیدوارند، که او روزی به سلطنت تمام ایران برسد.

در حین این درگیریها در شرق ایران، قسمتهای دیگر ایران هم از جنگهای داخلی زیادی آسیب می‌دیدند. خانهای چندی قصد به دست آوردن حکومت اصـفهان را داشـتند. محمد حسن خان قاجار بر حوالی استر آباد چیره شده بود و آزاد خان افغان، که از یـک خـانواده کوچـک افغان بود، در حوالی تبریز دم از اسـتقلال می‌زد. علی مردان خان بختیاری، رئیس قبیله بختیاری، که در لرسـتان چادرنشینی می‌کرد، یکی دیگر از کسانی بود، که به بهانه حمایت از بختیاریها، به غارت و چپاول مشغول بود. پس از کور شدن شاهرخ و کشـته شدن سلیمان، علی مردان خان کودکی را به اسم اسماعیل، که پسر شخصی به اسم سید مصطفی بود، به نام شاه اسـماعیل به سـلطنت برداشت. مادر اسـماعیل دختر شاه سـلطان حسـین بود. علی مردان خان قصد داشت، که از اوضاع آشفته اصفهان استفاده کرده و

این شـهر را برای شاه جدید به تصرف خود دربیاورد، اما چون سپاهش را برای اجرای نقشه‌ای که داشت ضعیف تشخیص داد، بـا کریم که او هم در لرسـتان به متصـرفاتی دست یافته بود، متحـد شـد، تا به کمک یک‌دیگر اصـفهان را به تصـرف خود در بیاورند و غنائم به دست آمده را به تعداد سربازان خود بین خود تقسیم بکنند.

کریم در دهکـده کوچکی به نام پری متولـد شـده بود. قبیله او، که ماننـد دیگر قبایل ترک و کرد و عرب چادرنشـین بود و از طریق دامداری روزگار می‌گذراند، به قبیله زند معروف بود.

شهرت کریم فقـط به این خـاطر بود، که او مهـدی خـان نـامی را که چنـدبار علیه نادر شاه شورش کرده بود، بالاخره دسـتگیر کرده و با چنـد صد نفر از یارانش به قتل رسانیده بود. پس از این حادثه دوباره چند خانواده معدود این قبیله از طریق دامداری روزگـار می‌گذراندنـد و پـدر کریم کدخـدای قبیله بود. کریم که در سـپاه نادر شاه افسـر جزئی بیش نبود، پس از مرگ نادر دوباره به لرسـتان بازگشت و با افراد قبیله خود به غارت کاروانها و روسـتاها مشـغول شـد و همین‌که وضع مالیش خوب شـد و توانست مزدوران بیشتری در اختیـار بگیرد، بـا این بهـانه که قصـد حمایت از شـهرها را در مقابل غارتگران دارد، شـهرهایی را متصرف شد.

کریم به هنگام اتحاد با علی مردان خان بختیاری ۲۰۰۰ نفر در اختیار داشت و حالا- خودش را کریم خان می‌نامید. در این سالها و در سالهای بعد هرکس که تعدادی سرباز در اختیار داشت خودش را خان می‌نامید.
علی مردان خان با متحد خود کریم خان به اصفهان رفت و این شهر را به آسانی تسخیر کرد؛ چون او اعلام کرده بود، که از این شهر برای یک شاه جوان دفاع می‌کند. پس از تسخیر اصفهان علی مردان خان در اصفهان مستقر شد و کریم خان در جلفا. علی مردان خان نسبت به مردم خیلی سختگیر بود و کریم خان در عوض می‌کوشید با مردم‌داری مردم را به خود جلب بکند و با این‌که او هم

پول زیادی از مردم می‌گرفت، اعلام می‌کرد، که این پولها را به فرمان علی مردان خان می‌گیرد. کریم خان به محض اطمینان از این‌که بیشتر از متحد خود طرف توجه مردم است، کوشید تا در پنهانی نفرت مردم را از علی مردان خان افزایش بدهد. او شایع کرد، که علی مردان خان زمینهای شاه جوان را ویران می‌کند و بالاخره پس از چندی علی مردان خان به دستور کریم خان به دست محمد خان زند کشته شد. پس از کشته شدن علی مردان خان سربازها و افسرهایش پراکنده شدند و کریم خان به زور پول سربازهای او را به خدمت خود درآورد و به زودی فرمانده سپاه بزرگی شد و در اصفهان به حکومت نشست.
کریم خان شاه اسماعیل را هم تحت حمایت خود درآورد و در ظاهر رفتاری با او داشت، که با یک شاه. مثلا هر روز صبح به اتاق و یا چادر شاه جوان می‌رفت و مراسم تکریم و تعظیم زیادی را نسبت به او به‌جای می‌آورد و خودش را نوکر اعلیحضرت می‌دانست.
اگر کریم خان از این تاریخ به بعد آرام می‌گرفت، اصفهان می‌توانست شهر خوشبختی باشد. اما کریم خان می‌خواست برای شاه اسماعیل- مثل نادر شاه برای شاه تهماسب- تمام ایران را تسخیر بکند. بنابراین با سپاه خود اول به مقابله با محمد حسن خان قاجار به استر آباد رفت؛ اما شکست خورد و به اصفهان بازگشت و بعد کوشید تا شانسش را در جنگ با آزاد خان در آذربایجان آزمایش بکند، اما این بار هم پذیرایی بدی از او به عمل آمد. او بعد در حدود ده بار [!] با آزاد خان جنگید و در بیشتر جنگها راه فرار پیش کشید و بالاخره مجبور شد به دشتستان در گرمسیر- در نزدیکی خلیج فارس- عقب بنشیند. اگر در این موقع کدخداهای محلی و مردم بومی از کریم خان حمایت نمی‌کردند، او مجبور بود برای همیشه از تسخیر تمامی ایران ناامید بشود. مردم تنگستان سپاه آزاد خان را، که در تعقیب دشمن تا گرمسیر آمده بود، تارومار کردند و کریم خان با مردم این

منطقه و سپاهیان ناچیز خود، آزاد خان را تا شیراز تعقیب کرد. مردم شیراز همیشه نسبت به کریم خان تمایل بیشتری داشتند تا هر خان دیگر و چون آزاد خان می- دانست، که در شیراز مدت زیادی تاب نخواهد آورد، به اصفهان رفت و کریم خان پس از تقویت قوای خود به تعقیب او پرداخت.
در این موقع که کریم خان در اصفهان قصد درگیری با دشمن را داشت، محمد حسن خان قاجار هم از طرف دیگر سر رسیده بود و به این ترتیب هرکدام از این سه خان با دو دشمن رو در روی بود. چون آزاد خان در میان دو دشمن قرار داشت و برای مقابله با دشمنها از نیروی خود مطمئن نبود به طرف ارومیه در آذربایجان فرار کرد. کریم خان که زودتر از محمد حسن خان از فرار آزاد خان آگاه شده بود، اصفهان را به تصرف خود درآورد. مردم دشتستان در درگیری کریم خان با آزاد خان با صمیمیت از او حمایت کرده بودند، اما همین‌که دشمن نیرومندتری را، رو در روی خود دیدند، کمی دو دل شدند.

علاوه‌براین، محمد حسن خان وسیله چند افسر، به کمک پول، نظر دشستانیها را به خود جلب کرد. به این ترتیب وقتی کریم خان در خارج از شهر با دشمن خود روبه‌رو شد به‌شدت شکست خورد و ناگزیر از بازگشت به شیراز گردید. او ضمنا ناگزیر شد، که شاه اسماعیل را در اصفهان برجای بگذارد. حالا محمد حسن خان قاجار ادعا می‌کرد، که کریم خان و آزاد خان را شکست داده است و حکومت ایران را برای شاه جوان به دست خواهد آورد و کریم خان می‌کوشید، تا به مردم بقبولاند، که محمد حسن خان قصد دارد، به بهانه حمایت از شاه، شخصا حکومت براند. اصفهان و شهرهای اطراف به خاطر دشمنیهای این سه خان به کلی ویران شده بودند و تقریبا همه ارمنیها جلفا را ترک کرده بودند. چون با این‌که کریم خان به ساکنین این حوالی- به خاطر جلب دوستیشان- آسیبی نمی‌رسانید، دشمنان کریم خان- به خاطر دوستی آنها با کریم خان- از هیچ نوع اذیت و آزار خودداری

نمی‌کردند.

کریم خان پس از شکست اصفهان به شیراز بازگشت و محمد حسن خان به تعقیب او پرداخت، اما شکست خورد و به اصفهان بازگشت و صلاح را در این دید، که به سراغ دشمن دومش آزاد خان، به آذربایجان برود. او در آذربایجان آزاد خان را به کلی شکست داد و آزاد خان ناگزیر از ترک ایران شد. حالا- فقط فتح علیخان- بزرگترین افسر آزاد خان- در ارومیه مانده بود و بیشتر بزرگان سپاه آزاد خان و قسمت بزرگی از سپاه او به خدمت محمد حسن خان قاجار درآمده بودند. آزاد خان به امید گرفتن کمک از ترکها به بغداد رفت، اما چون عثمانیها قبلا مورد تحقیر نادر شاه قرار گرفته بودند، دیگر میل نداشتند در درگیریهای داخلی ایران دخالت بکنند. حتی پاشای بغداد به آزاد خان اطلاع داد، که شهر را ترک بکند و آزاد خان که کمی پیش استانی در برابر قدرتش می- لرزید، ناگزیر شد، به خویشان مسیحی زنش به گرجستان پناه ببرد. او به تفلیس رفت تا از هراکلیوس کمک بگیرد. اما هراکلیوس تمایلی به تسخیر نداشت و بیشتر میل داشت، که در صورت لزوم از میهنش، که در زمان آشفتگیهای داخلی ایران دوباره به استقلال رسیده بود، دفاع بکند و به آزاد خان اجازه داد، تا به‌طور خصوصی و غیررسمی به آسودگی در تفلیس زندگی بکند.

از این به بعد در استانهای غربی ایران دو نیروی اصلی با یک‌دیگر درگیر بودند و به این ترتیب هنوز خبری از آرامش نبود و طولی نکشید، محمد حسن خان که نیرومندتر بود، برای مبارزه با کریم خان به حوالی شیراز آمد. اما چون کریم خان از نیرویی کافی برخوردار نبود، کوشید تا از هر نوع درگیری جلوگیری بکند و از این روی در داخل شیراز پناه گرفت و به دشمن پیغام داد، که ایران به خاطر قدرت‌طلبی چند پهلوان شجاع به کلی ویران شده است و بیشتر از این صلاح نیست، که به کشور آسیب رسانده شود و پیشنهاد کرد، که سرنوشت جنگ به یک

مبارزه تن‌به‌تن دو نفری محول بشود و در صورتی‌که محمد حسن خان شخصا حاضر به مبارزه تن‌به‌تن با او نباشد، می‌تواند یکی از افسران شجاع قبیله بسیار بزرگش را مأمور این مبارزه بکند. محمد حسن خان که از زور کریم خان آگاه بود، به این بهانه که عادت به درگیری با یک خوک وحشی را ندارد، از مبارزه تن‌به‌تن سرباز زد. کریم خان از این جواب چنان در خشم شد، که دستور داد، تا چشمهای پیک‌ها را از حدقه بیرون بیاورند و بعد چون با نیروی کمی که در اختیار داشت قادر به بیرون آمدن از شهر و جنگیدن با دشمن نبود، دست به حیله زد و با پرداخت پول زیادی سپاهیهای محمد حسن خان را واداشت که به او بپیوندند.

بعد شیخ علی خان زند با عده کمی از شهر خارج شد و در یک مأموریت نه روزه تعداد زیادی اسب و شتر دشمن را، که در جای پرتی در حال چرا بودند، ربود و خود کریم خان برای یک حمله احتمالی در شهر دست به تبلیغ زد. دشمن که در این موقع به کم شدن نفرات خود و هم‌چنین کم جرأتی سپاهیانش پی برده بود، بدون جنگ، ناگزیر از بازگشت به اصفهان و حتی استرآباد شد. کریم خان او را تا اصفهان تعقیب کرد و از اصفهان به بعد شیخ علی خان مأمور تعقیب دشمن شد.

کمی بعد شیخ علی خان دشمن را شکست داد و سر محمد حسن خان را برای کریم خان آورد. این پیروزی در سال ۱۷۵۹ اتفاق افتاد.

حالا- آرامش تا حدی به ایران برگشته بود، اما نه به‌طور کامل. چون کریم خان هنوز، پس از بین بردن دشمنان اصلی خود، مردان دیگری را در سر راه خود داشت. از آن جمله فتح علی خان در ارومیه. کریم خان مدتی شهر ارومیه را، بی‌آن‌که نتیجه‌ای بگیرد، محاصره کرد، تا بالاخره دو طرف متخاصم تصمیم به قتل پنهانی یک‌دیگر گرفتند. یکی از افسران کریم خان به نام ابراهیم [خان بغایری]، که از طرف فتح علی خان تصمیم به قتل کریم خان گرفته بود، شناخته شد و به دستور کریم خان اعدام شد. ابراهیم خان کسی بود، که در قتل نادر شاه هم

دست داشت. در این میان فتح علی خان هم متوجه شد، که سه تن از سردارانش قصد دارند او را به کریم خان تسلیم بکنند و چون خود را در محاصره دشمنان داخلی دید و از طرف دیگر خبر شد، که کریم خان از نقشه ابراهیم خان آگاه شده و او را کشته است، سوار بر اسب از شهر خارج شد و خودش را به پای کریم خان انداخت. کریم خان با مهربانی و ادب زیادی از او استقبال کرد و بعد امیر گونه- خان و سرداران دیگر قلعه ارومیه هم به میل خود تسلیم کریم خان شدند.

پس از این پیروزی، کریم خان چند مخالف دیگر در کرمان، فارس، لرستان، عراق عجم، مازندران و آذربایجان داشت و در مناطق کوهستانی و در سواحل خلیج فارس افراد مستقل دیگری بودند، که به هیچ ترتیب حاضر به اطاعت از شخص دیگری نبودند. انتظار می‌رفت، که روستاها و شهرهای داخلی ایران و خلیج فارس هم اطاعت از کریم خان را بپذیرند، اما آنها هنوز به فکر کریم خان نیستند و یا حد اقل، تا وقتی‌که کریم خان سپاهی اعزام نکند، از پرداخت مالیات خودداری می‌کنند. مثلا میر مهنا سه بار از منطقه کوچک خود در مقابل قوای کریم خان دفاع کرده است و وقتی کریم خان در سال ۱۷۶۵ نیروی بزرگی را مأمور سرکوبی میر مهنا کرد و میر مهنا که امیدی به مقاومت در برابر قوای کریم خان را نداشت، سپاهیان و خانواده خود را با عده زیادی از رعیتش به جزیره کوچک خارک منتقل کرد و شهر و قلعه بندر ریگ را برای سپاهیان دولتی برجای گذاشت و سپاهیان کریم خان در این بندر جز خانه‌های نابه‌سامان و خالی، که حتی ارزش ویران شدن نداشتند، چیزی نیافتند. در عوض این جزیره کوچک و خالی از جمعیت ظرف چند ماه به صورت شهری درآمد. بعد سپاهیان دولتی راه بازگشت پیش کشیدند و پس از رفتن آنها میر مهنا دوباره بندر ریگ را متصرف شد. یک بار هم وقتی شیخ سلیمان کعبی، که قسمت بزرگی از حوزه شط العرب را در اختیار داشت، ناگزیر از پرداخت خراج به کریم خان گردید، مثل میر مهنا با

پناه بردن به دریا از خودش دفاع کرد. او با افراد خودش در روی آب قرار گرفت و سپاهیان دولتی به خاطر کمبود کشتی، قادر به تعقیب او نشدند و دست از تعقیب کشیدند و شیخ سلیمان دوباره به حوزه پیشین خود بازگشت.

کرمان کریم خان را به وکیلی ایران پذیرفته بود. کریم خان محمد امین خان گروسی را به حکومت کرمان فرستاد، اما چون پیش از رسیدن محمد امین خان به کرمان شخص دیگری حکومت کرمان را به دست گرفته بود، محمد امین خان ناگزیر از

بازگشت به شیراز گردید.
فتح علی خان پس از تسلیم، از طرف کریم خان به سرداری سپاه منصوب شده بود و گمان می‌کرد، که کریم خان دیگر نسبت به او کینه‌ای ندارد. در این موقع زکی خان، برادر کوچک کریم خان، سر به شورش برداشت و پس از غارت اصفهان با غنائم به دست آمده به شوشتر رفت. چون فتح علی خان و زکی خان از طریق نامه با یک‌دیگر در ارتباط بودند و چون گمان می‌رفت، که فتح علی خان زکی خان را به شورش تحریک کرده است، کریم خان در محلی در راه غرب ایران از فتح علی خان پرسید، آیا او این محل را می‌شناسد، فتح علی خان جواب داد، بله، من در این‌جا زن شما را اسیر کرده‌ام. کریم خان، که دنبال بهانه می‌گشت، بلافاصله پس از این اعتراف فتح علی خان دستور قتل او را صادر کرد.
شاه اسماعیل پس از شکست خوردن محمد حسن خان قاجار دوباره در دست کریم خان بود. مردی که سالها برای شاه جوان جنگیده بود. گمان می- رفت، کریم خان، بلافاصله پس از چیره شدن بر دو دشمن بزرگ خود، حکومت را از شاه اسماعیل بگیرد، اما ظاهرا کریم خان حوصله‌ای برای این کار ندارد و جوابش این است، که او هنوز تمام ایران را برای شاه به تصرف خود در نیاورده است.
کریم خان هنوز عنوان شاهی را نپذیرفته است. با توجه به این‌که حالا شاه
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۰۷
چیز کمیابی نیست (احمد شاه در قندهار و تیمور شاه در هرات [و شاهرخ شاه در خراسان])، کریم خان خودش را وکیل ایران می‌نامد. او شاه اسماعیل را که در سال ۱۷۶۵ بین ۲۲ تا ۲۴ سال دارد، با تعدادی سپاهی در آباده که ۲۵ تا ۳۰ میل آلمانی تا شیراز فاصله دارد و در راه اصفهان قرار گرفته است، نگه می‌دارد، تا روزی بتواند با خیال راحت حکومت را به او بسپارد و یا به‌طوری‌که دیگران می‌گویند، بتواند در صورت لزوم از وجود یک شاهزاده برای مبارزه با یک دشمن نیرومند استفاده بکند.
اما اگر شاه اسماعیل زودتر از موعد قصد سلطنت داشته باشد، باید در انتظار همان سرنوشتی باشد، که شاه تهماسب و شاهرخ با آن روبه‌رو بودند. احمد میرزا، برادر شاه اسماعیل، با دریافت حقوقی مکفی از وکیل در اصفهان به سر می‌برد. به احمد میرزا هم کاری دولتی سپرده نمی‌شود.
کریم خان تاکنون جرأت دست‌اندازی به گرجستان و سیستان و جاهای دورافتاده دیگری را، که سابقا به فرمان شاهان ایران بوده‌اند، نداشته است.
فقط سالی چندبار برای سرکوبی خانهای کوچکی، که در حوزه‌های تحت تسلط او سر به شورش برمی‌دارند، وارد میدان نبرد می‌شود. شاید وجود این شورشیان کوچک به سود ایران است، چون کریم خان و افسرهای او، که در چادرها بزرگ شده‌اند و بیشتر عمر خود را در جنگ گذرانده‌اند و از زندگی آرام شهری چندان راضی نیستند، تا زمانی که دشمنان داخلی را رودرروی خود دارند، هرگز به فکر متصرفات بزرگی که دوباره کشور را به خاك و خون می‌کشد نیستند.
شاید خود کریم خان هم افسر بزرگی نیست و یا دست کم این‌طور به نظر می‌آید، که او خیلی دیر تصمیم می‌گیرد. به خاطر همین دیر تصمیم گرفتن بود، که میر مهنا در بندر ریگ و شیخ سلیمان [در جنوب غربی ایران] فرصت فرار یافتند. کریم خان با تمام نیرو برای استقرار امنیت و ترویج بازرگانی می‌کوشد. شیراز شهر محبوب کریم خان- شهری که او اغلب در آن‌جا به تجدید قوا پرداخته است-
سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۰۸
تا حدودی نوسازی شده است، اما با این وصف، با توجه به شرحی که سیاحان آغاز قرن ما از این شهر می‌دهند، شهر شیراز

هنوز ویران است. کریم خان در سال ۱۷۶۰ کاخی با شکوه با باغ بزرگی در شیراز ساخته است و ثروتمندان دیگری را هم واداشته است، تا پول خود را به این شهر منتقل بکنند. او از ارمنیهای جلفا و شهرهای دیگر، که از هندوستان تا ونیز پراکنده‌اند، دعوت می‌کند، که دوباره به میهن خود بازگردند و به ارمنیهای فقیری که با افراد خانواده خود به مرز ایران می‌رسند کمک مالی می‌کند، تا آنها بتوانند به آسودگی راه شیراز و اصفهان را پیش بکشند. باید گفت، که ارمنیهای زیادی به ایران باز می‌گردند، تا بقیه عمر خود را در میهن خود، که آنرا بهشت می‌خوانند، به‌سر برند.

در زمان حکومت فعلی از علم خبری نیست. چون کریم خان خواندن و نوشتن نمی‌داند. او به مذهب هم توجه چندانی ندارد. شاهان پیشین ایران، مانند سلطان قسطنطنیه و شریف مکه و امام صنعا و دیگر امیران مشرق زمین، روزهای جمعه در نماز جماعت شرکت می‌کردند، اما وکیل امروزی ایران نه به فکر نماز است و نه به فکر جایی که در آن نماز گزارده می‌شود. در جایی که او سالهای نخستین زندگیش را گذرانیده است، ارمنیهای زیادی زندگی می‌کنند و چون کریم خان از ابتدای جوانی به رفت‌وآمد با ارمنیها عادت کرده است، امروز هم نسبت به مسیحیها رفتار بسیار خوبی دارد. چندی پیش کریم خان پسر بزرگ خود را در یک کلیسای ارمنی به جلو محراب برد و از یک اسقف ارمنی خواست، تا برای او دعا بکند. از این‌روی ارمنیها فکر می‌کنند، که کریم خان در پنهانی مسیحی است، اما این رفتار کریم خان هدفهایی سیاسی داشت. او با رفتاری، که نسبت به ارمنیها دارد، آنها را وادار می‌کند، که دوستان خارج از کشور خود را به بازگشت به ایران تشویق بکند. شاید هم این رفتار کریم خان ناشی از خرافاتی بودن او باشد. چون در ایران دعاها و طلسم‌هایی به چشم می‌خورد، که

به دست یهودیها و مسیحیها نوشته شده‌اند و ایرانیها فکر می‌کنند، که این طلسم‌ها و دعاها خوشبختی می‌آورند. به این ترتیب شاید کریم خان امیدوار است، که دعای اسقف ارمنی پسر او را خوشبخت بکند. اما در مجموع کریم خان آدمی خرافاتی به نظر نمی‌رسد. ایرانیها بدون استخاره به هیچ کاری دست نمی‌زنند و از این‌روی لازم است، که در سپاه کریم خان همواره منجمینی وجود داشته باشند؛ اما کریم خان قبلا- به آنها می‌گوید، که او جنگ می‌کند یا نه، تا منجمین جوابی را که باید بدهند بدانند. کریم خان به گرجی‌هایی که در سپاهش خدمت می‌کنند اعتماد زیادی دارد. او بدون این‌که از آنها بخواهد که مسلمان بشوند، خیلی به آنها می‌رسد و چون بعضی فکر می‌کنند، که در صورت پنهان کردن مذهبشان پیش کریم خان عزیز می‌شوند و مذهبشان را پنهان می‌کنند، کریم خان کوچکترین اعتمادی به آنها ندارد و می‌گوید، کسی که دینش را پنهان می‌کند، هرگز نمی- تواند برای او آدم مطمئنی باشد. کریم خان مردی است تنومند و بلنداندام و نیروی بدنی شگفت‌انگیزی دارد. او علاقه زیادی به نوشیدن دارد و در حین مستی کارهای بی‌رحمانه‌ای از او سر می‌زند. او وقتی به شیخ علی خان زند، حاکم استرآباد [!]، که یکی از خویشان نزدیک و یکی از بهترین یارانش بود، مظنون شد، او را نزد خود احضار کرد و چون شیخ علی خان خبر از بدگویی‌هایی که علیه او شده بود نداشت، بی‌آن‌که فکر بدی به خود راه بدهد، پیش کریم خان رفت.

کریم خان که در محفل بزرگی مست بود، به درباریان خود دستور داد، تا چشمهای شیخ علی خان را کور بکنند. چون هیچ‌کس حاضر به کور کردن افسری چنین عالی مقام و دوستی چنین باوفا نشد، کریم خان شخصا یکی از چشمهای شیخ- علی خان را کور کرد و بعد یکی از حاضران محفل را واداشت، تا چشم دیگر او را کور بکند؛ اما پس از این‌که از خواب مستی بیدار شد، از این‌که بدون کوچکترین تحقیقی در مورد سوءظن خود، با دوست باوفایش رفتاری چنین

بی‌رحمانه داشته است، چنان در خشم شد، که درباریان زیادی را، که به هنگام کور کردن چشمهای شیخ علی خان حضور

داشتند و وساطت او را نکرده بودند، به سختی مجازات کرد. آنهایی که علاقه چندانی به کریم خان ندارند، می‌گویند، کریم خان نسبت به شیخ علی خان، که در میان مردم از محبوبیت بیشتری برخوردار بود، حسود بود و او کسان دیگری را هم به دلائلی از این قبیل تنبیه کرده است.

می‌گویند، او بسیاری از خدمتگزاران متشخص خود را به قتل رسانیده است و با کشتن مردان لایقی، که امکان داشت روزی ایجاد خطر بکنند، خودش را از شر آنها راحت کرده است. اما با این وصف کریم خان جرأت از بین بردن تمامی افراد یک خانواده قدیمی را ندارد و اغلب مناصب پدران را به پسران می‌دهد و فکر می‌کند، که دلیلی برای ترسیدن از مردان جوانی که قدرت خود را از او دارند، وجود ندارد. اما شرقی‌ها به‌ندرت از گرفتن انتقام خون خویشان نزدیکشان صرف‌نظر می‌کنند. به کرات نقشه قتل کریم خان کشیده شده است و او از این‌روی فقط چیزی را می‌خورد و می‌آشامد، که شخص معینی در اختیارش می‌گذارد و یا مهروموم شده برایش فرستاده می‌شود.

کریم خان در سال ۱۷۶۵ تقریبا چهل ساله بود [؟] و در این موقع پسر بزرگش تقریبا ده ساله و پسر کوچکش پنج ساله بود. او دو برادر دارد، زکی خان و صادق خان، که بگلربگ شیراز است. ظاهرا صادق خان در حدود ۵۰ سال داشت و در این سن همراه فرزندانش خواندن و نوشتن می‌آموخت. اما او هنوز آن‌قدر نیاموخته بود، که بتواند نامه ساده‌ای را بدون کمک دیگری بخواند.

پرداختن به امور مربوط به شهربانی شهر بزرگترین مشغولیت صادق خان بود.

نانواهایی که کم‌فروشی می‌کردند و یا نان بدی می‌فروختند شلاق می‌خوردند و گوش قصابهایی که گوشت بدی فروخته بودند، با میخی به ستونی کوبیده می- شد. کارهای دیوانی با کارمندان بود. آسان می‌توان فکر کرد، که خانواده‌های

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۱۱

قدیمی اصیلی، که هنوز در ایران به‌سر می‌برند و هم‌چنین بیشتر ایرانیانی که از تربیت خوبی برخوردارند، با بی‌میلی به حکومت خانواده کرد بی‌سواد تن درمی‌دهند.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۱۲

نامها

الف

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۱۳

ب

ت

خ

د



ز

ژ

س

ش

ص

ط

ع

ق



ک



ل

م

ه

ی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲۴

[شکلها]

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲۵

(شکل ۱)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲۶

(شکل ۲)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲۷

(شکل ۲- فارسی)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲۸

(شکل ۳)

(شکل ۴)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۲۹

(شکل ۵)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۰

(شکل ۶)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۱

(شکل ۷)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۲

(شکل ۸)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۳

(شکل ۹)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۴

(شکل ۱۰)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۵

(شکل ۱۱)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۶

(شکل ۱۲)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۷

(شکل ۱۳)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۸

(شکل ۴۱ / A)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۳۹

(شکل ۴۱ / B)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۰

(شکل ۴۱ / C)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۱

(شکل ۴۱ / D)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۲

(شکل ۴۱ / E)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۳

(شکل ۴۱ / H ,C)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۴

(شکل ۴۱ / I)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۵

(شکل ۱۵)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۶

(شکل ۱۶)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۷

(شکل ۱۷)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۸

(شکل ۸۱ / H)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۴۹

(شکل ۸۱ / I)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۰

(شکل ۸۱ / K)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۱

(شکل ۸۱ / L)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۲

(شکل ۱۹)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۳

(شکل ۲۰)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۴

(شکل ۲۱)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۵

(شکل ۲۲)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۶

(شکل ۲۲- فارسی)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۷

(شکل ۲۳)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۸

(شکل ۲۴)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۵۹

(شکل ۲۵)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۰

لوحه‌ها

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۱

لوحه ۹- دروازه خشایارشا

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۲

لوحه ۱۰- دروازه خشایارشا

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۳

لوحهB ر ۱۲- دروازه خشایارشا

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۴

لوحه ۱۵- آپادانا، ستونهای رواق غربی با بازمانده کاخ داریوش در سمت چپ

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۵

لوحه ۱۸- آپادانا، منظره عمومی با دروازه ناتمام، تالار تختگاه در جلو

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۶

لوحه ۱۹ در آخر کتاب!

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۷

لوحه ۲۰- آپادانا، سنگی که نقش شیر و گاو برآن حجاری شده است و در قسمت جنوبی نمای مرکزی راه‌پله شرقی قرار دارد.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۸

لوحه ۲۷- آپادانا، خراجگزاران مادی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۶۹

لوحه ۲۸- آپادانا، صف خراجگزاران شوش

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۰

لوحه ۲۹- آپادانا، صف خراجگزاران ارمنی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۱

لوحه ۳۰- آپادانا، صف خراجگزاران هراتی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۲

لوحه ۳۱- آپادانا، صف خراجگزاران بابلی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۳

لوحه ۳۲- آپادانا، صف خراجگزاران آشوری

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۴

لوحه ۳۳- آپادانا، صف خراجگزاران رخجی‌ها

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۵

لوحه ۳۴- آپادانا، صف خراجگزاران کیلیکیه‌ایها

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۶

لوحه ۳۵- آپادانا، صف خراجگزاران کاپادوکیه‌ایها

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۷

لوحه ۳۶- آپادانا، صف خراجگزاران مصری

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۸

لوحه ۳۷- آپادانا، صف خراجگزاران تیزخود

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۷۹

لوحه ۳۸- آپادانا، صف خراجگزاران یونانی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۰

لوحه ۳۹- آپادانا، صف خراجگزاران پارتی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۱

لوحه ۴۰- آپادانا، صف خراجگزاران گنداری

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۲

لوحه ۴۱- آپادانا، صف خراجگزاران بلخی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۳

لوحه ۴۲- آپادانا، صف خراجگزاران اسگردیها

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۴

لوحه ۴۳- آپادانا، صف خراجگزاران سغدی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۵

لوحه ۴۴- آپادانا، صف خراجگزاران هندی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۶

لوحه ۵۰- آپادانا، نگهبانان شوشی و پارسی در نمای غربی پلکان خارجی از جناح شمالی راه‌پله شرقی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۷

لوحه ۵۱- ادامه صفحه قبل: نگهبانان شوشی، مهتران شاهی، بزرگان پارسی و مادی (در دو انتهای راست دو صف پایین)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۸

لوحه ۵۲- ادامه صفحه قبل: اسبان پادشاه و ارابه‌ها و بزرگان پارسی و مادی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۸۹

لوحه ۵۳- آپادانا، نمای مرکزی راه‌پله شمالی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۰

لوحه ۵۴- آپادانا، راه‌پله شمالی، جناح شرقی با سرستون گاوشکل و یکی از ستونهای رواق شمالی در جلو

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۱

لوحه ۵۷- آپادانا، نگهبانان شوشی و پارسی بر جناح پلکان خارجی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۲

لوحه ۵۸- ادامه صفحه قبل: مهتران شاهی (انتهای چپ صف بالا) بزرگان پارسی و مادی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۳

لوحه ۵۹- ادامه صفحه قبل، اسبان شاهی، ارابه‌ها و بزرگان پارسی و مادی در جناح شرقی راه‌پله شمالی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۴

لوحه ۶۰- آپادانا، سنگنبشته‌ای به فارسی باستان از خشایارشا (در نمای پلکان داخلی غربی)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۵

لوحه ۷۵- تالار شوری، پادشاه و دو نفر از ملازمان و اهورمزدا بر جرز غربی درگاه جنوبی متعلق به تالار عمده.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۶

لوحه ۷۷- تالار شوری، داریوش بر تخت و خشایارشا در زیر سایبان.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۷

لوحه ۸۰- تالار شوری، افراد حامل تخت بر جرز درگاه شرقی متعلق به تالار عمده.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۸

لوحه ۹۲- تالار تختگاه، گاو نگهبان شرقی رواق و بازمانده بنا

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۲۹۹

لوحه ۹۶- تالار تختگاه، منظره باردادن پادشاه و منظره نگهبانان بر درگاه دیوار غربی و در دیوار شمالی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۰

لوحه ۹۷- تالار تختگاه، منظره باردادن پادشاه و منظره نگهبانان بر درگاه شرقی در دیوار شمالی، جرز شرقی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۱

لوحه ۹۸- منظره باردادن پادشاه

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۲

لوحه ۹۹- منظره باردادن پادشاه

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۳

لوحه ۱۰۶- تالار تختگاه، تخت بر جرز غربی درگاه شرقی در دیوار جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۴

لوحه ۱۰۷- تالار تختگاه، تخت بر جرز شرقی درگاه شرقی در دیوار جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۵

لوحه ۱۱۲- تالار تختگاه، سر افراد حامل تخت بر جرز غربی درگاههای جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۶

لوحه ۱۱۴- تالار تختگاه نبرد پهلوان با جانوری که دارای سری شبیه پرنده است بر درگاه شمالی دیوار غربی (جرزهای جنوبی و شمالی)

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۷

لوحه ۱۲۶- کاخ داریوش، منظره عمومی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۸

لوحهB ر ۱۳۱- سنگنبشته خشایارشا در تخت جمشید بر ستون رواق غربی و شرقی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۰۹

لوحه ۱۳۲- کاخ داریوش، نمای پلکان غربی از راه‌پله جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۰

لوحه ۱۳۳- کاخ داریوش، صف خدمتکاران در نمای پله شرقی از راه‌پله جنوبی

لوحه ۱۳۸- کاخ داریوش، سنگنبشته داریوش در تخت جمشید

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۱

لوحهB ر ۱۳۹- سنگ‌نگاره پادشاه و دو نفر از ملازمان

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۲

لوحه ۱۴۴- کاخ داریوش، نبرد پهلوان با گاو بر درگاه شمالی دیوار غربی تالار عمدی، جرز جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۳

لوحه ۱۴۵- کاخ داریوش، نبرد پهلوان با جانوری شاخدار که سری شیرمانند دارد، بر درگاه شمالی دیوار غربی تالار عمده جرز جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۴

لوحه ۱۴۶- کاخ داریوش، نبرد پهلوان با شیر بر درگاه شرقی تالار عمده، جرز جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۵

لوحه ۱۴۷- کاخ داریوش، پهلوانی که شیری را خفه می‌کند، جرز شرقی درگاه جنوبی اتاق ۱۶

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۶

لوحه ۱۴۹- کاخ داریوش، یکی از ملازمان جوان با ظرفی از وسائل آرایش و حوله، بر جرز جنوبی درگاه غربی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۷

لوحه ۱۵۱- کاخ داریوش، نگهبانان بر مدخل غربی، جرز جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۸

لوحه ۱۸۴- کاخ خشایارشا، ملازمان بر درگاه اتاق شماره ۹ جرز غربی درگاه شمالی و جرز شرقی درگاه جنوبی

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۱۹

لوحهB ر ۱۸۶- کاخ خشایارشا، خدمتکاران بر پنجره‌های دیوار جنوبی تالار عمده.

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۲۰

لوحه ۱۸۷- کاخ داریوش، جرزهای شرقی و غربی پنجره اتاق شماره ۶

سفرنامه کارستن نیبور، ص: ۳۲۱

لوحه ۱۹- آپادانا، راه‌پله شرقی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت

چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز

به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ ۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


WWW

